نام کتاب: لطایف غیبی و عواطف لاریبی

مؤلف: احمد بن زین العابدین علوی

شماره کتاب: ۷۴ مشکوة

اندازه: ۲۷×۲۲

تاریخ فیلمبرداری: ۱۳۸۸/۷/۱۸

۷۴

۱۷

در زمان شاه صفی صفوی تصنیف شده و نوشته اند در همان زمان [illegible]
خط مصنف و نسخه اصل است

۲۷ × ۲۵

۱۷/۵ × ۱۲

۷۴ ۱۷ ط

[illegible]
[illegible]
۱۱۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

بعد از حمد مبدعی که سبعه معلقات هفت اسمان مونه از بدایع انشا لطایف ابداع اوست
و دوایر تو بر توی هفت زمین نقطه امتحان خامه اختراع او بس منشی عقل اگرچه انشای هفت
اسمان سپاس ابداع او نماید ساده لوح حیران ازلی قران عظیم که لوح محفوظ معارف ابدی از
همین سبع المثانی خوانده باشد وجود حقیقت بین اگر بنظم چهار عنصر ستایش صنع او بجا اورد
نقطه از صفحه کتاب آفرینش او تلاوت نموده باشد سبحانه ما اعظم شانه و معراج نعوت مصطفوی
و مناقب جناب مرتضوی از ان بلیغ ترست که به رفرف براق لفظ و رفرف معنی بافضای آن توان
رسید و بسدرة المنتهای آن منتهی توان شد سلام الله علیهما و آلهما نجوم سماء الهدایة و اقمار فلک الولایه
چنین گوید اقل عباد الله الملک الغنی احمد بن زین العابدین العلوی اکنه سرمایه سخن شکرف عاقبت
که باین کساد بازاری جان بهجتش میخرند و غریب نوسیت که بعزیزی جان کالاده بهای بیش سید هند
هیهات هیهات کجان شناسان زمانه و دانای سخنان روزگار طفل طبع و کودک مزاجند

لطایف غیبیه

۷۴

که از نغمه کلک دری بی بضاعت رنگین فایح میشود و از کتابخانه حکمت یونانی زمین نصاب الصبیان اختیار مینمایند و در بحر بصیرت شان
سفینه بنگ مشحون برابر است بر بیاض سواد اعظم مقابل و لیکن بایک بلند سامعه اندر حق شنوان عرصه مسکن دم که صبای شکفته
روی گلبرگ از ستاره صبح چهره نمود سحر خیزی بر انگیخته بیدم که نسیم صبا مخو قاصد صبا از عدم در آمده و رقعه ناکثر مطوی از برگ گل پیدا
من داد برخلاف گلهای متعارف نعم قلم بر اموران عرصه ان گرد یده و غبار لشکر مداد به ایمنش رسیده رقعه صنع الهی برگ سفید فیض
نامتناهی سطری چند بر ان نگاشته سواد خوانان صفحات نانوشته شهود معانی باریک آن توانند رسید بار مضمون آنکه اگرچه اهل سبب از
صحبت ابنای عهد که در چهره خلف الصدق ابای علوی و قرة العین امهات سفلی اند دوری گزیده و در زاویه خمول زاویه بی نامی از سایه
افتاب نیاده در زیر جامه فکرت خزیده و در پی ... وارون آفتاب گردش خورشید ضمیر خود را اکمل انداده و اختفا کرده زهره جبینان معانی را در زیر
سیه گلیم لفظ نهفته و بخیه در بخیه فلم کرده از عیب و هنر عالم در دوست کتاب افتاده گاه از مطلع کرین ظاهر تنزیل و باطن تاویل درر معانی و غرر
بیان مدت آورده و گاه در وصایا حکمت اشراق و گرد راه مسلک مشا ... اهل بصیرت مقتدیان بعبارت صاحبان نشان ساخته در دستار
قانون منطق خط از صواب ساخته سرآوار آنست که محذرات صور اصابت معانی صاحبدلان قدسی نژادان شهرستان قدس و نورسیدگان وادی انس
که بسطوت عنایت ربانی از ساکنان بلاد تجرد و ابا دنفس ناطقه اند شده و از انجا قدم رنجه کرده در رباط خیال نزول اجلال فرموده اند و بعد از ان بر بارهای
حرف و صورت نشسته فوج فوج از دیده بندان راه داران اقلیم بیان منبعه سواد اعظم ظهور را نظاره شد اند چون برای دیده ظاهر گلگشت عرصه خاطر قدر
شناسان جوهر پاکیزه که در ان قیمت سیحاکو صاحب هزار گردانی بیاساید دگر قلم بر داشته و عنان سخن کشته تا این لطایف غیبی عنوان ... را

که در ... ~~... ... ... اوراق ...~~ نگاشته و بالجمله اگرچه علماء اعلام و فضلاء عظام و اجلاء کرام
قدس الله اسرارهم و جعل الجنة مثویهم فی اعلی العلیین قادم منوجه جمع آیات بینات قران مجید و کلمات بلاغت آیات فرقان حمید در بیان شرایع نبوی
و آداب و نواهی دین مصطفوی سعی کرده بوده اند و لیکن متوجه آیاتی که در باب ذات و صفات ... بیان ... استفاده ... کرده اند
ملاحظه ... کینه تعداد ... سعی ... نوفیقه ... در کتاب ... متوجه جمع آیات بینات فرقانی ... اسماء ... و صفات

که بهر مدنی مدید جهان تحفه جدید از جار بنده اقلیم
خیال ما فدان کشیده معانی حلوه ظهور نماید در بین
اوراق نگاشتم صح

کردن آنست که اثبات این بحو انست و دلالت معجزات بر صدق نبوت انبیا مبنی بر تصدیق باری امور که از
جمله قدرت بر علم بجمیع جزئیات است و حال آنکه حکما قایل این نیستند … از قبیل ترمی
التسهام الی جمیع الظلامت چه ظاهر است که حکمای قایل بقدم عالم اند صدور عالم را از حضرت باری تعالی بدون قدرت
و شعور میدانند اگر چه اراده اوی را در ازل بتعلق بعض موجودات مانند عقول و سماویات و آنها و بالجمله هرگاه
صدور را انعکند بشعور و اراده باشد پس آن موثر فاعل مختار خواهد بود خواه که اثرش حادث یا قدیم باشد
و هرگاه صدور اثر از موثر بغیر شعور و اراده باشد پس آن موجب خواهد بود اگر چه اثرش حادث بود
پس نزاع میانه حکما و متکلمین در ایجاب و اختیار در جزء است اول قدم بعض آثار [illegible]
[illegible] اما آنکه حکما نفی علم باری تعالی بموجودات زمانیه کرده اند
محمولست بر آنکه علم او تعالی مقدسش از زمانست پس بجمیع موجودات [illegible] تمام
آنست که همچنانکه ذات الهی زمانی نیست بلکه محیط و عالی است بر زمان علم الحضرت نیز زمانی نیست
بلکه محیط است بجمیع ازمنه و دفعة واحدة بهر جزء مفروض از اجزای زمان و حوادث واقعه در آن بهان
وجه که واقع است مشاهد است مثلا زمان نوح علیه السلام بسبب که ماضی است نسبت بابعثت انبیاء
متأخر از و مستقبل است نسبت بابعثت آدم و دیگر انبیاء متقدم بر او و حال نسبت باحواد
مقارن با آن و همچنین سایر ازمنه و حوادث بدین وجه متبدل و متغیر نمیشود چه هرگز بعضی نوع
مثلا این صفات حال نیست پس ماضی و استقبال نظر بدیگر امور است نه نظر بحضرت حق و سر
این معنی آنکه چون ذات حق بلکه امور متقدمه بر زمان مطلقا بلحاظ زمان نیست بلکه محیط است بر زمان
پس ماضی و استقبال نسبت بایشان نباشد بلکه بازمانیات باشد ماضی و مستقبل و حال که نظر بازمانیات

بجانب ناصواب میکشد م

باری جل جلاله … بتعلق اراده کامله او بان
اثر در ازل … تعلق …
میانه ایشان در شعور و اختیار و اجب با …
ان باشد م

حضرت باری خواه ثبوتیه و خواه سلبیه و تحقیق رسالت و امور اعتقادیه از نبوت و امامت و معاد و غیر ذلک از مراتب علیه و درجات سنیه
که تعلیق بدانها بدانیست بترتیبی کامل و ترصیفی شامل و شرح غوامضی که در طی اینها منطویست بالکلمات توسیه و اشارات عقلیه
که از مدارک افهام و مدارج اوهام متعالیست شبهای سه اکتفا بنکات لطایف بعلاج هر لفظ و قاموس قرینه مقام و اساس … کرده باشم
… تا از شباب الافشام مثل مدح مروح کرده و از فوائح روائح آن دماغ اهل فتوح معطر شود و متصدی سیادی ارتفاعی
رشیق و معانی دقیق که تا امروز بای طرز تحریر نکشته بود ان اجری آلت الذی … شده … ان ابیات … سعادت
مشحون … کشته دو لعبه بصیرت ارباب حس از نفث بدهشش کامیاب و سرمایه باغبیان دانش از مطالعه اش صاحب نصاب کردند و چون
این سخنان … از مکامن غیوب … اگر چه … شده … کرانعرف ایام زمان
… شد تا بدان وسیله تواند بود که در مدارج بطون ان کلمات … صدر از چادر عزت این …
… اسرای قدس بر انگشت توضیح کشوده شود تا ذکی دقایق دان روی توجه بوادی مقدس ادراک حقیقت اشیاء آرد و این کتاب
موسوم بلطایف غیبی کردید امید که اسرار لطایف آثارش در حق قدس بطون … جمال شاهد قدسی
نمایش الوده نظر با کان که بآب کدورت … از ادناس تعلقات اکوان متطهر نشده اند نکرده و **شعر** یقول به جمال الحق یطلع الی نزل
محاسن لیلی مت بدا المطامع و کیف تری لیلی بعین تری بها سواها و ما طهرتها بالمدامع اکنون نوبت که بیاری توفیق حضرت
باری شروع در انجاز موعود … توفیق … الحق حقیق …
الالف … **فاتحه** در ذکر ارکان و مقاصد این کتاب عبارت بیان موضوع علم الهی بدانکه موضوع این علم موجود مطلق است نه ذات حضرت باری
… بدانکه اثبات بعضی از این مطالب بدلیل سمعی روا نیست مثل قادریت و عالمیت و موجودیت و وحدت چه اثبات نبی بعد از اثبات
این مقاصد است پس اگر اثبات این مقاصد بگفته نبی شود دور مقرر خواهد بود چه ظاهر است که اذعان بارسال رسل و انزال کتب موقوف است بصدق
باری امور است و اما حکمای که قایل بقدم عالم اند باری تعالی را فاعل موجب میدانند کلام امام فخر رازی که … آنست که اثبات نبوت …

والا اعتراض او بر حکما از قبیل اضغاث احلام است و بعد از من و اتب ظاهر گردید که بنا بر اصول حکما اثبات
نبوت انبیا بجایت مستولست و ما را جواب در جواب شارح اشارات نیز گفته شارح
جدید که بغیر الحکما در طاب شده است بهیچ وجه نیست باین عبارت که ان الامور الغریبة التی هی المعجزات
قولیة و فعلیة و المعجزات الخاصة بالانبیاء لیست الفعلیة المحضة فان اقتران الفعلیة بالقولیة خاص بهم و هو
دال علی صدقهم یعنی معجزات دو گونه است کردار و گفتار و معجزات انبیا مجرد افعال نیست بلکه منزل گفته
او کرده می شود است باید حاصل جواب این است که حکما اگر چه قایل بالهامات
معجزات گردای بایی نخاله است بلکه مقارن گفته کرده دعوت نبوت است
والمعجزات راشاهد رسالت خود ساخته است و الباقی مقام آنست که اعتراض
نیست بنص که حکما قایل اعتبار و اجب اند و بعضی از فضلا تا بکلام نصیر جاهد نموده اند تا آن که از مکان
کما باشد که بالهام ملهم اسرار حاصل ابو که نیض علم هر حاسب است موقوف بر اثبات
علم و قدرت ابلی تعالی نیست اگر چه موقوف بر ثبوت آن در واقع باشد بکمال آنکه اثبات نبوت
بر آن تقدیر موقوف بر ابطال مذهب حکما در حواله بود و ظاهر گردید که مذهب حکما منافات با اثبات نبوات
بهیچ وجه ندارد و اما تا بیدا... معجزات ... که آیه کریمه ... که لئن اتخذت
الها غیری لاجعلنک من المسجونین ... خطاب ... اگر قایل بخدای ... باشی هر آینه ترا از
زندانیان میکردانم ... جواب ... اولو جئتک بشیء مبین ... معجزات از براهی
نبوت ... پس ... فالق عصاه فاذا هی ثعبان مبین ... بس آنحضرت عصا را از دست انداخت
پس اژدها شد ... از جیب ... آورد ... که القی عصاه فاذا هی ثعبان مبین

باشد بلکه اثبات نبوت ایشان بدعوی نبوت میشود اما
ان معجزات شاهد بر رسالت ... ایشان
در ان دعوی ... این جواب حاصل الجز نیست
که شارح جدید اشارات جواب از آن
ایراد فرموده است و اما حاصل آنچه در جواب از آن
ایراد اختیار نموده این است که حکما هر چه قایل اند
باختیار واجب بر آن وجهی که بیان کردیم و بعضی
از ارباب تحقیق و تدقیق در حواشی اشارات کلام
خواجه نصیر حکما را تایید ... نموده ... باینکه
اذعان بنبوت نبی گاه بود که بالهام و حدس دیگر
باشد چه مفید علوم و مفیض آنها حضرت حق تعالی
است و از اجابت

واقع است همه نظر بعلم ایشان در حضور مساوی الاقدام باشد چه ماضی و استقبال از نبوت علم
حاصل میشود زیرا که منشا ماضی و استقبال زمان است و زمان نفس حرکت و حرکت ناشی از قوت
و فوت مستلزم عدم بالقوة و عدم آن در ساحت وجود حقیقی بلکه در حریم اکثر مجردات اندراه نیست
و مثال این معنی بوجهی آنست که شخص انسانی مثلا خطی که اجزاء آن مختلف اللون باشد بیکبار ملاحظه
نماید و بر جمیع الوان بیکدفعه مطلع شود و همان خط را بتدریج بر حیوان ضیق الحدقه که احاطه آن نتواند
کرد کذرانند چنانکه آن حیوان هر لحظه از آن رنگی مشاهده نماید و هر دو بر الوان متبدل شود و بنداند
که یکی منعدم شد و یکی موجود شد و همچنین جایز نیست احاد آن الوان از مشاهده اوست و
غایب در حضور یکدیگر اند ما در انجا از اساطین حکماء سابق است که نسبة الثابت الی الثابت
هو الدهر و نسبة الثابت الی المتغیر هو الزمان و کی دقایق دان را انتهی است بر این اگر مشاهده مراد
و تحصیل جدال از پیش چشم اهل البصیرت بردارد و عصای تقلید مصطلحات رسمی از دست بگذارد
و روی توجه بوادی مقدس شناخت اشیاء آرد تا هادی توفیق چراغ هدایت براه آن پدید آورد
معلوم کردد که ازل تا ابد حال علم البیت هیچ چیز و هیچ شان از خط شهود او غایب نتواند شد
و معنی و استقبال نظر بمشاهده قاصره عالم امکانست که بشوب عدم ممزوج است اما آنکه محض
هستی و کمال است غبار عدم را بهیچ وجه راه تطرق بان ساحت مقدسه نیست معنی و استقبال
نخواهد بود شیخ ابو علی سینا که رییس حکمت مشائیین است در کتاب حکمت علایی اشارتی بان نموده
است که قدرت دانستن کارها منفیر جزوی بعلمی تام نه بعلمی کلی و واجب الوجود همه جزوها داند بعلمی کلی
که هیچ چیز خرد و بزرگ از علم وی غایب نشود ... که گفته ... ظاهر کرد ... که گفته ... امام فخر رازی

ونتیجه بدو ماذای ما بعضا للناظرین وجه آنست که نزول از الحرف [illegible] اثبات

نبوت [illegible] کرده نمود پس اگر [illegible] اثبات وجود [illegible] باری تعالی بود [illegible]

[illegible] که نزول [illegible] عقلی [illegible]

سوال [illegible] اثبات [illegible] بالذات [illegible] گفته [illegible] لطیفه

[illegible] مقصود اصلی ازین لطیفه لطایف یعنی اثبات وجود باری و تحقیق سایر صفات الهی

آیات کریمه که دلایل عقلیه بر اثبات این مدعیات است قال الله تعالی شانه ونفاظ بر ذاته ونزلنا علیک

الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة [illegible] پس چاره نیست که بیان آن بر وجه اجمال شود تا که

[illegible] که مفهوم منقسم [illegible] بموجود ومعدوم وهر یک ازین [illegible] ظاهر است که موجود

منقسم [illegible] بدو قسم موجود خارجی که منظر آثار ومصدر احکام خارجیه است وموجود ذهنی که منظر این آثار

نیست وباز موجود خارجی بر دو گونه است موجود بذاته که نفس وجود [illegible] قائم بذات

وسم وفا راب [illegible] اوراه نیست وموجود بغیره است واین ظاهر است که قسم اول [illegible]

ازین قسم [illegible] وجود بالغیر [illegible] پس وجود بالذات نباشد وجود بالغیر کجا خواهد

بود [illegible] از قوانین عقلیه آنست که این ذات ممکنات که ازکتم عدم [illegible] فنا در عرصه

وجود وفضا نمود درآمده اند بوسیله وجودی بالذات خواهد بود چنانکه انوار بالعرض فرع نور بالذات است

وبرین قیاس شعر زهی الله که ان خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان وحق آنست که وجود باری

تعالی سلطانه ظاهرست [illegible] است لکن نظر باذهان متفاوت [illegible]

[illegible] حال [illegible]

حال

[ذات از خود [illegible] وتحقیق صفات افعال او [illegible] ایجاب نبوت واما بعث ومعاد وحقیقت ایمان [illegible]]

حال اول دلیل ظنی که افاده وجود حضرت باری تعالی کرباد وجلت اسماؤه بطریق [illegible] و [illegible] نماند

ودوم [illegible] وجود بر سبیل [illegible] دلیل [illegible] اثبات

[illegible] دلیل بر وجود حضرت باری جلت اسماؤه وتعالی کبریاؤه

از سه وجه برون نیست چنانچه فحوای کلام هدایت نمای غوایت زدای ادع الی سبیل ربک

بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن [illegible]

اسلوب این کلام حقیقت فرجام اشعار توانا نمود که بالحکمة اشارت بر برهان عقلیست والموعظة

الحسنة بدلیل ظنی وجادلهم بالتی هی احسن بظاهر آنست که این آیه کریمه استیعاب اقسام دلیل نموده که

عمده مطالب [illegible] مطلق است نمود و اما آنکه تعبیر از دلیل ظنی بموعظه شده بنابر آنست که هر موعظه منتهی با ثبات

[illegible] ذات حق وصفات او میشود واز دلیل جدلی باحسن الجدال بنا بر آنست که منتهی باثبات ذات وبیان صفات

[illegible] لطیفه لاهوتیه حول سوره فاتحه که سبع المثانی که در بیان ذات وصفات حضرت باری

است بآیه که افتتاح بان واقع شود بسم الله الرحمن الرحیم است اشارت [illegible] که جامع جمیع صفات

کمالست الرحمن الرحیم اشارت [illegible]

[illegible] پس اشارت بافعال او

نیز هست واما الرحیم اشارت [illegible] که تعلق بممکنات دارند اشارت قیامت دارد

[illegible] گذشتن او از گناهان بندگان [illegible] اشارت بجا داشته است

فلاجرم بدیده حقیقت بین می خواهد بود که درین آیه اشاره بذات وصفات وافعال واجب الذات بر سبیل اجمال

است وبعد از اشارت اجمالی [illegible] شروع بحمد وستایش نموده که الحمد لله رب العالمین [illegible]

حق حالکه براهین عقلیه وشواهد نقلیه ثابت شده وماشا دون الآن بیان آنچه وباز دلالت بر وجود
باری تعالی دارد وحکم وجه موجود بوجود است بالطبیعة وهمچنین دلالت خواهد برآنکه ممکن در بقا محتاج بعلت است
بلسبب... است بی احتیاج از ترتیب حالکه مذکور گردید آنست که چیزی را شیئاً فشیئاً از قوت
بفعل بیرون آورند پس ممکن حالکه در حدوث محتاج است بعلت است همچنین در بقا که عبارتست از وجود
متصل در زمان ثانی محتاج بعلت چه ظاهرست که بقا نحوی از وجودست فلاجرم محتاج بعلت خواهد
بود پس موجود حقیقی غیر حق نیست پس آرنده آن یعنی لا محدث ودارنده یعنی مبقی هر دو اوست
باشد حالکه حکما که اقتباس نور علم وحکمت از مشکاة انبیا علیهم السلام نموده اند واما بعضی از متکلمین
اعتقاد آنست که ممکن در حدوث محتاج بعلت است در بقا محتاج نیست برهان قوی
عقلانیه وخلاف این آیه قرآنیست لطیفهٔ اخری چنانکه چنانچه این آیه را دلالت بر آن صفات هست
دلالت بر علم باری تعالی است بنهاده عقل و نقل اما اول پس آنست که ربی خالق عالمست که نهایت
استحکام ورعایت احکام دارد وفاعل افعال محکمه متقنه لا محاله عالم خواهد بود وما از جمله علم عوالم علم وقدرت
فلاجرم تحقیق... عالم وقادر خواهد بود واما نقل آیه الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر است چه
واقف شناس تحقیق نظر در آن تمامیه... حملی هرست که کسی که لطیف عبارت
از مجرد از غواشی ماده وخبیر عبارت از داناست وهرگاه مجرد عالم ایجاد اشیا نماید لا محاله علم بآن اشیا
خواهد داشت لطیفهٔ اخری از این وجوه ظاهر کرده که مفاد رب العالمین چندین صفت باری
تعالی است مثل آنکه حی مرید کار سمیع بصیر متکلم است چه معلوم است که خالق حیات وارادت وکرامت
وسمع وبصر وکلام است که هرکدام از اینها از جمله عالم است لابد باید که متصف بجمیع این صفات بوده باشد

مذکورست که این لطیفه مفاد دلالت
برآنکه عالم محکم حیات متقنست
برهان عقلی که مفاد آیه است

بجلی است از ... عالم تجلیل ... از ...
که عبارت از ... جمیع ... است
حضرت باری دلیل بر وجود او سلسله هرکه از آنها عالمی از عوالم است ... اسماء الهی در مظاهر
اعیان کاینات وصفات افراد مکونات متجلی وظاهر است وسخن سنج نکته دان که چشم بصیرتش کحل
بصر توفیق باشد هر لحظه او را از این مطالعه آثار قدرت واسرار حکمت الهی تماشای ... میشود فلاجرم
اسمای خدای عز وجل اند ... مستغرق است ... که جمیع جمال وکمال راجع
بجناب متعالست ...
لطیفه لطیفهٔ حدسیه ... ظاهر این آیه دلالت ... بر حدوث جمیع اجزاء
عالم چراکه باری تعالی تربیت آن برسبیل تدریج بوده است ... از قوت بفعل شیئاً فشیئاً ...
... صلاحیت آن ... که متوالی باشد ومتوهم امکان نشود که تدریج نظر زمانیات نظر کرده حق
تعالی ... متعالست چه ظاهرست که نسبت متغیرات بثابت دهرست ... تدریج
زمانیات وتعاقب متعاقبات خاص ... که قیاس بباری تعالی ... متوالی باشد
حالکه در مقام ... شده است واز ... ظاهر گردید که باری تعالی فاعل مختارست ...
ازانکه کسی است که اگر خواهد کند واگر نخواهد نکند ... ارادهٔ او تخلف نکند ... در حقیقت
واجب است ... علم وقدرت وارادت ... افعال اختیاریه ... تحقیق اختیار منوط بآنست که عین
ذات اوست وممکنات را تخلف از ارادت او ممکن نه ... انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ...
غیر اوست علم وقدرت وارادت ... از حق است ومقهور ... علم وارادت وقدرت ...
دفع شبهه که در این مقامست ... که عالمین جمع است ولام داخل ... استغراق است ...

ونا نه دلالت بر صدق باری تعالی دارند چرا که کذب نقص است و خلاف جمیع کمالات وجودات و کمال جمیع وجودات مقدس از نقص
صفات حسیت آن ندارد که ناقص باشد **لطیفهٔ اخری** به آنکه این آیه دلالت است بر آنکه صفات مذکوره
عین ذات او شنید واجب بالذات است انه و الا لازم آید که عالم و خالق و قادر در مرتبه ذات خالیه بوده باشد فاذا لم
[illegible] قدرت و بالجمله بسیار صفات از غیر عالم قادر [illegible] آمده باشد [illegible] داخل [illegible] خواهند
[illegible] باری تعالی سوا کرد [illegible] ذات واجب [illegible] بوده باشد فلا محاله از جمله عوالم خواهد بود پس
لازم که این صفات مذکوره ناشی از ذاتی توجه باشند که خالی از جمله این صفات است و بطلان این از [illegible] و اگر
[illegible] مثل این صفات بوده باشند مثل کلام با نها نیز خواهد بود تا آنکه اگر ذات [illegible] باشد
لازم آید نقص او در مرتبه ذات فلا محاله [illegible] واجب بالذات [illegible] **لطیفهٔ اخری**
این آیه دلالت است چنانکه بر اتصاف باری تعالی باین صفات ثبوتیه همچنین دلالت بر اتصاف او بصفات
سلبیه مثل آنکه جسم و جوهر و عرض نیست [illegible] زمان و مکان و جهت نه چرا که رب العالمین است
که از جمله آنها این امور مذکوره است فلا محاله باید که مقدس و منزه از این امور بوده باشد شیخ طبرسی طاب
ثراه در تفسیر این آیه فرموده است که ان الاوصاف **لطیفهٔ اخری** [illegible] هوش [illegible]
بود که از این آیه کریمه [illegible] روحی اوست و بالجمله اگر کسی دیده تدبر و اعتبار بگشاید و گرد سراپای
عالم برآید از منبع آن که عالم روحانیات تا منتهی که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله منتظم
منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط بلکه همه بهم مرتبط چنانکه بندهای یک خانه است
و از اینجا به تطابق میان عالم کبیر که مجموع کاینات است و عالم صغیر که انسان است محقق [illegible]
[illegible] که از دریای ولایت تعدی علی النبی و علیه الصلوة و السلام ظاهر شده بران مشتمل است که

ونه عالم انگشت صغیر و کتب النطوی العالم الاکبر در نسخه جامعه وجودات شیء این معنی است که ما هر آن
که حقایق محلیه الاحکام متضاده الآثار جمع شده صورت وحدت اتحاد کرده با آن اعتبار تحقق واحد از
آن اوراق شیء گشته و بر اصحاب بصیرة ناقده مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت
صانع صورت انتظام نه پذیرد **لطیفهٔ اخری** در این آیه اشارتست بحدیث بواحدیت انسان
که نفی شریک و نفی مثل است اشارت باحدیت که عبارت از نفی ترکیب اجزاء است چرا که
بدون احدیت جمیع مستلزم آنست که مرکب از اجزاء باشد و الا لازم آید که رب آن اجزاء باشد
بجهت آنکه جزو غیر کل است [illegible] حدوث مفتقر بر اجزا است پس ممکن [illegible] رب آن اجزا
تواند بود و محسن [illegible] اضافات وارد و چرا که رب جمیع ماسوا است پس اگر او را
فلا محاله مخلوق و مربوب او خواهد بود و مربوب صلاحیت آن نخواهد که [illegible] خالق خود تواند
لطیفهٔ ثانیه الرحمن الرحیم بدانکه در کتاب تبیان واقع است که این دو اسم مشتق از رحمت است و موضوع
اند از برای مبالغه و در این آیه دلالت است بر توحید چرا که وصف او برحمن اقتضای مبالغه در اتصاف او بصفت
رحمت جلیه بر وجهی که شامل عامه خلایق باشد و قادر بر این نیست مگر حضرت باری تعالی قدوة الواصلین الی الله
و عروة الوثقی بالله السید الرضی طاب ثراه فرموده است که ان الرحمة لیست عبارة من رقة القلب و الشفقة بل
انما هی عبارة من التفضل و الانعام و ضروب الاحسان [illegible]
[illegible] زمخشری در کشاف گفته است که هو مجاز من انعامه علی عباده لان الملک اذا عطف علی رعیته
و رق لهم اصابهم بمعروفه و انعامه و بیضاوی در تفسیرش یاد نموده است که ان الرحمة فی اللغة رقة القلب و الانعطاف
و هو یقتضی التفضل و الاحسان و اسماء الله انما تؤخذ باعتبار الغایات التی هی افعال دون المبادی التی هی انفعالات

و مقصود از رحمن و رحیم گفته آنست که ارباب عرفان میگویند خدا
الغایات وا خذ المبادی واما اعتراض صاحب
کشاف ... اشتقاق رحمن از رحم ... کرده است
آنست که ... صفت مشبهه است پس حکم نه ...
... مشتق از ... که فعل متعدی است ...
... باشد و حق آنست که ... صفات ناصر است ...
در عرف ... تصریح نموده که فعل متعدی را
بمنزله فعل لازم میگردانند ... فعل ... پس ...
... صفت مشبهه را بعد اعتبار ... اشتقاق میتوان نمود

وحق مقام آنست که اطلاق رحمن برجناب حضرت باری تعالی باعتبار معنی دوم مانوس حسن است اگرچه
باعتبار معنی اول و سیم مطابق باشد و محققان اصحاب اعتبار این معنی اشتهار نموده اند تا که اطلاق مختص باشد لجناب ...
لطیفه بیانیه بدانکه در این آیه دلالتست براینکه حضرت باری ... جمیع خیرات و انعام است تا که
بعضی از ارباب ذوق و شهود را اعتقاد آنست که رحمت بغایت تعلق بقضا نیز دارد و ... در ... اهل ...
گفته است که اصل همه کاینات قضاست پس به قضای رحمت کرد بایجاد جهة قضاء در اصل موجود نمود و ...
اقدس وجود که منبسط بر اعیان میگردد هرچه بان رتبه از کمال و فیض که قابلیت آن دارد ظاهر میکرداند
همچون فیض آفتاب که بهر یک از اعیان قابله که واقع میشود آنچه درخور است از احوال و الوان مینماید پس هرچه
از حضرت حق صادر میشود فیض وجود است و آن خیر محض است و شر از نقصان قابلیت ممکنات
که قبول تمام فیض ننموده پس از این وجه منسوب بحق نباشد از جانب مبداء فیض و ازینجاست اگر
در حدیث است من وجد خیرا فلیحمد الله ومن وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه پس منشاء ظهور همه صفات
حق فیض وجود حق است و نقص از محض قصور قابلیت اشیاء است چنانکه فرموده الخیر کله بیدیک
والشر لیس الیک مشعر بانست و ازینجا وجه توفیق میان نصوص متخالفة الظواهر مثل قل کل من عند الله
ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک و کل بعمل ... شاکلته ... شود کسی را که توفیق
هادی طریق تحقیق شود چه همه من حیث الظهور ... از حقست و چون نقصان از قصور قابلیت اعیانست
نه از محل مبداء پس منسوب بایشان باشد ... والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق پس ظاهر گردید ...
از طول این آیه شریفه مسئله ... است که عقول ابشری را بتفصیل آن راه نیست و سالکان
مسالک نظری درین مسئله در مهالک افتاده اند والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هرگاه جمیع ظاهر خیرات

وماده

وماده راجع به رحمت شامله او شود ملاحظه قادر علی الاطلاق و فیاض بالاستحقاق خواهد بود و مستحق علی جمیع الانعام تا گر
هر یک از ایشان در محل خود وضع نماید پس اسعاد او بر حکیم نیز خواهد بود در این آیه دلالتست براینکه حکم و معاولست
لطیفه اخرى جوادیة بدانکه این آیه را دلالت است براینکه افعال باری تعالی معلل بغرض نیست بلکه محض رحمت
بی غایت جود کرده است فلاجرم جواد خواهد بود چراکه جود عبارتست از اعطا است بی عوض و بیان این معنی لطایق
جوابی دیگر آنکه چون جود الهی اقتضاء اراده افاضت پرتو نور وجود ذاتی بر اعیان ممکنات شود ... از
اغراض که عاید بان ذات کامل ... ممکنات را از ظلمت آباد عدم بساحت نور وجود در آورد بی عوضی از اغراض
اگرچه مشتمل بر حکم و مصالح بوده باشد و معنی این سخن آنست که آنچه خیر است از حضرت صادر میشود
بشعور و اراده است بی آنکه تصور ان مطلوب باعث و محرک او باشد بان فعل نه چنانکه در افعال
اختیاریه حیوانی که تصور ان مطلوب محرک و مشوق فاعل میشود و او را فاعل میسازد که این نقص
است و مستلزم نا... حق از شعور بمکانات و آنکه غیر متم فاعلیت است باشد و درین مقدمه
منافات ... ... آنکه عالم ممکنات و غایات ... مرتبه بران صفت حق است پس اگر
فعل حق موقوف بران باشد استکمال واجب تعالی بغیر لازم آید و جواب این منافات آنست که تو
صفت فاعلیت ... صفات ذاتیه لازم آید و درین محذوری نیست زیرا که صفات ذاته او بعض بر بعض
موقوفست مثل حیات علم و کلام و قدرت جلاله است اگر فعل که صفتی است اضافی موقوف بر
علم بغایت باشد که صفت حقیقی است ذو اضافه چه محذور باشد بلکه شاید که بواسطه شعور بغایت
شوقی و انفعالی در وی پیدا شود همانکه در حیوانات تعالی عن ذلک علوا کبیرا و درین مقام آنست که الله
تعالی خود غایت افعال خود است و مقاصد این آیه نیز گویند که آنکه مشهور است که غایات در وجود عینی

به فعل است مخصوص غایات ممکنه است اما غایت فعلی که اعلی از کون است قطعا ترتب بر فعل ندارد
وتحقیق این سخن آنست که فاعلیت حق تعالی بذات خود تام است نه بواسطه امر زائد پس ذات او
متمم فاعلیت او باشد بخلاف آنکه تصور غایات متمم فاعلیت ممکنات است در افعال اختیاری ایشان پس باید
اعتبار خود غایت فعل خود باشد و این سخن راجع بنفی علت غائی میشود و اثبات آن از علت غایت
که او نمای فاعلیت شیء است و در کلام اهل عرفان اثبات علت غائی هست گاه میگویند علت غائی انسان است
و گاه میگویند ظهور معانی اسما و صفات است در مظاهر اگر آن عند التحقیق مآل هر دو یکیست چنانکه بر اهل
فطانت مخفی نباشد و اصل سخن حکما در اینجا بن انطباق تمام است و از اینجا بر ارباب حکمت
متعالیه را منکشف شده که باری تعالی منتهی جمیع سلسله علیات است اعنی علل فاعلی و مادی و صوری
و غائی فهو فاعل الفواعل وغایة الغایات ومادة المواد وصورة الصور **لطیفهٔ دینیه** مالک یوم الدین
بالف بقرائت عاصم وکسائی وبغیر الف بقرائت باقین مالک عبارت از متصرف در ذوات مملوکه وهمچنین است صح
است کیف یشاء و ملک متصرف با وامر و نواهی در مامورین است و یوم الدین روز جزاست و اضافه
اسم فاعل بظرف اقامه ظرف مقام مفعول محذوف است و حذف مفعول بواسطه آنست که اشعار به
عمومیت آن داشته باشد تا که هر کس هر چه […] ممکن شود یعنی مالک جمیع امور در روز جزا
و آنکه […] یوم الدین روز جزاست […] الحکیم […] تعبیر […] اعتقاد آن
کرد این حدیث معنوی است لکن ثابت […] و تعبیر از تفعل […] **لطیفه خطابیه**
بدانکه این آیه بعد از آیه رب العالمین را […] مناسبت با فاتحه در فاتحه قرآن مجید […] از وصف الکیه
بعد از وصف بالربوبیه حیث رب الناس ملک الناس پس فاتحه مناسب […] است و در این […]

بلا مشقت

بلا مشقت و همچنین یوم در آیه لمن الملک الیوم عبارت از روز قیامت چنانکه یوم محدود عبارت از این روز
چراکه انقضا ندارد […] گفته اند […] ایام […] روز […] و روز […] و روز […] و روز
و روز […] و اول روز […] روز […] آخرین از ایام دنیا […]
روز […] و اضافه مالک بیوم که ظرف است […] مجازی […] مفعول به است مثل یا سارق
اللیلة یعنی مالک یوم الدین مالک جمیع اجزا […] در آن روز است چه قدرتهای ظاهری […] در آن
مستهلک […] خواهد بود […] و غیره […] اضافه مالک بیوم الدین شده اند
[…] آنست که در این اضافه […] اشکال است […] صفت مشبهه است […] و ان
از قبیل […] بین اضافه […] اضافه صفت مشبهه بغیر معمولست مثل کریم البلد […] و اضافه
حقیقیه است […] صفت معرفه […] واقع شود و مختار است اضافه لفظیه […] صفات
عامل […] شده و این بر خلاف اضافه مالک بیوم است زیرا که یوم جاری مجری معمولست پس
اضافه لفظیه خواهد بود پس چگونه صفت معرفه […] اند […] متعدی این اضافه
شده […] گفته اند که مالک یوم الدین یعنی مالک امور است در روز […] اضافه آن به یوم
اضافه صفت بغیر معمولست […] مالک یوم الدین یعنی له الملک […] پس در این
مقام […] از معنی حدوث و تجدد است […] دوام و استمرار است […] تعریف
از اضافه […] بعضی بواسطه این اشکال […] حالکه
[…] که نکره غیر موصوفه […] بدل
از معرفه باشد […] و بالجمله مالک […] صلاحیت این دارد که صفت معرفه باشد

که […] دارد صح
و حذف مفعول و اقامت ظرف مقام آن
جا بر آنست که اشعار بعمومیت
مفعول داشته باشد تا […] هر کس […]
مناسب […] است […] صح

[…] مقصود […] در این مقام […] صفات
مذکوره است […]
[…] صفت و […] ظاهر کرده […]
کان صح

اگر گویند چون یوم قائم مقام مفعول به است پس مالک عامل در آنست پس نصب آن خواهد بود پس حکم اضافه حقیقیه باشد گوییم مراد از اینکه ظرف گاهی مفعول به است آنست که کسب معنی تعلق با آن دارد نه اینکه اثر الحسب محل منصوب کرداند پس ظاهر کردید که اضافت مالک بیوم اضافت شبه عامل بمعمول نیست پس اضافت حقیقیه خواهد بود و اما تخصیص یوم باضافت با وجود اینکه باری تعالی مالک جمیع اشیاء در جمیع اوقات است و یا بواسطه تعظیم روز جزا مانند عبد زید یا بواسطه ملکیت دنیا بحسب ظاهر اختصاصی باینا زمان دارد و لذلک قال عز من قائل لمن الملک الیوم لله الواحد القهار روایت وجه انسب بمراد ملکیت و بالجمله یوم الدین روز قیامت که روز جزاست چه مشهور است کما تدین تدان یعنی کما تفعل تجزی و بعضی علما را اعتقاد آنست که این حدیث نبوی است و حق آنست که ثابت نشده است و تعبیر از فعل بتدین از باب مشاکلت است و گاه باشد که تعبیر از روز قیامت بروز موعود شود از جهت که اینجا انقطاع و انقضا نیست چنانکه تعبیر از روز گذشته بروز مشهود و از روز حاضر بروز مشهود و از روز آینده بروز موعود و بروز آخر نیز ایام دنیا بروز موعود میشود **لطیفة ذوقیة اشراقیة** بدانکه این آیه که بعد از آیه رب العالمین نهایت مناسبت با آنچه در خاتمه قرآن است واقع شده از وصف مالکیه بعد از وصف مربوبیه حیث قال عز من قائل برب الناس ملک الناس پس فاتحه مناسب خاتمه است و در این نهایت بلاغت مقانون اهل ارباب عربیه و اگر متفکر صاحب نظر در معنی این آیه تأمل نماید میانه این فاتحه و خاتمه بنحوی دیگر بیند که انسان اگرچه بصورت یک عالم است لکن در سیرت عوالم است پس رب الناس منزله رب العالمین است چنانکه متفکر است اینکه متبحران اصحاب بینش و معتبران ارباب دانش باشراق آفتاب عیان و سطوع تباشیر صبح بیان و پرتو انوار قاطع دلیل

دلیل

دلیل و برهان حتمی دیده و دانسته اند که نشاء انسانیه نسخه جامعه اجزای کون و مکان و مجمل تفاصیل حقائق اعیان است چه از نور هر اسمی از اسماء الهی عکسی برو تافته و از پرتو آن نور کمالی یافته چنانکه هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حقیقت آن در انسان مندرج و منطوی نیست چنانکه مستحضران آیات آفاقی و انفسی دانسته اند و اگر محقق تیزبین بنظر استبصار تدقیق نماید بر تطبیق تفاصیل اجزاء عالم و صفات آن بر صفات و اجزاء انسان قادر آید بر وجهی که موجب فطنه و قاده خویش ازیاد منصوب باشد بنابرین انسان را عالم صغیر نامیده و بعضی انسان را عالم کبیر گویند بنابر آنکه عالم کبیر را او موجود بیند عینی کبیر ندو انسان نظر الی ذاته اجزائه و صفاته الموجودة فی الخارج جزء آن باشد و اگر نظر جمیع صفات الذهنیه والخارجیه عالمی دیگر کبیر شده و نسخه انسانی اکبر باشد چه حیطه شمول او با این اعتبار بیشتر از تمام عالمست چه نظر بامور خارجی مشتمل بر تمام افراد عالم است و نظر بامور ذهنی بر چیزی چند زاید بر آن مشتمل است چون ذات و صفات حضرت باری و ممتنعات اینست آنکه از بعض محققان منقولست پس شبهه که بعضی از اذهان را دامن گیر میشود که چگونه انسان عالم کبیر باشد و حال آنکه او جزوی از اجزاء عالمست لازم آید که جزو اعظم از کل باشد مرتفع گشت چه دانستی که او نظر بامور عینیه جزو عالمست و نظر بجمیع اجزاء و صفات ذهنیه و خارجیه عالمی دیگر پس ذهنیات در عالم انسان داخل باشد و در عالم نه و فی الجمله چون انسان مجموعه جمیع حقایق است و از همه صفات متقابله اقدامی هست اجمع تضاد و تقابل در اجزاء احوال او بیشتر باشد چه او لانظر باجزای قریبه ماده ترکیب او نفس است لطیفه روحانی و بدنی کثیف جسمانی باز در هر یک ازین دو حکم تضاد ظاهر است چه ماده ترکیب بدنش عناصر اربع است مختلف تضاد کیفیات اند و نفس بواسطه آنکه متوسط واقع شده میان عالم روحانیات و جسمانیات او را دو

روشت روی بعالم قدس که از این رو متصف بادراکات حقه و صفات قدسیه میگردد و از این رو
متاثر و منفعل از مبادی عالیه و روی بجانب بدن که از این رو بجهت تدبیر بدن و حفظ آن محتاج به
لاجرم او را دو قوهٔ درّاکه پیدا شد یکی مدرکه تعقل محض که از او تعبیر به عقل نظری کنند و یکی مدرکه منسوب به تحریک
که عبارت از آلهٔ جسمیه است که از او تعبیر بعقل عملی کنند و حاکم بر موطن مدارک لطایف روحانیه
است و بر موطن مدارک جسمیه مدارک دوم طرف جسمانیه بین الطرفین متقابل است
و نفس منقلب میان هر دو و از این جهت در کلام هدایت نظام سید انام علیه السلام آمده که القلب بین
اصبعین من اصابع الرحمن یقلّبها کیف یشاء و مراد با صبعین تواند که صفت جمالی و جلالی که منتج
صفات و اسماء متقابله اند و تمامت صفات آلهی از تنزلات و امتزاجات این دو اند پس
چون نفس منقلب بود میانه جنبهٔ عالیه و سافله لاجرم در ادراکات او تضاد و تقابل پیدا شود
پس ظاهر کرد بدین اشاره انسانیه مجموعهٔ عوالمست گویا که رب الناس در قوت رب العالمین
است لطیفهٔ تنبیهیه بعد ذکر جمله این صفات حمد و ذکر اسم ذات شامل جمیع صفات آنست که
کسی که جمیع ... و تعظیم او تعالی بجای آورند بواسطه یکی از چند چیز است یا بواسطه
کمالات ذاتیه اوست و اگرچه احسانی به ایشان نکرده باشد یا بواسطه احسانیست که به ایشان
کرده باشد یا بواسطه امیدیست که امید لطف و احسان از او دارند یا بواسطه خوفی است که از قدرت کامل
قدرت و سطوت او دارند پس بهمه این جهات اسباب موجب حمد و تعظیم است پس حاصل
این کلام آنست که باری تعالی خطاب مستطاب به بندگان خود نموده است با آنکه حمد و سپاس و ستایش
مرا اگر از حیثیت کمالات ذاتیه و صفات میکنید باید که ... و اگر از جهت
فانی انا الله

احسان

احسان و تربیت و انعام میکنید فانا رب العالمین و اگر بواسطه امید و طمع در آینده دارید فانا الرحمن
الرحیم و اگر بواسطه خوف از کمال قدرت و سطوت است فانا مالک یوم الدین لطیفهٔ استکشافیه
اگر گویند که وصف باری تعالی بصفت الرحمن الرحیم که محسنین و بودن ایشان سبب استحقاق حمد دلالت
دارد بر اینکه صدور خیر و لطف و ثواب و سایر آثار رحمت از او متفضل است نه جهت باید که محتاج متفضل
باشد پس درین آیه رد بر فلاسفه که قایل بایجاب باری تعالی و بر معتزله که قایل بوجوب ایصال ثواب
بندگان در مقابل کردار ایشان اگرچه او را فاعل مختار میدانند و با قطع نظر هر دو مذهب اقتضاء عدم استحقاق حمد
باری تعالی حمد را میباید بر این امور اما اول از آنجهت که لازم ذات او بند و اما ثانی از این حیثیت که واجب
اند بر او پس فاعل مختاری نیست که کردار او از تفضل باشد و این دو صفت را اشعار بانست چنانکه
مذهب اشاعره است جواب اما از کلمه قبلی ... بر کوست که سمت ذکر یافت و اما از مقالت
معتزله به آنکه ایشان وجود قایل نیستند بآنکه بوجوب جمیع الخ از باری تعالی بظهور آمیخوانند اصناف نعم
و احسان و انواع کرم و امتنان ... از ایشان ادنقل بکند و مستحق سپاس و ستایش بر جبر
از انها نشود بلکه ایشان قایلند بوجوب بعض اشیاء مانند الطاف مترتب بطاعات و ایصال
ثواب بر اداء عبادات فلا قائل لازم نباید که مستحق حمد بر آثار رحمت بعنایت خود باشد
و تمام تحقیق این مرام در علم کلام است لطیفهٔ ذکریه آنکه از اول سوره مبارکه تا باین آیه نظر بحال عارف
است در اوایل سلوک از ذکر و تامل در اسماء باری جل شأنه در الحمد لله است و نظر در آلاء و نعماء و حکاه در رحمن
و رحیم است و استدلال بصانع او جل شأنه قدرت رب العالمین است و نظر در جزاء اعمال جل شأنه در مالک یوم الدین است که
در اول این سوره ... لطیفهٔ ایاک نعبد و ایاک نستعین بدانکه بعد از ملاحظه ذات و صفات و آلاء و نعماء و تصدیق
حضرت باری تعالی

ولیکن مقام اول مقام منزهان درگاه الهی و یگانگان
بارگاه خدایی او است چنانچه در کلام حقیقت انجام
سید اوصیاء علیه صلوات الله و تحیت که ما عبدتک
خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک
بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک صح

بان که حضرت [illegible] جامع جمیع صفات کمالیه و متفرد بقدرت بالغه از جمیع آلاء و نعماء است پس عارف [illegible]
امور [illegible] و غیر او را اتصاف بصفات کمال و قدرت بر کرده از کردار [illegible]
صورت که اگر بظاهر اتصاف بعضی از صفات یا قدرت بر امری از امور داشته باشد پس تو
صفات کمال وظل [illegible] باری تعالی جده دیده هر کمال که در ممکن ظاهر شود فرع و ظل کمال او باشد
و مظهر کمال ظاهر از آیات ساطع است پس عارف هوشمند بعد از این مراتب جمیع اغیار در نظر بصیرتش معدوم
و مضمحل شده معبود حق و جمال مطلق باقی ماند و صار ایما تولوا فثم وجه الله پس خطاب
بالضروره لایصیر توجیه الخطاب الا الیه و لایمکن ذکر صفات کاله الالوهیه فیتعلق عالی لسانه
الی جنابه و یصیر کلامه منحصرا فی خطابه و ما حصل تقدیم معمول ایاک نعبد و نستعین ح نعبد حصر است
[illegible] عارف [illegible] این امور توجه [illegible] باری [illegible] و صحیح [illegible] اختیار نفس
که حکم مع الغیر است شده و با آنکه عبادت و استعانت خود را با سایر عبادات ضم نموده [illegible]
بقول الماهلات [illegible] که آن او دلالت بر انحصار معبودی غیر خود است
پس این آیه دلالت بر توحید حقیقی و تنبیه و تعلیم طریق اخلاص در عبادت و استعانت از دو بار
و در این آیه ارشاد و نصیحت به آداب و عبادات ملاحظه شمایل شده تعالی باری تعالی و عبادت نمود و سلیم
و احضار جمیع قوی ظاهری و باطنی [illegible] و اخطار عظمت کبریای او و حضور عبادت و استعانت
[illegible] و انقطاع از [illegible] الی المعبود و الوقار [illegible] ایست
که [illegible] اهدنا الصراط المستقیم [illegible] هدایت دلالت [illegible] صراط مستقیم طریق حق
هر جا که [illegible] از هر موجودی [illegible] معبود [illegible] آنست که کتب الله [illegible]

وچون عارف ربانی بعد ازین ملاحظه
بجمیع قوی متوجه سراداقات مجد باری گردد
با جمیع قوای ظاهره و باطنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که بلسان اهل عرفان
انها را ملائکه جسمانی گویند اختیار تکلم
مع الغیر شد با آنکه عبادت و استعانت
خود را با عبادات سایر [illegible]
[illegible] ضم کرده
تا بوسیله آن مقبول درگاه احدی شود

قال الامام فی تفسیره ما حاصله ان ههنا مسئله فقهیه ای ان من باع اشیاء صفقه واحده و کان بعضها
معیبا فان المشتری لایجوز له اخذ الصحیح ورد المعیب بل اما ان یرد الجمیع او یقبل الجمیع فها العابد یعرض عبادته
بعبادة غیره من الانبیاء و الاولیاء و الصلحاء و المقربین و یعرض الجمیع صفقة واحدة علی حضرت ذی الجلال والاکرام
[illegible] ان یرد المعیب و یقبل الصحیح [illegible] عبادة [illegible] ولایلیق بکرمه تعالی ان یرد الجمیع
[illegible] مقبول [illegible]

دین اسلام و بعضی بنی و حق آنست که مراد نفس اوامر و هر چیز است از علوم حقه و اعمال صالحه و جمیع مراتب علم و اعمال
نهایت نیست پس طلب [illegible] از مراتب کمالش و آن [illegible] و انحاء [illegible] تفسیر باسلام [illegible] و مانند آن کرده
اند نظر و اهل اسلام [illegible] که ثابت دارند پس آنکه جمله اسلام صراط الذین انعمت علیهم صراط مستقیم است
یا بدل از آن پس و بر این تقدیر عامل در آن عامل مبدل منه است [illegible] اخفش و اکثر متاخران بر آنند
به الات و مشهور و کلام جار الله در کشاف [illegible] که کتاب مفصل مشهور آنست [illegible] کشاف تصریح نموده
که جمهوری بر آن رفته اند و هر [illegible] طایفه بر مدعای خود استدلال کرده اند که بدل اگر چه از توابع است لکن مقصود بر آن است
و مستقل بنفسه است و از این جهت شرط مطابقت آن با مبدل منه از حیثیت و تنکیر نکرده اند پس طایفه اول نتیجه
این مقدمات را مدعای اول کردانیده حکم نموده اند که مطلق عامل او باید که مستقل باشد نه عامل اول و طایفه دوم میگویند
که عامل در آن باید که عامل اول بعینه باشد و فائده در نظر بصیرت آنست که متعلق به احتمال است اگر
استقلال بدل و بودن آن مقصود نسبت نهایت دلالت دارد با آنکه عامل در آن عامل او و مبدل منه است نه
شده اگر چه اکثر متبوع بمنزله ساقط است که بر بسی که عامل در آن عمل کرده است سوال اگر گویند
که بدل را چه فایده است و چرا اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم را نفرموده است فایده بدل تاکید است زیرا که
در آن تنبیه و تکرار است و اشعار با آنکه طریق مستقیم شان است و تفسیر صراط الحق آنست که انعام بر ایشان
کرده است از اهل اسلام و در شهادت است بر آنکه استقامت صراط اهل [illegible] ابلغ وجهی از قبیل بل
ادلکم علی اکرم الناس و افضلهم فلان است ظاهر است در این مثال که مبالغه در وصف آن کس بفضل و کرم
زیاده از آنست که گویم بل ادلکم علی فلان الاکرم الافضل و جهش آنست که در اول ذکر فلان مجمل
[illegible] در این صورت تفسیر و ایضاح

عامل الاحسن هم

مبدل منه است هم

اجمل هم و وجهش هم
و ثانیا مفصل هم

اکرم افضل است پس بمنزله این خواهد بود که در فضیلت و کرم است و کمال در قوت آنست که گفته باشی آنکس

کرم و جامع این دو خصلت خواهد بود که ملاحظه فلان نماید **لطیفه تفضیلیه** بدانکه ضمیر مجرور علیهم در این آیه

کریمه باعتقاد بعضی از علما انبیاء علیهم السلام و مراد بصراط شریعت ایشان نیست که مختلف و منسوخ است بل طریق و راه

ایشان در زهد از دنیا و رغبت بآخرت و مراقبت حق تعالی در سایر احوال است و مراد بطریق ایشان

در اصول اعتقادیه از اصول دین و اجتناب فواحش و سایر آنچه متغیر نمیگردد بتغیر شرایع و حق آنست که چون

قرآن بعضی از آن مفسر بعضی است پس مراد از ایشان که مراد ایشان بعید از بجماعت کسانی که در آیه اولئک

الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین باشند بقرینه اکرشی از ایشان و نعمت که و اهدنا الصراط

مستقیما چنانکه در تفسیر ... و بعضی را اعتقاد آنست که مراد از ایشان اصحاب موسی و عیسی است اگر گوید

چگونه مسلمانان امین ... طلب هدایت طریق یهود و نصاری نمایند با وجود آنکه ایشان ضایع بدین نبی صلوات

الله علیه ... کویم که مراد از اصحاب موسی و عیسی رهبانان و حواریان و احبار که در زمان ایشان

قبل از دین اسلام بحق بوده اند یا آنکه مراد از آن اصول اعتقادیه ایشان است و اقوال در تفسیر این آیه آنست

... و بعضی صراط الذین انعمت خواند و شیخ جلیل ابو جعفر بن الحسن الطوسی قدس الله روحه

در تفسیرش که تبیان است این قرائت را نسبت بعبد الله بن زبیر داده بعد از آن فرموده است که این قرائت

مروی از اهل بیت نبوت است لکن مشهور اولست و ذی فتنی لذلک نسبت بعبد الله بن مسعود داده است

و الله اعلم و مراد از نعمت ... نعمت آخرت و نعمت ... که وسیله ... نعمت اخروی است

اعتقادات حقه و اعمال صالحه ...

که صراط مستقیم است پس اگر کسی نماید از علم و اعتقاد کند ضال و گمراه ... خواهد بود و اگر عمل و از اعمال

و طریق قویم المستقیم منحرف

در این قول منسوب بقتاده است

ضالة مغضوب علیهم باشد پس بشارت بدوم باشد که بدل از الذین است و آیه و لا الضالین عطف ...

بر مغضوب ... و بشارت با اول است ... نفی است و کلمه لا زاید و تاکید نفی مستفاد از لفظ

غیر است و با ... طلب هدایت طریق حق از علم و عمل و اجراء چند

صفت بعد از آن که مشعر بمبالغه عظیمه است درین باب است و اما آنکه این دو صفت اخیر جهت تقیید است

چه فلوت کی اگر الذین انعمت علیهم مومنان یا انبیاء و شهداء یا اصحاب موسی و عیسی قبل از نسخ و تحریف بوده

باشند ... پس این دو صفت همین است در هنگامی که مراد از مومنان کاملان در ایمان باشند و بمحض اصحاب

موسی و عیسی باشند که در مذهب آنحضرت پیش از نسخ کامل بوده اند اما اگر مراد از مومنان متصفان بصفت

ایمان فی الجمله و از مغضوب علیهم و ضالین عاصیان از ایشان و جاهلان بعضی از عقاید حقه پس این دو صفت

مقیدات **لطیفه توصیفیه** بدانکه مبالغه باری تعالی در تفسیر صراط مستقیم اولا بآنکه صراط الذین

انعمت علیهم است و ثانیا بآنکه غیر صراط المغضوب علیهم و الضالین است ... کسانی که طلب

میکه در معرض دعا طلب ... در آیند و طلب هدایت از حضرت باری تعالی نمایند باید بر ... اسلوب و طرزی

بوده باشند که هیچ دقیقه از دقایق ... مطلوب خواه در تصحیح اعتقادات حقه

و خواه در اصلاح اعمال صالحه و کل این مبالغه از جهت است که کم عقل از مزاحمت ... وهم و خیال ایمن

نمی ماند تا بجدی که بعد از قیام برهان و انتظام دلیل و بیان در نتیجه ... خیال در نظر مقدمات فنون

عقلیه مشهور است و صدای غوغای ایشان فی الفقه ... ظاهر گشته ... اعمال

ردیه و در یافتن ترتب نفع یا ضرر آن ... واقع میشود و از جهت

وهم و خیال که در جانب خلاف نفعی یا خیری توهم نماید شهوت و غضب بر خلاف اراده عقل

متحقق نشده کرده چنانچه لذات محرمه نزد مومن مطیع متیقن بمضار دنیوی و اخروی آن بعلم الیقین مطلع بر خسران
آن هست اراده موکده است ازین جهت متعلق بترک آن شده است لیکن بنابر توهم نفعی و تخیل لذتی بی اصل خالی
از دغدغه شهوت و میل بآن نمی باشد و در جانب طاعات شاقه عکس این متیقن و نسبت باعتقاد جازم
متیقن بثواب و عقاب در هر دو صورت عکس هر دو اراده عقل محکم بحکم عقل است که آن [illegible] است
و میل شهوی و غضبی صدای حکم وهمی و تخیلی و آن صدای شیطانی است و لهذا در کلام سعادت انجام خاتم
انبیاء صلی الله علیه و آله تعبیر از اول بلمه ملکی شده و از ثانیه بلمه شیطانیه شده پس تخلقوا باخلاق الله کمال نفس
انسانی در آن باشد که [illegible] شده و سعی ما سبق صفات [illegible] غالب [illegible] طرف
اکمل از صفات متقابله باشد مثل آنکه هنگام مخالفت عقل و وهم در احکام اعتقادی غالب [illegible] حکم
عقل باشد و وهم مغلوب و اگر عنان انقیاد خود بدست وهم باز گذارد او را بمرتبه حیوانات عجم فرود
آورد و از موجودات بغیر محسوسات هیچ حق ندارد چنانکه انسان که مغلوب وهم و خیال اند موجود را منحصر
در جسم و جسمانی دانند حتی که در ذات واجب اعتقاد جسمیه کنند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و هنگام مخالفت
اراده عقل چهره اگر با شهوت و غضب عنان گردد از علو ذروه احسن تقویم بدرک حضیض اسفل السافلین
رسد و با بهایم و سباع مشارکت نموده اولئک کالانعام بل هم اضل شده و حسن تمیز میان حکم عقل و وهم و مصلحت
عقلی و وهمی و تخیلی بغایت مشکل است و فطرت انسانی بآن وافی نیست و لهذا ایمان عقلاء باریک بین
و زیرکان مصلحت اندیش در عقاید و اعمال مخالف بسیار و ما از عقب شمار واقع شود کما سیاتی و مطالب
خفیه ما وراء جوهریه مثل ترتب ثواب و عقاب بر اعمالی که مترتب آن منافع و مضار بر آن اعمال محسوس
نیست و تجربه در آن نفاذ ندارد نه مگر بطریق وحی و الهام انبیاء معلوم نگردد و علماء را [illegible] از

و آن صدای ملکی است

کمال

کمال مناسبت با روح [illegible] اطلاعی بر آن حاصل شود و برکت مناسبت با وجه الله سبحانه و تعالی بحکمت
بمحض قدرت شامله و حکمت کامله اغذیه و ادویه بهر یک از اجسام خاصیتی بخشیده و در هر عملی از اعمال و هر [illegible]
از حرکات خاصیتی مودع فرموده که بعضی در نشأه دنیا و بعضی در نشأه عقبی ظاهر میگردد و همچنانکه اطبا را
برای بیان خواص اغذیه و ادویه خلق فرموده انبیاء را برای خواص اعمال [illegible] مبعوث نموده پس انبیاء اطباء
نفوس اند و معالجات آن مباشره اعمال صالحه و اکتساب عقاید یقینیه [illegible] تا سعادت ابدی سعادت
~~سرمدی حاصل گردد [illegible] از [illegible] حاصل~~
~~حقایق و معارف [illegible] احکام [illegible] هر کس [illegible] استعداد~~
~~خود از آن بهره مند گردد~~ و بالجمله حقایق بلند و معارف ارجمند بلکه هر چه اعلی از نهایت مقامات
واصلان [illegible] قرآن مجید که بیت المعمور سیاس الهی است ~~[illegible]~~ بنحوی که هر کس در خور
استعداد خود از آن بهره مند گردد و خزائن حقایق در طی [illegible] صور و اوضاع شرعی [illegible] اولوا
الالباب [illegible] جلوه کرده [illegible] نبوت ظاهر و ولایت [illegible] باطن [illegible] قرآن ظاهر کتاب
و قرآن باطن آن و خاتم النبوت جامع بین الظاهر و الباطن است [illegible] که [illegible] از [illegible] در کلام [illegible] ان هم
طرف دیگر نباشد [illegible] آیه کریمه انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و آیه
[illegible] باشد و الله اعلم بالصواب تتمه بدانکه کلمه آمین باتفاق
علماء جزو سوره فاتحه نیست چنانکه بیضاوی در تفسیر خود گفته است که لیس من القرآن اتفاقا و اما در کتاب [illegible]
و النعت که لفظ آمین نزد ما جزو از فاتحه است [illegible] از قرآن نیست [illegible] که [illegible]
انها [illegible] من القرآن [illegible] من القرآن [illegible]

لطیفه

در اینکه آمین از قرآن نیست معلوم است با آنکه فایده دارد و دیگر آنکه بعضی از [illegible] اتفاق اتفاق صحیح قبول [illegible]

نباشد [illegible] و اما آنکه گروه از جهله اند و جاهل ها بسیار نادر است و اما تصحیح لفظ آمین بعضی از مفسران

شده چه هم با مد الف از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل شده و [illegible] و آن مشتق از

اسم است [illegible] است بمعنی پس معنی آمین تا صدیق اجابت است و اما نصب این لفظ چنانچه که بفعل

محذوف باشد مانند دعواک [illegible] اینست که [illegible] آیت ثابت از الحمد نیست و بر تقدیر

ثبوت و الف بر جوانان است آنرا در نماز نمی کند پس معلوم است با آنکه الحمد و سایر ایه علیهم السلام

در آنکه جانب نیست قرار است آنرا در نماز داد داده [illegible] دال و اعتقاد آنست که آمین [illegible] [illegible] و بعضی را

اعتقاد آنست که قد بر اسقاط اشباع است و بوزن فعیل [illegible] اگر در کلام عرب افعیل نیامده است

و بعضی را اعتقاد آنست که لفظ سریانی است یا فارسی معرب [illegible] لا تطلب [illegible] سوا [illegible] [illegible]

این بحث خارج از مطلب این کتاب است فلهذا این از باب تتمه ذکر کرده شد لطیفة الجبته

اسنوناتیه بدانکه اصول قرآن سه چیز است اول معرفت صفات ذات که اصول اعتقادیه است دوم اوامر

و نواهی است سیم معاد و معاد و آنچه بآن تعلق دارد و از وعد بثواب و وعید بعقاب و علت حصر در این

اقسام آنست که غرض از انزال قرآن بجهت تکمیل نشاه انسانیت و آن بمعرفت باری تعالی و توصل

بقرب اوست و این توصل بعبادت است که امتثال اوامر و اجتناب نواهی است و این امتثال بجزوانی

باعث [illegible] که وعده و وعید است [illegible] میشود و هر الحمد [illegible] [illegible] منقول از نشاء و اینست ما [illegible] الله علیه صلوات

که قرآن نازل [illegible] قسم شده و هر قسم از آنها [illegible] کافی نیست امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل

و قصص [illegible] [illegible] پس جامع این اقسام راجع است بهر دوم و سیم هر منبود و حکما که حکمت را منقسم بنظری و عملی ساخته اند و تمثیل هم

راجع بان

راجع بان سه قسم میشود چه ظاهر است که عملی [illegible] که مشتمل بر امر معاش و معاد است و این دو قسم از آن

سه قسم اند و نظری مشتمل بر معرفت ذات صفات و سایر آثار موجود کاربست قسم اول از آن سه قسم است

و اما آنکه [illegible] این سوره عظیمه مشتمل بر این اقسام ثلثه است آنست که از اول این سوره

تا مالک یوم الدین احوال مبدأ و معاد است و از ایاک نعبد تا آخر احوال اعمال است [illegible] [illegible]

ظاهر کردید وجه آنکه تسمیه این سوره بام الکتاب چرا که مشتمل بر اصول مطالب قرآنست که بر جمیع مقاصد

آن بر سبیل اجمال حافظه کلیه که مشتمل به [illegible] اصول از [illegible] بر توت باطنه آنجا رجوع [illegible] کوبند

و وجه تسمیه بفاتحه را وجوه دیگر نیست مثل که آنکه در نماز خوانده میشود [illegible]

جمالکه بیضاوی گفته است که تثنی فی الصلوة و وجه آنکه از گفته کشاف عدول نموده گفته است که لانها تثنی فی کل

رکعه اشعار است بانکه مراد صاحب کشاف از رکعت نماز است از قبیل تسمیه کل باسم جزء و اما وجه اینکه

سبع المثانیه اش میگویند آنست که مشتمل بر هفت آیه است به آنکه خلاف نیست در آنکه بسمله جزو قرآنست

بلکه خلاف در اینست که در اوایل هر سوره جزو آن سوره است یا در فاتحه جزو است و بس یا آنکه در هیچ سوره نیست

و از صحت ترک تمجید و فاصله میان دو سوره است ابن عباس و ابن مبارک و اهل مکه مثل ابن کثیر و اهل

کوفه مثل عاصم و کسائی و غیره از سوای حمزه و غالب اصحاب شافعی بر مذهب اول است و این جماعت

امامیه رضوان الله علیهم اجمعین است و بعضی شافعیه و حمزه به دوم است و اهل مدینه و از جمله ایشان مالک و اهل شام

و از جمله ایشان اوزاعی و اهل بصره بر سیم اند و مشهور و این مشهوریان متاخران از حنفیه اند لطیفة الجبته

بر سوره فاتحه که علی سبیل الاجمال اشتمال بر اصول [illegible] دارد و اهل [illegible] آنست که متوجه این مطالب شده

و مقاصد علی التفصیل گردد [illegible] آیات بتفصیل مذکور است [illegible] از [illegible] در این مقصود شده ذکر شده

لازمست م — به اینکه مشهور میان مفسران دین علمای اهل بیت است که احادیث تفسیر قران مجید به اینکه وارد شده از امام علیه التحیه و السلام
روایت که من فسر القران برایه فاصاب الحق فقد اخطا ، و شیخ جلیل طبرسی قدس الله نفسه
نص صحیح این هم حدیث از حضرت رسالت پناه علیهم السلام نموده است ...
... تفسیر ها بنیت که بانرجع و نقل صریح ... و منسک ... عبد الله
بن عباس شده که او قسمت نموده است وجوه قران را به چهار قسم که تفسیر ... اول تفسیری
که معذور نیست کسی به ندانستن آن دوم تفسیری که عربان بزبان خود میدانند سیم تفسیری که علما
را قدرت هست بر دانستن آن است و چهارم تفسیری که نمیدانند آنرا مگر خدای تعالی اما اول ... که لازم
است که کسی معذور در آن نیست ... احکام ... توحید است و اما دوم که عربان از او میدانند
حقایق لغات است که در کلام ایشان موضوع از برای معانی اند و اما سیم ... که علما را قدرت
بر دانستن آنست تاویل متشابهات و فروع احکامست و اما چهارم که کسی غیر باری تعالی از آن
نمیدانند آن چیزیست که جاری بمجرای غیوب و قیام ساعت که روز قیامت ... و ظاهر است سخن
شیخ نکته دان ... اوری تفصیل که حدیث مذکور مخصوص است ... کلام مجمل قرانی با ... معانی
چند معانی که هر یک ازانها صلاحیت این دارد که مراد باشد ... نصب ... هر یک از آن معنی
بنص صریح خواهد بود اما حکایات از آیات بینات ... عربان ... اینها امید اند رخصت تفسیر
و استنباط احکام ازانها واقعست بلکه حضرت باری تعالی بان امر فرموده که لعلمه الله الذین یستنبطونه
منهم و جمعی را مذمت به تدبر ناکردن در آن کرده که افلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها
و اما جمعی ... و نقل ... مدینه ... از حضرت رسالت پناه ... اند
محال و مواقع م

که

دو شمنان که ای محلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و از محافظ هر است که کتاب خوانا نند
او به هوی حجت است پس چگونه تفسیرش جایز باشد — لطیفه بر هدایه ... وجود واجبی
و سه آن آیات است ... سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید ... راه ... ذات ... اجب بالذات
بدون ... دو ... استدلال از طریقت وجود مطلق ...
واجب ... از کتاب ... اهل الله ...
که ... دانی ... درین آیه ... شده ...
نقل ... دیگر ... حضرت باری تعالی دو ... در فصل ...
و ... در کاه ... دوم ... اول ... وجود مطلق ... واجب
... دوم ... کائنات ... واجب الوجود
بالذات ... است ... ممکن ...
سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم ... آیات بینات ...
... که ... است ... اگر ...
نظر در آفاق ... زمین ... آیات ... کثرت ...
... فی انفس ... که ... واجب الوجود ...
... ممکن ... واجب ...
... کتاب که با والی ... ممکن ... واجب

کلی صدق شی شهید تفصیل مقام آنست که تا بوجود [illegible] نیست [illegible] در کار [illegible] دلیلست

[illegible]

است [illegible] که ایه که قاهر [illegible] باری تعالی باشد و حاصل این است که وجود باری تعالی

و قدرت و صفات [illegible] که خالق این آیات موجود

عالم قادر صاحب حیات خواهد بود و همچنین [illegible] او دلیل روشن است [illegible] شی ازین

[illegible] که وجود عین ذات [illegible]

[illegible] هرچه اندا عقل تحلیل شی به وجود تواند کرد ای هرچه وجود زاید بر ذات او باشد

هر آینه اتصاف او بوجود علتی طلبد و چون علت اتصاف ذات او باشد لازم آید تقدم اتصاف ذات

او بوجود بر نفس اتصاف بوجود زیرا که عقل حاکمست باینکه ایجاد فرع وجود است پس اگر وجود سابق عین

وجود لاحق باشد تقدم شی بر نفس لازم آید و اگر غیر باشد نقل کلام باتصاف بآن وجود کنیم لازم آید پس معلوم

تسلسل در وجودات یا انتها بوجودی که عین ذات باشد با آنکه تعدد در وجود شی واحد معقول نیست کما تشهد

به الفطرة السلیمة و بیان آن بوجهی دیگر آنکه هرچه معروض وجود است نظر بذات او وجود از و مسلوب است

زیرا که ماهیت من حیث هی هی غیر ذات و ذاتیات از و مسلوب است کما هو المشهور من الجمهور من انه لیست الماهیة

من حیث هی هی واحدة و لا کثیرة و لا شیئا من الاشیاء [illegible] العوارض لها و ثبوت وجود او [illegible] ثانی از ذات

نمی تواند بود بنابر آنکه [illegible] عقل حکم میکند بر آنکه ایجاد فرع وجود است پس نمی تواند بود که آن مهیه من

حیث هی بیا شرط وجود موجود باشد خواه موجد خود گردد و خواه موجد غیر پس حقیقت واجب تعالی

وجود تام که باشد اعنی وجود قائم بذات خود و چنین هم وجود باشد و هم موجود هم معنی موجود تام

چنانکه مذکور شد

[illegible]

هر که [illegible] در هر ذره از ذرات عالم باید حکم کند که هر یک از اینها لذاته وجود ندارد چه ممکن

وجودش ضروری نیست پس باید که وجود لذاته نباشد [illegible] که وجود بالغیر تواند بود و این مسلک احاجت ابطال

[illegible] تسلسل [illegible] چه اگر جمیع ممکنات بمنزله ممکن واحد [illegible] در وجود [illegible] پس اگر از وجود [illegible] باشند

[illegible] ضرورت وجود [illegible] که ضرورت [illegible] شده باشد پس منتهی شد که ضرورت بذات که حق و صرف

و نور محض است باید که ضرورت ذات بالوصف حاصل آید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و به بر تقدیر اثبات وجود حق که وجودش از خود آمده است [illegible] اول الباب آید [illegible]

استدلالست [illegible] و ترقی ازین دو مرتبه تا به

اولی کمت [illegible] شهید است طریق استدلال که [illegible] ممکنات و وضوح بسیاری از

معقولات [illegible] حاصل میشود [illegible]

است [illegible] که [illegible] المطلق فتری فیه امارات الصنع [illegible]

الوجود المحض [illegible] لا بد من وجود بالذات [illegible] علیه الوجود بالذات فان الحق [illegible] المطلق

[illegible] الوجود [illegible] ان لیس هذا [illegible]

بالصعود الا انها [illegible] سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی

الوجود است خواه از قبیل قیام صفت بموصوف باشد چون قیام وجود با ماهیات ممکنه یا از قبیل قیام شی بنفس
باشد چون قیام وجود واجبی بذات خود و از آنکه اطلاق قیام بر آن مجاز می باشد لازم نیاید که اطلاق
موجود بر او مجاز باشد کالاعمی علی منزله اذنی بصیرة او لم یکف بربک انه علی کل شی شهید [illegible]
[illegible]
[illegible]
یا بحکم مجاز هر دو معنی مراد باشد لطیفه ذوقیه [illegible]
وجود بشرط سلب جمیع اعتبارات و نسب را حقیقت واجب میدانند و وجود غیر او را عبارت از نسبتی
خاص دانند که او را الحقیقه وجود قائم بذات خود حاصل شود بی آنکه وجود را قیام باو باشد چنانکه
حداد کسی را گویند که حدید موضوع صناعت او باشد و مشمس آب را گویند که او را با آفتاب نسبتی خاص
از محاذات شده تسخن بواسطه ضوء او حاصل شده باشد اما در لفظ موجود در لغت عرب که [illegible]
و معرب از کنه حقایق است تعبیر از هست [illegible] معنی توان یافت [illegible]
منقول می واقع شده مجو مشمس پس بطریق اشارات واجب تعالی از ملاحظه آیات آفاقی و انفسی
ظاهر است چه معلوم است که موجودیت اشیا باعتبار انتساب بحضرت وجود است پس اگر
وجود حقیقی نباشد پس اثبات آیات آفاقی و انفسی بچه نحو خواهد بود [illegible] و از این مرتبه ترقی بوجود
حقیقی شده که او لم یکف بربک انه علی کل شی شهید چه معلوم است که نسبت وجود حقیقی بجمیع ذرات
از قبیل ضرب الامثال مثل نسبت آفتاب است بآب و ظهور آفتاب را نسبت بظهور غیر اینست
بلکه [illegible] و بالجمله مذاهب در وجود ممکنات از سه احتمال بیرون نیست اول

حکما که آنست که وجود ممکنات منتزع از ذات ایشان است و دوم مذهب بعضی ذوق متألهان که موجود
منتسب بوجود حقیقی است بی آنکه وجود قائم باو باشد و سیم مذهب محققان از صوفیه که وجود
و موجود منحصر در ذات واجب الوجود است و ما عدا او از ممکنات موجود نباشند نه آنکه وجود از
ملکه از شئون و اعتبارات وجود اند و هرگاه چنین باشد آیات آفاقی و انفسی از اعتبارات و شئون
وجود حقیقی نسبی شده به هرگاه ملاحظه آنها نماید منتقل بوجود حقیقی که حق محض است شده بلکه [illegible]
دلیل جاهلین به ممکنات کرده چرا که اشیا نزد وجود مطلق نیست بلکه موجود نماید او لم یکف بربک
انه علی کل شی شهید و حاصل کلام ایشان در این مقام آنست که موجود بالذات حق سبحانه و تعالی است
و ممکنات باعتبار اضافه و انتساب بآن ذات موجود است نامیده میشوند نه آنکه بحقیقت موجود اند چنانکه
گفته الاعیان الثابته ما شمت رائحة الوجود بل هی باقیة علی عدمها و بالجمله حق سبحانه و تعالی بذات خود
موجود است و ظهور آن ذات در مرآت اعیان ممکنات که متعدد و متمایز به مراتب علم
باقیند همچنانکه اشعه در آن [illegible] که لون [illegible] ظاهر است همچنان [illegible] بی رنگی وجود باقی است چه لونی که [illegible] او
[illegible] لون غیر او نیست نه لون او و عالم عبارت از آن اعیانی که بواسطه فیض آن تجلی [illegible] دارند پس
نظام عالم بواسطه آن هستی و این [illegible] است و آن اعیان نظر بوحدت حقیقی ذاتیه حق و احدیت
او مستهلک و فانی اند و این صفت جلال است و قدر که مقتضی نفی ماسوا است و نظر بتجلی حق
و ظهور او در مرایا و صفات ایشان را موجود نامند باین معنی که گویا آن ایشان را [illegible] موجود نامند و این
حیثیت صفت اکرام است که مستدعی ظهور حق تعالی در آن مرایا و جمالی است و بالجمله محققان این طایفه
گویند که [illegible] ظهور [illegible] مانع ادراک مقصود [illegible] که از تحقق [illegible] باب [illegible]

و نماینده هر چیزی که از غایت ظهور ادراک آن نتوان کرد تا سترِ اشعهٔ سطوات ظهور او نکند

او را نتواند نمود پس شاید که چیزی مظهر [illegible] عدم مطلق [illegible] نماینده روشنی کامل چون وجود مطلق

شود تا روشنی ضعیف یعنی عدم نکن که از آنها عدم اضافی میگویند نماینده روشنی تر از خود گردد

چون آینه نسبت با قرص آفتاب ~~و تقابل این دو نماینده هر دو~~ با است و مقابل هستی

جز نیستی نیست و نماینده تامه نیستی بعضی از صفات مختلف نکرده و تجلیه و تصفیه موصوف نشود

نماینده از وی نباید بلکه بحقیقت نماینده آن نیستی است و از این تفصیل ظاهر گردید که نزد محققان حکما

وجود او کلیت و وجود مطلق نیز از کلیت و وجود اشیاء از جانب وجود باری تعالی لطائف و نزد صوفیه

وجود و موجود حقیقی حق است و منحصر در ذات واجب الوجود است و ماعدای او موجود نماید و نزد متأخرین

~~از حکما وجود حقیقی حقیقی است [illegible] و موجود [illegible]~~

و موجود از نگاه [illegible] از موجود بمذاق [illegible] منسوب [illegible]

~~[illegible] ظاهر کرده که [illegible] و [illegible] حکما و صوفیان [illegible]~~

~~و ظاهر کرده به انطباق این آیه [illegible] جمیع مذاهب [illegible] این کتاب [illegible] اول~~

~~والله اعلم بالصواب~~ لطیفه ملکوتیه عزیزیه در تحقیق کلمات شریفه ~~[illegible]~~

~~باری تعالی [illegible] از [illegible] صوفیان [illegible] بر [illegible] کل شی شهید~~

~~بعض الصوفیه~~ [illegible] نقل کرده گفته است که افول و روح القدس ینفث فی نفسی بان وجود

الحق فی الصدد الحسی و بیان این سخن باعتقاد این طایفه آنست که وجود مطلق را اعنی وجود من حیث هو

بشرط لا در اطلاق و غیر آن از عوارض و صفات حقیقت حق دانند و از مراتب اثبات میکنند مرتبه اول

غیب هویة که در آن مرتبه هیچ وجه مشار الیه نکرده و هیچ ~~نعت و صفت~~ نشد اضافه منسوب

الیه نظر بکه [illegible] تمام اطلاق مراتب تنزلات اوست چه بحیثیت الاطلاق و اثنا عشر و النسل مرتبة الوهیت

دکا [illegible] گویند که مراتب کلیه و صفوی اول است اول غیب مطلق و آن مرتبه اطلاق محض است که ابتداء هویة

و منقطع اشارات و غیب الغیب گویند و دوم غیب مضاف که از عالم عقول و نفوس گویند

و کاه عالم اعیان ثابته حقیقت آن اعیان در مرتبه عقل و نفوس خواهد بود و از ملکوت اعلی خوانند و سوم

شهادت مضاف که از عالم مثال و خیال منفصل خوانند که خیال انسان بمنزله جدولی است از آن نهر

و ظلمی از آن بحر و از ملکوت اسفل گویند خوانند و عالم برزخ نیز گویند چه آنکه در آن عالم صور مجردات

و مادیات جمع است با کمال تشبیه میان این دو عالم است ~~[illegible]~~ و گاه باشد که اقلیم ثامن و ارض حقیقت

نیز خوانند و چهارم شهادت مطلق و از عالم ملک و شهادت [illegible] گویند و آن عالم جسمانیت

باقسام من الارواح [illegible] و الجواهر و پنجم مرتبه جامعه و آن حقیقت انسانیت که جامع جمیع حقایق عوالم است

پس ظاهر گردید که ~~[illegible]~~ که مراد از عدد پنج که درین بیت واقعست چه چیز ... اند و این

دو مرتبه اخیره که عالم شهود و عالم انسانست بمذاق این طایفه اشارت با فاق و انفس که در آیه کریمه مذکور است

و انه علی کل شیء شهید اشارت است بجمیع عوالم است پس ~~[illegible]~~ [illegible] وجود حقیقی از مشرق

جمیع کاینات و مطلع جمیع ممکنات [illegible] است لطیفه ملکوتیه ~~[illegible]~~ و کذلک

نُرِی ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا قال هذا

ربی فلما افل قال لا احب الآفلین فلما رأی القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من

القوم الضالین فلما رأی الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بریء مما تشرکون

انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین به مذاق در علوم علیه [illegible]

که بانوی الّی جبری حاشر کون دلالت آیه دارد فلما افل یعنی چون فرو آن کوکب
لا احب الافلین یعنی دوست نمیدارم چیزهای را که غروب کنند و متغیر شوند از حالی بحالی و از مکانی
بمکانی فلما رای القمر بازغا یعنی چون که قمر ابتدا طلوع نموده روشن کردانید زمین از نور خود هذا ربی استعاد بانکه
هذا ربی باده که با کبر و اکمل از هر چیزی باشد و چون آن کرده زهره یا مشتری را درخشش میبود
زیاب الناس ایشان نمی‌دید که چون قمر نور قمر بیش از سیاره کواکب است بایکه از ا
رب و ابر رب و پرودکار خود داینده فلما افل چون آن نیز فرو شد ابراهیم گفت
اینجا استعانت طلب توفیق و لطف که التجا بخدا کرده ازو یاری خواست طلب هدایت
و توفیق کرده گفت لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین اگر خدای من مرا باز گذارد و چراغ هدایت بر راه من نهارد
هر آینه گمراه خواهم بود و درین بود که بسر شک خرد و سیارگان در صبح صادق از مطلع افق سر برآورد گفت
این شمس روشن تر است ... چون نگاه کرد دید که آن سپهر زرین از فلک
سر برآورده و جدولی زمین را بنور خود منور کرده ...
از همه نجوم از همه مهتر و منور از همه بیشتر و از همه بلندتر گفت بر سبیل فرض بلکه بر سبیل انکار
هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بری مما تشرکون ... دلالت بر اینکه بار خدا
باید که واحد کامل قادر باشد که نقصان و تغیر ... نیافته باشد و ...
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا یعنی ما یلیق الشرک
... تصریح است بر وجود و وحدت ... صانع ...
را از دلایل ذات باری و صفات ... حکما طبیعیین ... که نظر ایشان در احوال

کرد این آیه بتفصیل آیه سابقه است و تنبیه بر طریق استدلال بر مطالب حقه ...
... و صف کردیم از گفته ابراهیم با مثل آن نموده ...
... ملکوت السموات و زمین ... حضرت ابراهیم را ملکوت ...
جنس آنست که ای محمد ... ابراهیم ...
... ذی ... و خلق ... سنگ ... طراوت
داده و در لعاب زنبور شفا و حلاوت نهاده در یک جوهر ... اجتماع خار
... وجوب ... الله المالک ... احسن الخالقین ...
... تبیات سخن ... از عقل ... که حوالت این انواع و اختراع ...
... و در زمین اجناس ... خلق السموات والارض ...
... عجایب ... فکر ...
... کل ... فی الارض ...
... انکه ... یک ... واحد احد ...
... خدای تعالی ...
فلما جن علیه اللیل یعنی چون تاریک در او شب در مکانی که ...
کردن ایشان را داشت ... ایشان ... خود را یکی از ایشان ...
فلما رای ... بر سبیل ... استکار و انکار اگر چه ... بوده ...
را اعتقاد آنست که در عنفوان شباب ... از طلوع الکوکب ...

بر سبیل فرض یا انکار و استکار

لاکونن من القوم الضالین

جسم که موضوع صناعت حکمت طبیعی است و نتیجه این مقدمات اگرچه اثبات واجب بالذات است
و لکن از جهت آنکه مقدمه آنست پس اثبات او از احوال جسم است حاصل در حکمت سابق افتاده
است و اگر قائل نیز این که ملاحظه نظام این جهان حق مشتمل باشد حکم او بحکمت است و نفس و فکر در
عالم که بجواهر عقول مجرده اند و نظر و تعمق در اینها و نسبت اینها در موجب حدوث انتقال نیز و دلیل
است از دو جهت که در عرف نماید ذات او و جایی که عبارت از امکان است بجهه قاهر است
که ممکن در صفات خود هیچ نیست و از خود هیچ وجود ندارد بلکه هیچ ذات ندارد پس همه چیز از و
باشد حتی وجود پس عاقل هرگاه بچشم عقل ملاحظه هر یک از این انوار قدسیه که مجردات
و عقول اند با وجود آنکه از تغیر و انتقال مقدس و مبرا اند که مثل هر یک از اینها با وجود شده
نوریه در ظلمت عدم ذاتیه و کثرت عدم اصلی فرو رفته اند فلا جرم باید که نور بالذات که منبع
صفات او باشد انوار مقتبس از و باشند و همچنین بر هر یک از صفات کامله او دلالت دارد
از علم و قدرت و ارادت و حیات و تجرد و غیر ذلک فلا فایده از انوار مقدسه در موجب فنا
و بطلان که عبارت از امکان ذاتیست باید فلا جرم بهم قدرت و ارادت و حیات قائم بذات
باید وارد نیست که شیخ ابوعلی قدس سره گفته است که ان الوقوف فی حظیرة الامکان اول
منظر حکم کوکب بوستان و بیجاد کرد کشتی ایشان با حضرت ابراهیم علیه السلام که مشاطی
مهم مغالطست با حکم سلطان عقل و کشتی با او حجت و با جمله ظاهر کرده از بطلان ممکنات
و فنای حقیقی که مقدس اند از آلایش امکان و تعدد و نسبت اکثر و صورت و جمیع با ذات و در بقا حل حیوة
شده است که اینجا جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه است فلا حاجة بالفعل این اثر را دلالت بر ذات

لطیفة الثنية فی صورة تمثیلیه بوالا
شاهزادان خانواده معالی که در اثبات هر که
ملکیه آفریده اند
کی خواهد بود که بیابی مطلب و دانش بیاب
ملکه آفتابی که در عالمیان نورانی از بار بر
اثبات ذات و صفات در آنکه
حال محمد باید و بالله

زمان و مکان و هر که از حدوث دم

و جمیع صفاتست اگرچه مقصود بالذات در این کریمه اثبات معبود او ست لطیفه ربانیه
و ثبوت اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حَاجَّ اِبْرٰهِيْمَ فِي رَبِّهٖٓ اَنْ اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّيَ
الَّذِيْ يُحْيٖ وَيُمِيْتُ قَالَ اَنَا اُحْيٖ وَاُمِيْتُ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَاْتِيْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ
بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِيْ كَفَرَ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ این آیه کریمه مانند دو آیه گذشته
است در آنکه مشتمل است بر براهین عظیمه بر وجود باری تعالی است و همچنین بر قدرت و اختیار و علم و حیات
و اراده و اگرچه مقصود اقصی در این لطیفه بیان معانی آنست که مخصوص این امثال جمیع مطالب متضمن است بر
اجرای بر الذی است که حاجه و فی حجه ساطع باشد از حجه قال حاججته بحجة کما قال خاصمته فخصمته
بحجت که غالب شد بر او که در حجه مغلوب باشد بعنی با آنکه آیا دیدی ما نند کسی که بادیه و مخاصمه با ابراهیم
در پروردگار آن عبارت از نمرود بن کنعان است که اول کسی که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و او دعوی ربوبیت
همه مردم تا پای بابل است اگرچه جمیع مخلوق بود بنده مملکت او اول از جبر است الفاظ و معنی
است آتاه الملک یعنی داد او را ملک و فرع آن نسبت است که خلاف نعمت در ذکر دنیا و غیر مغلوب
ما را داد پادشاهی و ملک بجای خود مرتد است و مراد او یکی است جاه و سلطنت عادت یکی دروغ
یا اینکه چنین گفته است که دو مومن بودند و دو کافر پادشاهی همه زمین یافتند او دو مومن یکی سلیمان بود و یکی ذوالقرنین
و دو کافر یکی نمرود دیگر بخت النصر بود با ذروه جاه و جلال کرد و قائل گفت که معون
ابراهیم علیه السلام بتان را شکست نمرود او را با دو آتش انداخت بعد از ان او را آنکه از آتش انداخت گفت این خدای
که تو را بعبادت او می‌خوانی کیست گفت رب الذی یحیی و یمیت و بعضی دیگر چنان گفته اند که
اینجا ماطریب بعد از آن بود که او را با آتش انداخته بودند و با جمله عبارت از تعلق [illegible] نفس به بدنست
نفس حیات

بجای این اراده چه دیگر آنست که دیده دوربین
عقل هرگاه ملاحظه عقول مجرده که بمنزله قمر و سایر
کواکب در عالم اله اند با وجود نور و ضیاء هر یک از اینها
را در ظلمت عدم و امکان فرو رفته بیند پس بزبان تعدد سایلات
ملاء اعلی و کره بیان عالم با آواز ندای لا احب الآفلین والافلات
در دهد و وجهة قصد و قبله نیت بجانب معبود وجود
کند که انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات العلی
و از صفیر الناس و گوش هوش صدای لمن الملک
در هر زمان از هاتف غیب شنود و با طلبه بجای آنکه حضرت باری تعالی
در حق خود فرموده لمن الملک الیوم لله الواحد القهار با آنکه در دنیا
و آخرت بحکم ان او نیست سلطنت نه بلکه ما عدا آن در
بطلان و فنا مستغرق اند انست که در آخرت دعوی
مدعیان منقطع میشود و توهم اشتراک به طرف این
جهت منقطعان رود فرمود که از آنست باقیست و الله
عند الله

درمیان [illegible] و حیله که تعلق با سباب [illegible] شده و جدالش مسطح کرده

قال ربی [illegible] الحجة دائمة لا یهدی القوم الظالمین یعنی خدای تعالی [illegible]

[illegible] انچه [illegible] تعلیق حکم بر [illegible] بعلیت آن و صف است

علما بدایه یعنی اراده طریق و راه نمودن [illegible] عادل و فاهم است و بعد از [illegible]

نمرود ساکت شده مجال جدال او را نماند و در این آیه اراده طریق دلیل [illegible] بر آن ظاهر وجود باری تعالی

است با آنکه هر حادث [illegible] هر ممکن محتاج بغیر است و [illegible] از حالی بحالی [illegible]

ادل دلیل [illegible] و اظهر سبیل است بر ثبوت صانع موجد [illegible] سیما در احیاء و اماته و تصرف

در سماویات از طلوع کواکب و غروب انها و اختلاف حرکات بر نظم عجیب و ترتیب غریب [illegible] این آیه [illegible]

بر آنکه صانع حکیم خبیر است **لطیفه حیاتیه** بدانکه گفته ابراهیم اذ قال ربی الذی یحیی و یمیت حاصل است [illegible]

حیوانات است بحسب شامل حیات [illegible] از نباتات [illegible] الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها

[illegible] آیه که حیات [illegible] که این اموات نباتات را [illegible] رفات را [illegible]

کرد و قل کتبها الذی [illegible] اول مره و جمله این آیات دلیل روشن بر وجوب وجود له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین

وا هی الی الناس [illegible] ظاهر کرده که [illegible] وجه آنکه حضرت ابراهیم این طریق استدلال

[illegible] سالک مسلک دیگر گردیده آنست که [illegible] حیله بانده بود کذب الزنادقه

و ما هم بصادقین **لطیفه شعائریه** در سوره شعراء [illegible] و اتل علیهم نبأ ابراهیم اذ قال لابیه و قومه ما تعبدون

قالوا نعبد اصناما فنظل لها عاکفین قال هل یسمعونکم اذ تدعون او ینفعونکم او یضرون قالوا بل وجدنا اباءنا

کذلک یفعلون قال افرأیتم ما کنتم تعبدون انتم و اباؤکم الاقدمون فانهم عدو لی الا رب العالمین

لطیفه [illegible] بدانکه احیاء [illegible]

و همچنین حیات [illegible] تعلق [illegible] است که تصرف در آن نماید و با جمله دل که عضو صنوبری

که معدن روح حیوانی است [illegible] تعلق نفس ناطقه که [illegible]

باری تعالی [illegible] و چون ظاهر است که حیات [illegible] صاحب حیات باشد [illegible]

[illegible] داشته حکم علی الاطلاق باشد بلکه حکم علی الاطلاق [illegible] و این احوال

نوع وجود بالذات است [illegible] و چون نمرود [illegible] جدال [illegible] تقدمات جشم نعمت

[illegible] گفت که انا احیی و امیت [illegible] که چگونه احیاء و اماته می کرد

[illegible] گفت این را اماته کردم و این را احیا [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] آن [illegible]

گفت این احیاء و اماته است [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]

[illegible] حیات [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

کما ابراهیم گفت و این حال [illegible] روشن [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت فان الله یأتی

بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب [illegible] ابراهیم علیه السلام این [illegible]

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ
يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ در این آیه کریمه چندین برهان عقلی بر وجود صانع و صفات
اوست از شیوه انبیاء و اصل رسل صلوات الله علیهم است
با همه کرده چه خصمان با این غلبت ... از دلیل و برهان ... ادخال لا به وقوع
و لکن هم اهل کو ... بر سبیل انکار و جدال ما تعبدون چه چیز را عبادت میکنید که ... و در کتاب لغت
است که ... عبادت میکنید ... و اگر میدانستید عبادت آنها نمینمودید از روی ...
و اظهار آنکه خدایان شما مستحق خدایی نیستند ... در جواب ... گفتند نعبد اصناما
یعنی عبادت صنمهای ... را میکنیم ... از آن ... چیزها نمیدانستند ... تطویل در جواب
نموده گفتند فنظل یعنی بدوام لها عاکفین یعنی از گناه ... و بعضی را اعتقاد آنست که ایشان ... عبادت در روز
نه در شب پس ... هل یسمعونکم یعنی ایشان دعای شما را میشنوند در هنگامی که ... دعا میکنید یا نفعی که
آیا این بتان اجابت دعوت شما مینمایند هرگاه ... دعا کنید یا نفع بشما میرسانند در وقتی که عبادت
ایشان میکنید یا ضرر بشما میرسانند هرگاه ایشان را بگذارید ... این بتان که چیزی نمیشنوند و نفع و مضرت
نمی رسانند ... جواب ... از این ... مقدمات الزامیه بود ... در جواب
آواز تقلید کردند گفتند بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون پس ... در عوض جواب از اعتقاد ایشان در آن
نمود افرایتم ما کنتم تعبدون انتم و آباؤکم الاقدمون یعنی شما و پدران شما میدانید که چه را عبادت میکنید و اگر ایشان را
میدانستید عبادت آنها نمینمودید ... بت پرستان ... اول ... انست که ...
دشمنان ... ضرر رسانیدن ... از جهت که معبودان ایشان اند الا رب العالمین استثناء از جمیع معبودان است

بس

پس استثناء متصل خواهد بود اگر در میان پدران ایشان خداپرستی باشند ... استثناء منقطع
است و بعد از آنکه مقدمات ... بت پرستان نموده شروع در برهان عقلی بر ... وجود حکیم
در ... مثبت ... گشته است که ... هرگاه کسی را مناظره و مباحثه با منکر امری ... اتفاق
افتد ... طریق ... و جدال آنست که اثبات
آن ... مقدمات ... مسلمه ... و بعد از آن ... ساکت ... شود ... که در این ... اسکات
شود بسبب ... مقدمات ... متوجه ... برهان ... رب العالمین یعنی ...
معبودیت ... دارد و ... اول ... الذی ...
الذی خلقنی یعنی آنکسی که مرا از ظلمت ... بعرصه ... وجود آورد و این دلیل ... وجود ...
فهو یهدین یعنی راه نماینده ... از او ... و این دلیل ... والذی
هو یطعمنی دلیل چهارم ... که مراد از غذاء ... غذای عقل که معارف الهی ... است
باشد دلیل بر علم و قدرت و حیات ... خواهد بود ویسقین دلیل ... واذا مرضت ... نسبت مرض باری تعالی
نداد زیرا که در غالب اوقات ... از ... و تقصیر ... در ... و مشارب ... خلاف
صحت که موقوف بر حفظ ... و اعتدال ... است و آن ... تعالی است فهو یشفین
و این دلیل ... است ... این آیه کنایه ... است که بعضی ... والذی
یمیتنی ... حیات ... و این دلیل ... یحیین ... و این دلیل هشتم ... است ... جمله ... دلائل
پس از این مذکور گردید ... در بیان آنکه وجود ... ذات اوست ... وجوه ثلاثه

المبحث الثالث

[illegible]

ست وکسب یافته است و درین حدیث لطیفه است **لطیفهٔ الثیه** در سوره بقره وقست که وق اللّهٔ

على كل شىء قديرٌ نحن که اصحاب [illegible] با اکمه وجود باری عین ذات اوست چه اگر زاید بر ذات او

باشد لاله [illegible]

لامحاله در تحت قدرت کامله وقوت شامله او خواهد بود پس صدور آن ازو بر وجوه است یا احتمال بوهم فاهر الفساد است

واحتمال اول مستلزم تسلسل یا دور است وباز مستلزم آنست که موجود کاذب وجود با شد و در صفات حکمت بین شده

که تکرر وجود حتم مستلزم تکرر ذاتست لامحاله ذوات عدیده خواهد بود و جا بشی گذارش یافت اما فرید احتمال بر وجه

دیگر آنست که اگر وجود زاید بر ذات او با شد لامحاله این ذات شئ غیر وجود است و باری تعالى قادر بر همه چیز است

یا بیکه قوت بر ذات خود داشته باشد و لطفی نخواهد بود که درین حدیث وجوه منافقه است اما [illegible]

[illegible] که موجود وشئ است و تمان اند حاله وجود و شیئه اگر گویند که شئ اگر

عبارت از ماهیة و وجود زاید برا وست و هرگاه وجود عین ذات او باشد هم او را شئ گویند گوئیم جواب [illegible]

اطلاق موجود [illegible]

[illegible] قل ای شئ اکبر شهادة قل الله شهید بینی وبینکم و اما نایبا برای معنی بمنزله استثناست پس این کلام در قوه

آنست که باری تعالى قادر بر جمیع چیز است مگر خود وایشه جوه منافقه را باب مسکت شده **لطیفهٔ اخرى** ونها

قوله تعالى وفوق کل ذی علم علیم این وجه اگر چه افاده آنچه بیاید که علم عین ذات باری تعالى باشد [illegible]

[illegible] فوق باری تعالى باشد وباز [illegible]

[illegible]

ذکر

او سلم بیلجی که علم عین ذات او باشد ولکن در وجود جاریست یا بکه وجود اگر زاید بر ذات او باشد پس این

ذات فاقد وجود خواهد بود و چون کیف هر ذی وجودی موجودیت [illegible]

حکم به معنی مشهور بقیقت آن وصف است پس لازم می آید [illegible]

مطلع ثالث در تحقیق صفات ثبوتیه واجب بالذات و در آن [illegible] واثبات اصلی

صفات است او به آنکه مراد بصفات ثبوتیه آنست که سلب چیزی مفهوم آن نباشد و محمول بصفات واجب تعالى

می‌باشد مثل الله عالم الله حی و مشهور میان جمهور آنست که صفات ثبوتیه هشت است چنانکه مشهور

میان جمهور هشت است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک که عبارت از سمع و بصر است و تکلم و صدق

و بقا و اما آنچه از اینها اشتقاق یابند مانند قادر از قدرت و عالم از علم و حی از حیات و در قیاس اسامی کو نبود که باشد

که اطلاق صفات حقیقیه بر صفات ثبوتیه واجب کنند گر چه بعضی ازین صفات مرکوزست که مستلزم

اضافه و نسبت باشد مثل علم و قدرت چه معلومست که علم متعلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

است [illegible] **لطیفهٔ اولى** در قدرت بدانکه نزاع میان حکماء و متکلمین در قدرت نیست اگر

چه حکماء ادعا میکنند که قدرت عبارت از آنست که ممکن از ایشان فعل و ترک هر دو جهت صدور فعل و عدم

ولا صدور [illegible] شرطیه اولی واجب الوقوع [illegible]

[illegible] نظر بتعلق اراده است نه نظر بذات و این صحت صدور فعل و لا صدور فعل نظر بذاتست نه باراده پس

این دو طایفه اتفاق هم دارند در اینکه قدرت نظر بذات صحت صدور و لا صدور است هرگاه در حکمت متعالیه

واما بعضی اعتبار اشتقاق در صفات کرده

حقیقت که اینها ظاهر است که این از قبیل

اشتقاق است تمام است

متعلق معلوم و قدرت متعلق مقدور است

بر العرش علی [illegible] مستوی شد امر او بر ملک چنانکه طبرسی فرموده است اما از حسن [illegible] استوی ملکه و اعلام

من [illegible] که ملکش مستقیم شده قرار گرفت من قولهم استوی الملک علی سریره اذا انتظمت امور مملکته [illegible]

احتمال امر ملکی [illegible] عرش [illegible] و بعضی را اعتقاد آنست که مراد از استیلاء بر عرش [illegible] بلند کردانیدن

اوست چنانکه از جبائی منقولست و بعضی را اعتقاد آنست که [illegible] قصه‌ها که در عرش است و عرش

جسم محیط بر اجسام است و از آنجهت که به حدوث سموات و ارض [illegible] آسمانها و زمین و آنچه میان ایشان باشند

و حدوث عرش ظاهر است پس دلالت بر کمال قدرت و اختیار واجب و کمال علم و حکمت او دارد [illegible]

است که اصل

[illegible] کرده‌اند که مطلق ثبوت باری تعالی موقوف علیه اثبات نبوت است که اثبات دلایل نقلیه است

[illegible] اثبات خصوصیت [illegible] قدرت موقوف [illegible] نیست پس [illegible] آن و حدوث [illegible] توان

شد چنانکه [illegible] که در عرش یافت [illegible] و اگر قطع نظر از این مرتبه [illegible] که اثبات قدرت

و اختیار باری تعالی [illegible] هر شی که از [illegible] صنع بر لوح وجود ظاهر شده همه بعد از نابودن

است [illegible] آیات کریمه حدوث بعضی از جمله اجزاء عالم چنانکه ظاهر است [illegible]

وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا [illegible] اَوَلَا يَذْكُرُ الْاِنْسَانُ

اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و هرگاه که بعضی از اجزاء عالم بعد از عدم بوجود آید باید که کل عالم بعد از عدم باشد

[illegible] امتداد و [illegible] در دهر و بالجمله باری تعالی [illegible] از آلایش مکان و زمان مقدس [illegible] است چنانکه

در اول کتاب مذکور شد [illegible] تعاقب و تجدد [illegible]

[illegible] حادث باشد [illegible] قدیم باشد [illegible] عقول [illegible] است

[illegible] تعاقب [illegible] وجود بالذات [illegible]

بیان این شده است که لازمست [illegible] آنست که [illegible] فی الازل [illegible] چنانکه اعتقاد حکما است

غیر واقع است بلکه حق آنست که [illegible] چنانکه آیه کریمه ان الله علی کل شیء قدیر دلالت دارد و اما

آنکه مراد از قدرت درینجا [illegible] این معنی است نه معنی حکماء زیرا که [illegible] بعضی از آن [illegible] بعضی دیگر از آنست

و قدرت در سایر آیات محمول بر این معنی است باید که قدرت در این آیه نیز محمول بر آن باشد و در باب

هذه آیه است اول قوله تعالی وَاِنْ تُبْدُوا مَا فِي اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ

وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible] قدرت را [illegible] مغفرت [illegible]

عذاب [illegible] که مغفرت و عذاب به اراده [illegible] ذات واجب [illegible]

که آیه است دوم قوله تعالی [illegible] اَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى اَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ و ظاهر است

که تسویه بنان [illegible] لازم ذات نیست سیم قوله تعالی اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى و ظاهر است

که احیاء موتی لازم ذات واجب نیست و بالجمله از این آیات [illegible]

[illegible] وَهُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ

الْاَعْلَى فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [illegible]

یعنی خدای تعالی خلق [illegible] ایشان نمود بعد از نابودن و بعد از آن اعاده ایشان [illegible] و این آسان‌تر است برای

و این کلام [illegible] قیاس بقدرت عادت است و الا قدرت باری تعالی سواست در ابتدا و اعاده نظر بقدرت

[illegible] حکیم است که [illegible] حکمت [illegible] اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ یعنی آسمانها و زمین و آنچه در میان ایشان واقعست در شش [illegible]

یعنی در زمانی که [illegible] مقدار شش روز بود چنانکه [illegible] ذکر نموده است

با که مستلزم جسم و جسمانیت اوست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا [illegible]

که چنانچه [illegible] در کتاب ایمانیات [illegible]

بابلغ وجهی و اشبع بیانی [illegible] در کتاب ایمانیات [illegible]

باری تعالی [illegible]

[illegible]

عالمست چنانکه منهج حکمت یمانی و مقتضی صناعت ایمانی مقتضی بیان آن بابلغ وجهی و اشبع بیانی در کتاب ایمانیات

شده است پس ظاهر گردید از مراتب قدرت باری تعالی باجمعی از دلیل عقلی و برهان قطعی که بعضی مقدماتش از آیات

سابقه ثابت و بعضی دیگر بامعان نظر دقیق در بواطن کلمات بلاغت آیات صاحب مثل الله خالق کل

شیء و هو علی کل شیء وکیل یعنی موجد و محدث همه چیز است بعد از نابودن و هو علی کل شیء وکیل یعنی حافظ و دارنده همه چیز است

پس حاصل آنست که خدای تعالی محدث بعضی از حوادث بعد از عدم است [illegible] باید که محدث جمیع ممکنات بعد از عدم باشد [illegible]

[illegible] شد که باری تعالی قادر بالذات است [illegible]

المطلب مسلک دوم در اثبات قدرت [illegible] باری تعالی [illegible]

[illegible]

٧٦

ظاهر آن آیه نوری قل کل شیء عالم علیم است و همچنین از آیه ان الله کان بکل شیء علیما و معلوم است که اکثر علما از آیه مذکوره استدلال ... شده

... علم باری تعالی ... از اشیا ... حاجت ... از روی ... خواهد

... باری تعالی ... در این ... فاما آنچه باری تعالی

... و ظاهر از جمله این آیه است که ... و علّم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء

هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم

فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون

در این آیه بیان دلیل عقلی بر علم باری تعالی بجمیع اشیا است وجه استدلال آنست که خدای تعالی ازین شده جمیع

معارف و حقایق است ... پس باید که عالم بجمیع علوم باشد ... اول ... خلق نمود در دل آدم

... از قوایانست ... که او را حقایق جمیع اشیا و معانی جمیع اسما تعلیم نمود و معلوم است

که بجرد خلق ... اسمای بدون خلق معانی ... فایده است ... از امام ... الذی هو ... جعفر ابن

محمد صادق علیه السلام در وقتی که از او مسئلت نمود ... مبالغه نموده تا بر حدی که نظر ... برهان ... کیستان ...

از جمله اکثر ... که او را تعلیم نمود و شیخ طبرسی علیه الرحمه مثل این از قتاده نقل نموده است و هرگاه تعلیم جمیع معانی اسما با ...

نموده باشد باید که هر یک از انهار اصول ... که ... جمیع اشیاء ... داشته باشد ... بابا

اسمای عبارت از ... معانی ... معلوم است که اگر کسی ...

... جمیع معلومات ... الفاظ ...

... بر ... بود ... علم ... در دل او ... که عالم بجمیع ذرات عالم بوده باشد و ...

... است ... باید که ... الذاتیه ...

اسّم عامیکه (...) و هو اللطیف الخبیر ...

اما اکثر ... م

بود با خدم

ان اسمای را ... بعضی را اعتقاد آنست که مراد از ... جمیع ملائکه است و بعضی را اعتقاد آنست که ... اقل ... است

قال انبئونی ... باسمای ... ان کنتم صادقین ...

کفایه ... از ... ملائکه را ... از ان ... که علم ... انسان ... و کسی ... از صادر

... از ... ان بود ... که در ... خلافت ... بر ... باشد ... و

استعدادات ... است ... که ... بوده ... اعتراف بعجز و قصور نموده

... گفتند سبحانک ... الی ...

... لا علم لنا الا ما علمتنا ... ملائکه ...

علم آدم نموده است ... که ... علوم ... و بعد از آن اقرار باعتراف علم

و حکمت ... گفتند انک انت العلیم الحکیم و در این آیه چند ... تاکید ... خطاب ...

... بر کمال علم و حکمت ... عبارت است از ...

کرده ... طبرسی ... است که ... فی هذه الآیه دلالة علی ان العلوم کلها من جهته ... العلوم کلها

اما ان ... الذی ... الدلیل ... الاعلم ... تعالی ... نیست که

این دلیل مرکب از مقدمه نقلیه است که عبارت از خلق باری تعالی جمیع علوم و معارف را است و مقدمه عقلیه که علم ... باید که

عالم باشد و اثبات نبوت نبی موقوف بر علم باری تعالی است ... این دلیل را ...

آن نیست که موقوف علیه اثبات نبوت باشد ... مقدمه نقلیه است ... ثبوت نبی ... اثبات

نبوت نبی موقوف بر ... این دلیل باشد دور ... اثبات ... باری تعالی ... موقوف علیه اثبات

نبوت نبی است ... ماند خالق ... سموات و ارضین و رب العالمین ... الابل خلق

گفتند ... تعالی ... روی زمین ... نکته ... آنچه ... دروغ ...

قالوا ...

اشتر علم ... از جنس ...

بر کمال علم و حکمت ...

عبارتست ... است ...

[illegible]

که باری تعالی [illegible] شیخ طبرسی فرموده است که تاویل این آیه آنست که خدای تعالی عالم بهر چیز است

از اول [illegible] و ما تسقط من ورقة الا یعلمها [illegible] که جمیع برگها را دیده اند چه برگ

نیست [illegible] که افتاده [illegible] ساقط [illegible]

در تفسیر [illegible] گفته است که جمیع برگها را دیده اند خواه ساقط باشد و خواه ثابت و لا حبة فی ظلمات الارض در کتاب [illegible]

و آنچه که مراد بظلمات ارض اندرون زمین است و ابن عباس بر آنست که مراد از آن زیر سنگی است که در تحت طبقه [illegible]

زمین است [illegible] مبالغه در شمول علم باری تعالی است و لا رطب و لا یابس شیخ طبرسی فرموده است که باری تعالی

جمیع چیزها را جمع نموده است در این آیه [illegible] حالی نیست از یکی از این دو صنف [illegible] آنست که مراد

[illegible] از رطب و یابس [illegible] از زمین [illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام آنست که ورقه سقط است

[illegible]

[illegible]

خواه غایب باشد و خواه حاضر و خواه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] موجود شود و خواه
بعد از وجود [illegible] باشد

[illegible]

[illegible] لطیفه [illegible]

بر دو قسم است اول [illegible] از وجود [illegible]

لطیفه [illegible] تفصیل

باشد بلکه مفاتح غیب جمله اسباب [illegible] که آن [illegible]

بدانکه مراتب علم تفصیلی واجب چهار است لوح و قلم و کتاب [illegible] که عبارت است [illegible]

وجود عالم [illegible] لاحقه تفصیل [illegible]

سابقه اجمال [illegible] لاحقه تعبیر [illegible] که این آیه کریمه بترتیب اشاره باین چهار مرتبه باشد بلکه مفاتح الغیب

اشاره [illegible] و یعلم ما فی البر و البحر [illegible] و ما تسقط من ورقة الا یعلمها [illegible]

[illegible] و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین [illegible]

[illegible] احتمال [illegible]

اجمالیست یا تفصیلی [illegible] مفاتح الغیب [illegible] باشد

بلکه مفاتح غیب جمله اسباب [illegible] و یعلم ما فی البر

[illegible]

[illegible]

صمه بر سخن سبحانی و دقیقه شناسان حق نخواهد که بعضی از ناظران ... رتبه تا به وجود شبهه چند برای
رفته اند که باری تعالی علم به بعضی از جزئیات متغیره ندارد و بعضی را توهم آن شده است که علم باری تعالی با شیاء
قبل الوجود ندارد و بعضی را اعتقاد آنست که جزئیات مشکل را ... و بعضی را توهم آن شده است که علم
بجزئیات یا به جزئیات ندارد و مرکب از این ... ذات ... شبهه ...
شده است ... واجب با شیاء ... از وجود آنها ... شبهه ... آنست که چون
حقیقت علم حضور وجود ... در خارج یا حصول صورت آن نزد ...
... بر ... حالت ... که ... صورت بذات واجب است ...
آنست ... و اول خلاف مفروض است ... آنست که علم واجب با شیاء از وجود ... که
... مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ... جواب این شبهه ... باشد ... علم باری تعالی
با شیاء قبل از وجود ... صورت ... تا که ... علم او با شیاء
... آنست ... جز ... حصول ...
... احاطه با سباب ... و ... اسباب ...
... حق تعالی است ...
... که ... مفاتح اللوح ... جمیع صور
اشیاء ... حق تعالی ...
... علم ... حق تعالی با شیاء قبل الوجود ... ذات لوح ...
... احاطه با سباب ... و ما تسقط من ورقة الا یعلمها ... شبهه ...
جواب ...

تاق جواب آنکه اشتقاق ... علم باری تعالی بجزئیات متغیره باشد و با جمله بسیاری از سالکان مسالک نظر
و شهود ... در علم آلهی شده است و ... حیرت کرده اند ... در علم آنکه چون علم
و متعلق بحوادث ... علم الحوادث متغیر شود ... قیام ... است چون قیام شود
تبدل شود اگر علم ... باشد علم الحوادث جهل شود و اگر متغیر شود ... تبدل در علم ...
آید تعالی ... علم باری تعالی در ازل ... بحوادث آینده اگر علم او به این وجه بود که ...
موجود ... واقع باشد و اگر ... بدین وجه بود که ... موجود ... شد ... حادث موجود
شد اگر علم به همان وجه مانده جهل باشد و اگر ... شد و علم به آنکه موجود است حاصل شود
زوال علم اول و حدوث علم ثانی لازم آید ... حق تعالی ... و با این ... از
... شده اند ... علم باری تعالی بحوادث ... حصول ... لا یعزب ... تعالی ...
... از این شبهه ... که علم آلهی ... و متعلق حادث و تبدل در تعلقات
... واقع ... علم ... است ... الاثر ... معانی ...
علم ... متعلق ... الهی ... لازم آید که باری تعالی در ازل عالم بحوادث ... باشد
... راجع ... آنست که ... ذات الهی زمانی نیست بلکه محیط ...
عالمست ... علم الحوادث زمانی نیست بلکه محیط است ... دفعة واحدة ...
اول این کتاب ... آیه کریمه و ما تسقط من ورقة الا یعلمها ... که جمیع ...
... علم ... و تغییر ... علم ... باشد ...
الا فی کتاب مبین ... از شبهه ... آن ... علم باری ... جزئیات ... است ...

[illegible marginalia]

اگرچه کتاب مبین بر لوح و نفی بنا بر معلوم ست لکن جایز است که اطلاق آن بر جمیع موجودات شود از این جهت
که آخر مراتب علم تفصیلی واجب است چه معلوم ست که دفعه واحد غیر زمانی اند و وجب حاصر الاثمه اکه تعاقب
و تجدد قیاس با بود داشته باشد پس باری تعالی جمیع اجزاء از امیان بعلم غیر زمانی داند که اطلاق کتاب بر آن بسلوک آن
وعدم تعاقب فی
از نسبت که اجتماع قیاس بفوس حق دارد و بسایط موجودات بمنزله حروف و مرکبات بمنزله کلمات اوست
و نظایر این تا مبدء است بسیار است که ذکر آن خارج از مطلب این کتاب است لهذا متوجه آن نشدیم والله اعلم بحقایق
کلامه ربنا انک تعلم ما نخفی وما نعلن وما یخفی علی الله من شیء فی الارض ولا فی السماء و این کلام حق است حکایت از گفته
ابراهیم علیه السلام است اشعار بدین که با حاطه علم باری تعالی جمیع اشیا را ببین میان دانکه پنهان میکنند و آنچه ظاهر میکردانند
مطلب سیم
پنجم در اثبات حیات و قیوم واجب الوجود بالذات بدانکه حیات ذات واجب عبارت از آنست که دراک
و فعل است ~~ایست~~ ... فعل است پس حی دراک فعال است ... اگر ... سمیع و بصیر ... که حی بمعنی کمی است
... قدرت است ... اگر ... حیات ... قدرت است ... که حی دراک فعال است
... آیات ... که دلالت بر علم و قدرت او دارند دلالت بر حیات او میکنند و بالجمله تمام
و بعد ... کرمه اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي
يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ... این آیه سید جمیع آیهای قرآنست چنانکه از ... و کلام حق این
الکامل سید الاوصیاء و امام ... علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه ظاهر است که الکرسی بکلمات بلاغت آیات
... که ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... سید البشر آدم و سید العرب ... و سید
الفرس سلمان و سید الروم صهیب و سید الحبشه بلال و سید الجبال ... طور و سید الشهور الاشهر الحرم و سید

م دخل اوست و در تفسیر کبیر ... کرحی دراک فعالست ص

و از جمله ... دلالت ... صفت حیات واجب دارد ص

و سید الایام یوم الجمعه و سید الکلام القرآن و سید القرآن البقره و سید البقره آیه الکرسی اما علی ان فیها لخمسین کلمه فی کل کلمه
خمسین برکه ... تفسیر ... الحی القیوم ... بیست ...
~~فی ... باعث ... حسن نظم~~
چون ثابت شد که باری تعالی عالم بذات خود و سایر کائنات است ... و افاضه جمیع کمالات ... حیات
باین معنی منحصر در ذات حق است و صیغه مبالغه لذاک فعال را دلالت بر آنست و کسی را شرکت با او نیست وجه
... حی ... حیات ... جمیع احیاء راجع بقدرت و این خلاف ظاهر ... آنست
و آن ... شبهه ... در تفسیر کبیر ... امام فخر ... کرده ... که قایل ان یقول لما کان الحی
الحی هو الذی یصح ان یعلم و یقدر و هذا القدر حاصل لجمیع الحیوانات فکیف یحسن ان یمدح الله نفسه بصفه یشارکها
فیها اخس الحیوانات و جه دفع این شبهه ظاهر شد از آنچه گفتیم و بهیچ وجه حاجت بجواب امام فخر نیست از این
شبهه نیست که و الذی عندی فی هذا الباب ان الحی فی اصل اللغه لیس عباره عن هذه الصحه بل کل شیء کان
کاملا فی جنسه فانه یسمی حیا الا تری ان عماره الارض الخربه تسمی احیاء الموات و قال الله تعالی فانظر الی آثار
رحمه الله کیف یحیی الارض بعد موتها و قال الی بلد میت فاحییناه و بعد از این ... بعضی گفته است که حی
اللّه ... آنست که کامل علی الاطلاق باشد و کامل علی الاطلاق آنست که قابل عدم نباشد نه در ذات و نه در صفات
حقیقیه و نه در صفات نسبیه و اضافیه و مخفی نیست که این معنی نه مستنبط از عقل و نه از لغت است بلکه احیاء عبارت
از افاده حیات ... حیات دارد
از افاده حیات است پس یحیی الارض یعنی ... زمین را ... و در زمین خراب احیاء
موات که ... اکر ... و بالجمله حیات ... حی پس آنچه امام فخر در جواب
آن اعتراض گفته ... صواب نیست القیوم قیوم صیغه مبالغه است از قیام و اصل آن قیووم بر وزن فیعول

الله خدای سزاوار پرستش است که جامع جمیع صفات کمالیه است لا اله
هیچ معبودی نیست بر خلق را الا هو مگر او الحی زنده بیش از
همه زندگان و زنده بعد
از فنای ایشان ... پس در اینجا اشارت بصفت
جلال و عظمت او نمود اما
اوصاف کمال ... و بالجمله ص

... ذات ... کان شوقی از ... کردن ... ظلمت ... نور ... ذات ... کامات ... میدانند ص

الله لا اله الا هو ... الحی ...

واو و یاء در یک کلمه جمع شده اول ساکن بود واو را قلب بیا کردند و بعد از آن ادغام قیوم شد

تمام بذات خود که متبع غیر است و چون قیام بذات عبارت از وجوب وجود است که مستجمع جمیع صفات

ثبوتیه و سلبیه که خلو اوست از جمیع نقایص و عیوب و منبع و منشا جمیع صفات فعلیه یعنی صفاتی که باری تعالی را

نظر با آثار و افعال ثابت است لاجرم قیوم که مشتمل بر جمیع صفات ذاتیه جمالی و جلالی و بر جمیع صفات فعلی است

اسم اعظم خوانند این صفت قیوم اول آن از سابق معانی کرد تنبیه آن کنند الله ... [illegible]

ایشان و در سه تنبیه ... [illegible] و اما بجمع امور است و بعضی بر آنند که معنی دائم الوجود است و بعضی بر آنند

که یعنی قائم بر هر نفسی است بانکه ... تا امور احوال علم ... [illegible]

جواب ... [illegible] ... و لا نوم یعنی منزه از فتور و قصور و غفلت ...

جمیع کائنات ... [illegible] ... آن نیست

[illegible] ... السموات و الارض ... [illegible]

تا [illegible] ... ایشان ... [illegible]

و رخصت ... [illegible] ... آن خواهد کرد ...

[illegible] ... بعلمه ... [illegible]

[illegible] ... احاطه ... [illegible]

که کرسی که ... [illegible] ... احاطه کرده ... [illegible]

و بارز روی از حضرت ... [illegible] ... نقل ...

گرفته ... [illegible] ... و بعضی را اسما و آیت که ... [illegible]

و بعضی اعتقاد آنست که ... [illegible] ... و لا یؤده حفظهما

تمام است و قبل ... [illegible] ... و بعضی اعتقاد آنست که ... [illegible]

که ... [illegible] ... آنست که کرسی ... [illegible]

لطیفه تبیانیه

بر کرسی باشند ... [illegible] ... به آنکه غرض از ذکر این آیه اگر چه اثبات صفات واجب الوجود بالذات

است تعالی شانه ... [illegible] ... جمالی و جلالی ... [illegible] ... واقع است

و منبع این آیه با اسم ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است و مستحق جمیع محامد جلالی و جمالی ... [illegible] ... آیه

... [illegible] ... از کل این آیه مستنبط است و بعد ذکر الله متوجه لا اله

الا هو ... [illegible] ... یعنی نیست آلهی که مستحق عبادت باشد الا الله هو ... [illegible] ... بتوحید واجب بالذات

من جمیع الوجوه و الحیثیات است یعنی جزء ندارد ... نه عقلی و نه مقداری و نه خارجی که عبارت از احدیت است

و شریک ندارد و این کنایت از واحدیت است و صفت زاید بر ذات خود ندارد و این عبارت از

صمدیت است و بعد از آن وصف او را بحی و قیوم نمود چرا که جمیع صفات کمالیه مستند باینها است و بعضی

را اعتقاد آنست که این دو صفت اسم اعظم الهی است و از ابن عباس منقولست که اعظم اسماء حسنی این دو نام است

حی قیوم متفق بذات خود و قائم سازنده جمیع چیزهاست از اعیان و اعراض و ازمنه و امکنه و جهات ... [illegible]

نه جوهر و نه جسم است و نه عرض است منه در زمان و نه در مکان و نه در جهت است ... [illegible]

حادث خواهند بود و چون ... [illegible] ... تعالی ... [illegible] ... خواهد بود الا بامر ... [illegible]

... [illegible] ... لا تأخذه سنة و لا نوم یعنی حیات و قیومیت واجب بالذات مقتضی آنست که سنة یعنی

نعس و لا نوم یعنی فتور و غفلتی و در این کلام معجز نظام اشارتست بجمیع صفات سلبیه که بعد از این مذکور خواهد شد

و بعد از آن تاکید جمیع این مطالب به له ما فی السموات و الارض نمود پس چگونه تواند بود که متصف بصفات انها
گردد و کسی را نیست شفاعت و نه تصرف در ملک او بل او مالک و کامل در تصرف است بلا شریک معاند و معین و ظهیر
و همچنین کامل در علم است بجمیع معلومات بطریقی که احاطه بجزئی از علم او ندارد مگر آنچه او خواهد و نیست کسی را تصرف
در ملک او مگر باذن او و پس او هم موجود است و غیر او همه نه موجود است و نه عالم و نه قادر مگر بایجاد او
وجود و قدرت را از آفاقا که متعالی و مقدس از جمیع صفات نقص است و منبع الاتصاف بجمیع صفات
کمال **مطلب جابر** در اراده است به آنکه اهل اسلام را اتفاق است بر آنکه خدای تعالی مرید است و لیکن اکثر
[illegible] اراده است بمعنای از متکلمین مانند [illegible] نصیر الدین و المحققین [illegible]
[illegible]
ان فعل [illegible] اراده [illegible] آیة [illegible] آن الله [illegible]
[illegible]
[illegible] قوله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر [illegible] و بالجمله اراده
تعالی اسنادی [illegible] دلالت بر آنکه [illegible] اراده [illegible] است فلذا شیخ طبرسی [illegible]
که دلیل این دلالت بر بطلان قول [illegible] است [illegible] اراده [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible] از سکان [illegible] اراده [illegible]
بطریق اولی [illegible] و بالجمله این [illegible] دلالت [illegible] بر آنکه مرید است [illegible]
[illegible]

اما اراده [illegible]
[illegible] آیة [illegible] انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون [illegible]
[illegible] کان [illegible]
زوجها انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا امت را اتفاق است در آنکه مراد
از اهل بیت در آیه اهل بیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است [illegible] اعتقاد آنست که مراد ازواج
آنحضرت [illegible] آیه و این اعتقاد نا صواب است [illegible] اول [illegible] خطاب در این آیه
ضمیر جمع مذکر است [illegible] صلاحیت [illegible] خطاب [illegible] خلاف [illegible]
و غیر ذلک [illegible] عتاب [illegible] آنحضرت [illegible] آیه [illegible] در معانی گناه
ایشان [illegible] عتاب [illegible] نقل نموده اند که این آیه در شان حضرت رسالت پناه
و حضرت سید اوصیا علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام [illegible] ابو سعید خدری و انس بن مالک و ابی
بن [illegible] عایشه و ام سلمه و ابو حمزه ثمالی [illegible] در تفسیر [illegible] و بالجمله مقصود [illegible] آیه [illegible]
اراده است و اما کراهت [illegible] عبارت [illegible] اراده [illegible] قسم از اراده [illegible]
و معتزله را اعتقاد آنست که صفت دیگر غیر اراده است [illegible] در قرآن [illegible] کل ذلک کان سیئه عند ربک
مکروها [illegible] و لکن کره الله انبعاثهم [illegible] **مطلب** [illegible] آنکه اهل اسلام را اتفاق است
بر آنکه خدای تعالی مرید است [illegible]
اشاعره و بعضی از معتزله [illegible] صفت زائد [illegible] از علم [illegible]
[illegible] اول [illegible]
پس کمثله شیء و هو السمیع البصیر شیخ طبرسی بر آنست که کاف در [illegible] زائده [illegible] مثل او چیزی نیست

و بعضی را اعتقاد آنست که معنی این آیه آنست که اگر فرض کنیم از برای خدای تعالی مثلی و مانندی آن مثل را مثلی نخواهد بود
و بعضی مبالغه در نفی مثل و مانند اوست و بعضی گویند که مثل بمعنی صفت است و در آن ... آنست که مانند او
با این معنی که نیست مانند صاحب صفت او چیزی و صاحب صفت او ذات اوست یعنی نیست مانند ذات او چیزی
و بهترین این وجوه وجه دوم است چنانکه گفته شد معلومست که هرگاه مثل ... نباشد پس مثل مثل ...
مراد از او اثبات مبالغه در نفی مثل است بطریق مبالغه چه اگر او را مثلی باشد پس آن مثل مثل او خواهد بود و چون نفی مثل مثل
شد پس نفی مثل او شده است و هو السمیع البصیر یعنی عالم بمسموعات و مبصرات است ...
سامعه و باصره ... آیات سابقه که دلالت بر علم باری تعالی بجمیع ذرات عالم ... دلالت بر علم او
به مبصرات و مسموعات ... قوله تعالی سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ
الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ مقصود ... استدلال از این آیه هو السمیع
البصیر است و در کشاف واقع است که مراد ... به سمیع و بصیر در این آیه شنونده گفتهای حضرت محمد مصطفی
... و شیخ طبرسی ... که ... شنونده گفتار ... تصدیق معراج و تکذیب آن
که نموده ... بصیر و بیننده اسرار معراج است و حق آنست که مراد از آن علم بجمیع مسموعات و مبصرات است سبحان
الذی ... سبحان اسم تسبیح است تقدیر کلام آنست که اسبح الله سبحان و بعد از آن سبحان را ... فعل
منزله ... و در این دلالت بر
تقدس و تنزه او از جمیع قبایح اسری بعبده ... سیر فرمود بنده خود را محمد صلی الله
علیه و آله لیلاً در شب و تنکیر لیلاً ... دلالت ... است ... زمان سیر ... من المسجد الحرام
بعضی را اعتقاد آنست که از حجر اسود بوده و بسیاری از مفسران را اعتقاد آنست که از خانه ام هانی که در حرم بود
مبدء سیر ... است

ثابت و اینجا ظاهر که ... صفت
ادراک ... این
است که ... در سمیع و بصیر ... تعالی
... آیات ...
... این دو صفت ...
... این صفت ...
... مسموعات ... راجع
... صفت ... حق تعالی است

اسری الذی ... تعالی

و اعتقاد ابن عباس آنست که حرم کلش مسجد است الی المسجد الاقصی یعنی بیت المقدس و چون ... آن
مسجد را ... اقصی گفتند ... بعضی را اعتقاد آنست که وجه این تسمیه دوری
آن از حرمست الذی بارکنا حوله یعنی برکت در حوالی آن کرده ایم ... از ... انبیاء و ملائکه ...
... منقولست که برکت عبارت است از انهار جاریه و اشجار مثمره و ...
آنست که مراد ببرکت برکت دنیا و آخرت ... برکت خواهد بود لنریه من آیاتنا
تا که بنمائیم او را آیات ... چنانچه ... ارادت ...
سمیع و بصیر است چه معلومست که اگر بیننده نتواند نمود و اگر نشنود نتواند شنوانید پس ارادت شنیدن و
شنوانیدن و دیدن و نمودن میشود و در این کلمه دلالت بر سمیع و بصیر بودن باری تعالی ... و نیز
... دلالت بر ... دارند و همچنین آیاتی که دلالت بر قدرت شامله و دعوت کامله واجب تعالی
... وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى
الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ یعنی ... که عبادت ...
... قدرت ... آن ندارند ... و در این آیه اشارتست
بطرف ... که مطلب ... دارد ... آن ندارد ... که ...
... عبادت ... قدرت ... وَإِن تَدْعُوهُمْ ...
دعوت ... شما را نشنوند و ... لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَتَرَاهُمْ
يَنظُرُونَ ... العورة ... که انفتاح ... نظر ایشان
... خواهد بود ... کشودن چشم است و چون ... چشم ...
... کنند

پس ما در ... خانه ام هانی مسجد خواهد بود

... آیات ...

که اگر ... عبادت ... خواهد بود

اگرچه اثبات نزاعی دیدند

متمیل اثبات میشد که تبیان اسم [illegible] میکنند و حاصل آنکه [illegible] اما باثبات [illegible] و لیکن [illegible] دیدند

پس نظر که عبارت از کشودن چشم است محمول بر حیثیت [illegible] [illegible] بجای [illegible]

را استعارت آنست لطیفه عقلیه [illegible] بر دانشوران عالم قدس [illegible] که دران آیه کریمه اشارت

[illegible] به استدلال بر ادراک [illegible] و سمع و بصر [illegible] است با حکم عدم ادراک [illegible] نقص است و واجب

الوجود باید که مقدس و منزه از شوایب نقص و عیب باشد وجه استدلال آنست که اگر او را عبادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنکه ذاتی [illegible] کلام مولف [illegible] بعد آن [illegible]

[illegible]

[illegible] بالمرسلین

[illegible]

[illegible] کلامست و اشاره به آنکه [illegible] که اهل کلامست [illegible] صدق مشتق [illegible] قیام مبدا اشتقاق با بجز

[illegible] قلامیم باجگلان [illegible] بذات حق باشد [illegible] که مشتق از انست محمول بر آن ذات اقدس [illegible] و صوت [illegible] کلام

ظاهر مرکب است از حروف و حروف اصوات منقطعه بتقطیعات مخصوصه است یا بیانی که عارض اصوات [illegible]

بحسب آن تقطیع [illegible] شد حصول بعض از آن بعد از انقضای بعض خواهد بود چه صوت و کیفیتی که عارض آن شود

از قبیل اعراض سیاله است که بقای آن محالست پس قدیم نتواند بود [illegible] بذات حضرت حق [illegible]

[illegible] اشاره [illegible] شده اند که مراد از کلام [illegible] که مدلول کلام لفظی [illegible] کلام لفظی [illegible] که مدلول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا حقیقت مذهب امامیه ظاهر شده به نحوی که تقریر نمودیم ظاهر شود بدانکه بعضی را اعتقاد آنست که کلام الله تعالی لفظیست قدیم و قائم بذات حق و احتیاط لغه تا بحدی رسانیده که جلد و غلاف مصحف را قدیم میدانند و اشاره بآن رفته اند که الحمد لله
کلام نفسیست و ظاهر سخن قدماء اشاعره آنست که کلام نفسی مدلول کلام لفظی است و شیخ اشعری باین عبارت گفته
معنی قائم بنفس است و صاحب مواقف میگوید که مراد شیخ از معنی نه مقابل لفظست بلکه مراد از معنی امر قائم بغیر است
هانکه اصطلاح متکلمان است که تعبیر از جوهر بعین میکنند و از عرض بمعنی پس شامل لفظ و مدلول هر دو باشد لازم نماید که اطلاق
کلام الله تعالی بکلام لفظی که مانند زید و اکرم است بی مجاز است مثل عدم تکفیر منکر کلامیة مابین دفتی المصحف و آنکه تحدی و معارضه
بکلام الله نبوده باشد بحقیقت بلکه بمدلول آن بوده باشد و آنکه مکتوب و محفوظ حقیقة کلام الله نباشد و مانند حمل معنی در عبارت
شیخ بر معنی تا آنکه کلام الله شامل لفظ و معنی هر دو باشد و مکتوب در مصاحف باشد بعضی
دفع این مفاسد نکرده چه کلام الله تعالی مقروء بالسنه و محفوظ در صدور و آن قدیمست اگرچه کتابت و قرائت و حفظ حادث است مذهب حروف
و الفاظ در تلفظ بواسطه عدم مساعدت آلت پس تلفظ حادث است و آنکه دلالت میکند مترتب بر حروف و تلفظ
مسموع و او آنکه قدم راجع بمدلول ملفوظ تا اینجا سخن مواقف است و گفته اند که محمد شهرستانی در نهایة الاقدام فی علم الکلام بر این رفته
و بسیاری از متأخران این توجیه را پسندیده اند و بآن قائل شده اند و بعضی از شارحان بر آن اعتراض کرده اند و گفته اند که منع
شاه و لوازم مذکوره چه تکفیر منکر کلامیة مابین الدفتین کافی است آنست که اعتقاد کند که آن مخترعات بشر است نه خود انکار
آنکه صفتی قائم بذات حق تعالی است یا اثبات آنکه وی دانسته صفت حقیقی ذات حق تعالی است والله تعالی اعلم آن کرده
در زبان ملک بلکه در زبان سمع ما ایجاد نموده و الله بیان در لوح و در آن هیچ گونه نیست والله اعلم آنست که معتزله لذی
تکلم نمیکنند و چگونه تکفیر کسی که حکم ما بین الدفتین باین معنی باشد نوان کرد و حال آنکه پیشینه اشاعره بر این اند فاما آنکه گفته شد
که ترتیب حروف در تلفظ بواسطه قصور آلتست در عدم ملفوظ ترتیب نیست اعتراض کرده اند که این او است خارج از طور عقل

و از این قبیل است که گویند چون کسی هست که او را ان جمیعند در وجود و بعضی را بر بعضی تقدم نیست و بعد از آن صفت کلام
باری تعالی بر آن وجهی که مذکور شد بعضی آیه و دلالت بر آنست اول بر آنکه تعالی و کلم الله موسی تکلیما یعنی حق تعالی با موسی تکلم
نمود بی واسطه کسی بخلاف سایر انبیاء که از روی وحی و الهام بود دوم آنکه ...
سوم آنکه کلام الله از جنس مسموع از تکلم است و امام فخر در تفسیر کبیر گفته است که قائلان باین قول اختلاف کرده اند در چیزی که حضرت
موسی از آن شنیده است و گویند که آن صفت حقیقیه ازلیه که منافی است از کلام نیست شنید چنانکه منفرد نیست دیدن
ذات حق را با وجود آنکه ...
و ابو منصور ماتریدی را اعتقاد آنست که آنچه حضرت موسی شنید اصوات منتظمه و حروف مؤلفه بود که علم قائم در درخت
شنید و اما صفت ازلیه که از جنس حرف و صوت نبود نشنید و حق آنست که نه کلام تغییر کبیر و نه قول ابو منصور ماتریدی
جهت حقیقی دارند بلکه حق آنست که ... که حکم منشی از تکلم است نه از کلام ما واجب باشد قیام آن
بذات حق بر طریقه اشاعره بلکه وجهت بر طریقه اشاعره تا قیام تکلم بذات حق تعالی ... صدق مشتق بر کسی
قائم بعد از او نیست تا کسی ظاهر است که آنچه مؤلف از حروف و اصوات نیست بلکه قدرت بر ایجاد کلامی است
و لیکن ممکن نیست ... و قیح آنها پس فرق در این معنی میان حق تعالی و ... آنست که بشر را حاجت
... الکاولی حروف از ... زبان ... و حق تعالی ... اصوات قیام کرد
... و باین تحقیق ظاهر گردید که حاجت باین تکلفات که در این باب ارتکاب نموده اند نیست و آنکه هر آیه که در قرآن مجید
مشتمل بر قول یا خبر یا امر یا نهی است دلالت بر تکلم حق تعالی دارد و چون غرض اهم آیاتیست که دلالت خصوص
تکلم دارند یا دلالت بر دلیل عقلی بر این مطلوب یا رد ... اعتقاد مذهب حق داشته باشد اختیار ... دو آیه
وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ

[illegible]

بدانکه حق تعالی تکلم خود را قیاس به بشر نخورده قسم گردانید و معلومست که تکلم او با بشر نه بصفت ازلیه که کلام نفسی است
بلکه از جنس صوت و حرف نیست و تکلم حق تعالی با بشر بواسطه شنیدن و شنوانیدن است پس
به صوت و حرف میشده اند بود و مبین چنانکه آیه وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ
كَلَامَ اللَّهِ ظاهرست که سامع کلام الله و قاری و حافظ و کاتب آن میشود و میخواند و حفظ میکند و می نویسد
حروف و اصوات را [illegible] که مشتمل بر دلیل عقلی را بمنزلی است کریمه قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ
فاسئلوهم قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا
عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ
لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ قُلْنَا يَا نَارُ
كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ قالوا یعنی قوم ابراهیم او را أَأَنْتَ
فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا یعنی آیا تو خدایان ما را شکسته قال بل فعله کبیرهم یعنی من نشکسته ام بلکه بزرگ ایشان شکسته
است [illegible] بر بلاغت شناس مخفی و آنکه صدور این کلام از خلیل روی سخریه و استهزا است و بواسطه [illegible] تعبیر
بت پرستان است [illegible] و ظاهرست که این قسم کلام متصف بصدق و کذب نیست بلکه صورت آن صورت خبر است و المقصود خبر
جا نام ٧ نیست چه ابراهیم می دانست که [illegible] بت [illegible] نبود تا بگوید [illegible] و از بیجا ظاهر گردید بطلان [illegible]
الحاصل متصف بصدق و کذب نیست و با جمله حضرت ابراهیم در معرض اعتراض و الزام بت پرستان بجا نون جدل که مشتمل
دوم بمقدمات مسلمه است شده که فاسئلوهم ان کانوا ینطقون یعنی الحضرت خطاب به بت پرستان نمود در اینکه [illegible]
سوال از ایشان کنند اگر گویا باشند پس این کلام [illegible] ایشان را در معرض آن آورد که [illegible] وقت چون [illegible]

اتمام

معبود بت را نمی شایند چه

نمایند و بعد از آنکه رجوع با نفس خود شناختند که معلوم ایشان شد که بتان صلاحیت [illegible] پس صلاحیت معبودیت ندارند
[illegible] بعد از آن در معرض اعتراض با بعضی دیگر آمده گفتند انکم انتم الظالمون
یعنی شما ظالم بر نفس خودید که [illegible] عبادت الجری که قدرت بر نطق ندارند و مضرت و منفعت رسانیده نمی توانند یا آنکه
چاه شنیده جاهلان وارفته افتاده است که [illegible] ظلم در نسبت ظلم با ابراهیم کرده اید و با جمله بعد از مراجعت ایشان به میزان عقل ظاهر شد بطلان
عبادت بتان پس سرهای خود را بزیر انداخته ساکت گردیدند و بعد از آن سلسله عناد را حرکت در آمده آورده گفتند
لقد علمت ما هؤلاء ینطقون یعنی هر آینه تو ای ابراهیم که این بتان گویا نیستند پس چگونه ما را امر بسوال نمودن از ایشان کرده
پس حضرت ابراهیم جرات نموده و جسارت نموده در معرض الزام ایشان در آمده که افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا
و لا یضرکم و انکار را بر [illegible] عبادت بت پرستان نهایت رسانید با آنکه هر عبادت جز ل
سبحانه که قدرت بر منفعت و مضرت رسانیدن ایشان ندارند و هرگاه ایشان را قدرت بر اینها نباشد صلاحیت معبودیت [illegible]
داشت و بعد از آن مرتبه تعبد الهی را بیان [illegible] آمده که اف لکم [illegible] اف صوتیست که دلالت بر انضجار صاحبش دارد [illegible]
[illegible]
[illegible] در باب جدال و لجاج در آمده حجت [illegible] گفتند حرقوه یعنی بسوزانید ابراهیم را به آتش
و بعضی در معرض خطاب با بعضی دیگر از یاران [illegible] در آمده
وانصروا آلهتکم یعنی نصرت و یاری خدایان خود دهید [illegible] ان کنتم فاعلین اگر شما
عبادت کنندگان این بتان اید بعد از آنکه آتش [illegible] خطاب مستطاب حق تعالی به آتش شد که یا نار کونی بردا و سلاما
علی ابراهیم و با جمله مراد از قول یا نار امر تکوینی است چنانکه در آیه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و با جمله اراده حق تعالی متعلق سردی
آتش شد [illegible] آتش و سلامتی آن شد پس سرد و سالم شد و با این تقریر ظاهر گردید بطلان کلام بعضی از علما که آتش جسم جمادی است
پس خطاب با آن صحیح نخواهد بود غافل از آنکه مراد از قول امر تکوینی است و سببات الحضرت از آتش حسبی الله و نعم الوکیل بود

٧ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ [illegible] یعنی
چه و با نجزی شما [illegible] که عبادت ایشان
بنمایید افلا تعقلون یعنی شما عاقل نیستید [illegible]
حق بر او ظاهر شود [illegible]
نمایید بعد از آنکه عذر و اعتذار ایشان منقطع [illegible]

از اراده

چنانچه ابن عباس به آنست و بعضی گویند مشرکین گفتند یا الله یا واحد یا احد یا صمد یا ما لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد

وا وا دوا به همه با یهم گیرد آیه شد و بند بر در ملک او فجعلناهم الاخسرین پس گردانیدیم ایشانرا زیانکارترین زیان

کاران چرا که سعی ایشان در باطل شد و بهلاکت رسانیدن ابراهیم بحرارت نیران قاطع و دلیل ساطع بر بطلان ایشان شده شرمسار

در نظر مردمان گردیدند بعد از آنکه اراده سوزانیدن ابراهیم نموده بودند و ابن عباس چنین نقل نموده که حق تعالی پشه

را بر نمرود و لشکرش مسلط کرد تا گوشت بعضی ایشان را خوردند و یک پشه بدماغ نمرود مسلط شده او را هلاک کرد و این

نخواهد بود بر صیغت و دور بین که چشم بصیرتش بکحل سرمه بینش روشن باشد که در این آیه کریمه استدلال عقلی بر مطلب اصلی است

با آنکه بت ها نطق و تکلم نمی کنند و ناقص اند صلاحیت الوهیت و معبودیت ندارند و حق تعالی است راه یابی و دلیل بر آن

خلیل الله علیه السلام نموده که فاسئلوهم ان کانوا ینطقون و بالجمله در این آیه اشاره ... بعینه صادق برهان

نطق است که شرط معبود آنست که قدرت بر نطق داشته باشد و بعد از آن تنبیه بر بداهة مقدمات این استدلال

نموده که فرجعوا الی انفسهم چه مراجعت بوجدان شاهد ... مقدمات ... است و بعد از آن

تنبیه بر دلیل اعاده این دلیل نموده که افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا ولا یضرکم ولا ینطق ... برای نفع و ضرر ای اف لکم

ولما تعبدون من دون الله و بعد از آن تاکید دلیل نموده که افلا تعقلون یعنی تعقل در عدم دلیل خویش نمی نمایید و تایید دلیل در رتبه

جهانی نموده که قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ...

معبود ... است و در این آیه اشارت بر قدرت حق تعالی بر نطق و کلام است پس ... معبودیت و ... الوهیت

ولهذا چون ابراهیم را نفع داد و دفع مضرت نمود و یا را آتش ... که مدت ... بعبد ... بعید ... رسانیدن بآتش بودند

تا که آتش افروختند ... کلام ... بردا و سلاما گردید پس ظاهر گردید که معبود عالمیان باید که متصف

بقدرت بر نطق و قول ... که از جنس اصوات و حروف است ... باشد مطلب هفتم در اثبات صدق حق تعالی است

...از شوایب کذب چه کذب نقص است و ذات اقدس او از شوایب نقص منزه است

بدانکه اتفاق اهل اسلام بر آنست که باری تعالی مبرا است از کذب و برهان بر این مدعی ایاتیست که دلالت دارند

بر اینکه معبود کامل است و نقص را بساحت کبریا و جلال او راه نیست چه معلوم است که کذب نقص و عیب است که احاد

عقلا از آن تنزه می کنند ... و من اصدق من الله قیلا

است شیخ طبرسی فرموده که و من اصدق استفهام است که در آن معنی نفی است یعنی نیست کسی راستگوتر از حق تعالی در اخبار و وعد و وعید

در تفسیر این آیه حسن گفته که مقصود از این تعارض مواعید شیطانیه کاذبه ... بوعده راست باری تعالی است نظر

بدوستان خود ... معلوم شود که کذب در کمال نقص و قبح است و صدق در نهایت کمال و حسن ... است

که باری تعالی در معرض مدح خود بصدق و راستی یاد نموده است مطلب هشتم در اثبات بقاء حق تعالی بدانکه جمیع اهل اسلام

را اتفاق است در اینکه حق تعالی باقیست و خلاف در آنست که بقاء او بذات خویش است یا بصفتی زاید بر ذات ...

... امامیه و حکماء و معتزله ... اول و حق آنست ...

... که بقاء عبارت از وجودیست که عدم سابق و لاحق ... نباشد

... آیه کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک

ذو الجلال و الاکرام یعنی آنچه بر روی زمین است فانی و نیست شونده است خواه صاحب ادراک و شعور باشد و خواه نباشد

و اعتبار کلمه من که موضوع از برای صاحبان عقل است از باب تغلیب ... تخصیص ... شیخ طبرسی فرموده است که علیها کنایه از زمین

است ... قبل از این آیه کریمه و الارض وضعها للانام ...

است پس حاجت این تکلف نیست و چه ... و چه ربک و چه عبارت از ذات است و چه استدلال

بر این آیه بر بقاء حق تعالی آنست که باری تعالی ... عالمیانست ...

... باشد و ... با تسلسل است و هر که ... لذاته ...

باید که ... [illegible] ... باشد و از این آیه ... ظاهر است پس ظاهر گردید که در این آیه دلالت بر جائی که عین ذات است

حق تعالی است ... [illegible] ... خواهد بود و از جهت

است ... از صفات ثانیه واجب ... [illegible] ... ماهیه وجود او در ازل الآزال و ابد الآباد

نظر باصل ذات است نه بجائی که زاید بر ذات ... باشد و الا لازم ... قابل فنا و عدم باشد ... ذات

[illegible]

[illegible]

حق ... [illegible] ... در بیان

آنکه صفات حق تعالی عین ذات اوست بدانکه حقیقت علم عدم غیبوبت تجردی است از تجرد و عدم غیبوبت

گاه بجهت عینیت باشد همچون علم نفس بذات خود و آنرا علم حضوری گویند و گاه بجهت ارتباط دیگر باشد

همچون قیام صورت مجرده منتزعه از ماهیات بنفس و آنرا علم حصولی خوانند و در صورت اول چون آن مجرد قایم

بذات خود است علم خود باشد بخود پس خود علم باشد و خود معلوم و در صورت ثانیه که قایم بغیر است

علم غیر باشد و خود علم باشد و معلوم اما عالم غیر باشد و چون حضرت حق در اعلی مراتب تجرد است زیرا که از

ماهیت مجرد است فضلا عن المادة پس خود علم باشد و خود معلوم و نسبت عدم غیبوبت را مصداق عینیت باشد

و تفصیل این سخن آنست که نسبت از منتزعات عقلی است و مطابق و مصداق آن گاه وحدت چون اتحاد

و عینیت که محقق است در ... این نسبت وحدت است و نسبت روی در عقل است و حکایت دو گاه

مصداق و مطابق نسبت ارتباطیست میان دو چیز که هر یک بصورتی موجودند در واقع همچون نسبت ابوت و بنوت

و نسبت عدم غیبوبت در صورت ادراک ... حضرت حق تعالی خود را وحدتست و عدم اثنینیت

[illegible]

و علم مستلزم نسبت است با حد الطرفین و ازین لازم نمی آید که علم تعالی متعلق بذات او نشود و بالجمله حقیقت حق تعالی

عین علمیت بخود و بهر چه از و صادر شده و شود من الازل الی الابد و لهذا بعضی از قدماء حکماء که انوار حکمت از مشکوة

نبوت اقتباس نموده اند تعبیر از حضرت حق که مبدء اول است بعلم کرده اند و چنین گفته اند که از علم عقل صادر شد

و از عقل نفس و از نفس طبع و از طبع جسم روشن شد که حضرت حق عالمست بخود در همه مراتب اما علم او در مرتبه ذات

من حیث هو وحدتها الاطلاقیه نمی تواند شد چه مصداق نسبت آن صورت عینیه و وحدت نیست پس علم

عین ذات او خواهد بود که اگر علم عین ذات او نباشد لازم آید که علم او از غیر ناشی شده باشد پس وجود او نیز

از غیر خواهد بود چه علم عبارت از عدم غیبت وجود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... کمال موجود مطلق باشد ... [illegible]

... فوق کل ذی علم علیم ظاهر است چه اگر علم زاید بر ذات

او باشد پس او ذی علم خواهد بود و چون علم کمال موجود مطلق است باید که از عالی بظهور آید پس ... عالم

آن عالم فوق این عالم خواهد ... [illegible]

و بدین وجه اثبات عینیت سایر صفات حق نظر باو میشود مثلا اگر قدرت زاید بر ذات حق باشد پس او ذی

قدرت خواهد بود و چون قدرت کمال موجود مطلق است باید که از قادری بظهور آید پس آن قادر فوق این

قادر خواهد بود سبب متقدم بر مسبب است و این مستلزم تسلسل یا انتهاء بقادری که قدرت عین ذاتش باشد

و آن ... [illegible] ... حاجت هستند باو باشند فلهذا

عالمیان ...

و باید که علم زاید بر ذات

از وجود ... باشد بالفعل

و الا لازم آید ... تسلسل یا انتها بجائی که علم عین ذاتش باشد ... [illegible] ... علم بالذات

اورا قدیم گویند و بعضی از ایشان صفات حق و شیخ طبرسی [illegible] است در تفسیر این آیه فرموده است که در این دلالت

بر بطلان قول کسی که حق سبحانه و تعالی عالم [illegible] قدیم [illegible] مستلزم آنست که توقف او علیم باشد این کلام اگر چه منطبق

بظاهر این آیه است لکن حق آنست که دلالت بر عینیت جمیع صفات دارد [illegible]

بیضاوی در تفسیر این آیه گفته است که مراد از آن [illegible] ذی علم [illegible] صاحب علم از

خلایق است [illegible] و استدلال بر ایمنی [illegible] بر دو وجه بوده است اول آنست که علم حق تعالی است

و دویم او علم کسی است که علم بالغ کامل داشته باشد و دویم اگر فرق میان [illegible] فوق کل ذی علم علیم

فوق کل العلماء علیم نیست و حق بر آنچه بعید فهمی نیست چه معلوم است که مراد از خبر [illegible]

او باشد ظاهر نیست که ذی علم و علماء از آن جنس [illegible]

کل ذی علم [illegible] خلایق است و حاصل آنکه در تفسیر این آیه مذکور است که در اینجا عینیت علم حق

تعالی بلکه در میان عینیت جمیع صفات اوست بغایت ظهور و علامت و مستقر صاحب حال داد در الا

ها [illegible] است و آیه که دلالت [illegible] بر عینیت جمیع صفات حق دارد که ذکر خصوص [illegible] در آن

نشده است مثل کریمه انّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر و کریمه الله خالق کلّ شیءٍ است چه معلوم است که اگر این صفات

زاید باشد بر ذات او [illegible] صادق خواهد بود [illegible] شی بر هر یک از ایشان صادق

[illegible] مثلا اگر علم زاید بر ذات او باشد [illegible]

علم و قدرت خواهد بود باید [illegible] و اول مستلزم تسلسل [illegible] پس ذات و دین

شامل از قدرت رب [illegible] صفات و بالجمله [illegible] صفات منتهی شود [illegible] قایم [illegible] خوانند و فیه المطلوب

[illegible] اگر گویند که چون قدرت عبارت از صحت فعل و ترک [illegible] از صفات واجب بلکه عین ذات او [illegible] نتواند بود

التسلسل [illegible]

و معلوم است که واجب الوجود بالذات مقتضی الوجود من جمیع الجهات است پس حق آنست که قدرت در واجب بالعینیه عبارت است از علم او بنظام وجود

[illegible]

[illegible]

است [illegible] آنست که از جهت فاعل باشد مانند قدرت ممکنات [illegible] از جهت قابل و معلول [illegible] باشد مانند قدرت

حق تعالی [illegible] در صفات حکم شده است و [illegible] الحمد [illegible]

صفات [illegible]

[illegible] صفات سلبیه است و در آن دو [illegible] است [illegible] صفات سلبیه

از صفات [illegible] که سلبیه [illegible] و مشهور میان جمهور آنست که [illegible]

در نفی شریک از حق تعالی [illegible] و در حقیقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در دلیل [illegible] و چون سوره اخلاص [illegible] در بیان احدیت است سزاوار چنانست که [illegible] در بیان توحید

در تفسیر این سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ [illegible]

ظاهر [illegible] قل هو الله الذی لا اله الا هو [illegible] این سوره [illegible] بوحدانیه ذات جود

[illegible] شیخ حکمت [illegible] ابو علی [illegible] در تفسیر این سوره گفته است [illegible] که هر چه [illegible] لذاته باشد خواه

[illegible] خواه [illegible] و لکن هر [illegible] ممکن [illegible] باشد

[illegible] که [illegible] این سوره بر وحدانیت ذات

حق تعالی [illegible] است

پس خصوصیت وجود او و هویت او از غیر خواهد بود و آنچه هویت او لذاته است واجب الوجود است و بالجمله چون

هویتی که عبارت است از تشخص است حق نحو وجود خاص است پس آنکه وجود تشخص او باشد هویت او عین خواهد بود

پس هو هو لذاته است بلکه ذات او هو است لا غیر چنانکه ظاهر است از عبارت شیخ که در آخر کلام او [illegible]

که کل ماهیة للمکون هو هو لذاته کمن المبدا الاول هو هو لذاته فان وجوده عین ماهیته فان واجب الوجود هو

هو هو بل ذاته انه هو لا غیره [illegible] و در این قول بل ذاته انه هو لا غیره اشعار است بآنکه ذات ممکن هو نیست

غیر است و از اینجا ظاهر میشود که واجب هو است نه بسبب غیر بلکه لذاته این کلام است رب است بآنکه ذات واجب هو

بنفسه علی الاطلاق است لا غیر و لا بسبب غیر واجب لکن نسبت که [illegible] شود چه حال آنکه هو بذاته توان گفت بود

پس در این کلام [illegible] کنایه است بآنکه هو منحصر در ذات حق است و سر این آنست که ممکن نحو وجود او که عبارت است

[illegible] از تشخص [illegible] عین ذات او نیست پس ذات او هو نمیتواند بود مطلقا و از اشارات کلام شیخ ظاهر میشود که

هو بنفسه اسمیست از اسماء حق تعالی نه آنکه ضمیر است که اقتضاء مرجع کند و از اینجا ظاهر گردید که اعتراض فاضل

ربانی مولانا جلال الدین دوانی بر گفته شیخ وارد نیست بهمه و حاصل اعتراضش آنست که آنچه شیخ ذکر نموده است

که ان الممکن لا یکون احد یعنی واحد است و اصل آن وحد است پس واو را قلب بهمزه نموده چه واقع در طرف چون کلام بود

الله الصمد و در کتب لغة الله دلالت بر آنکه این حکم مصون از شک است و شیخ که قائل این قول است [illegible]

شک با [illegible] دان کنه که [illegible] صمد [illegible] جز باشد که [illegible] و صمد فعل بمعنی مفعول است

من صمد الیه اذا قصده [illegible] یعنی غیر مجوف است [illegible] اصل [illegible] کثرت مع الوات و لا قبل

الذات و لا بعد الذات [illegible] که هر یک از این حالات منافی آنست که جوف داشته باشد زیرا که اول که عبارت

هذا آنست که مرصد اجزاء بر ذات او باشد [illegible] است و وصف [illegible] و چون وجود مرتبه تشخص است پس باید

او جامع عموم و استیعاب که کتاب از جوف است خواهد بود [illegible] عبارت از آنست که مرکب از اجزاء مختلفه باشد

رسم کتاب آنست که صفات کمالیه او زاید بر ذات او نیست نه آنکه عاری باشد چنانکه اشعریه [illegible] هر که صفات

صفات باشد جسم و جسمانی نخواهد بود و [illegible] بر توحید و باز [illegible] دلالت بر توحید است چه ظاهر است که [illegible]

آنست که او واجب [illegible] تعالی بر حقیقت باشد و چون [illegible] از [illegible] خود چنانکه مقتضای کریمه ای چون

لم یلد و لم یکن له صاحبه است و از کسی [illegible] دیگر [illegible] و این سوره مشتمل بر چندین دلیل عقلی بر

توحید است اما اول از جهت آنکه مشتمل بر [illegible] احد است و اما دوم از جهت اشتمال آنست بر صمد و اما سیم اشتمال بر نفی مثل و کفو

و آیت آنچه [illegible] مثل [illegible] در آیات [illegible]

اللطیفة الاولی کریمه ما اتخذ الله من ولد و ما کان

معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلا بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون

[illegible] واحد است که اگر متعدد باشد هر آینه هر یک از ایشان اختصاص

[illegible] خود از خدای دیگر [illegible] و این [illegible] هر یک

از ایشان دیگری را از آنکه مستولی بر مخلوقات او گردد بس لازم آید که هر یک از ان دو واجب مغلوب دیگری گردد [illegible]

واجب نخواهد بود و [illegible] بر حکمای [illegible]

اشراقیان میگویند و مدار مطالب ایشان بر ذوق سلیم و اشراقات حدسی است و معتقد ایشان که

[illegible] افلاطون الهی [illegible] شیخ شهاب الدین مقتول [illegible] است آنست که نور غنی واحد است

چه اگر متعدد باشد [illegible] لازم آید که ناقص باشند [illegible] نسبت [illegible] که همه چیز محتاج باشند

الکل است [illegible] از آنکه بعضی چیزها باو محتاج باشند [illegible]

باشند و اما دوم که ولعلا بعضهم علی بعض است که اشارت است بسلک متکلمان در اثبات وحدانیت حق سبحانه

باشد جایز است که یکی از ایشان اراده وجود ممکنی کند آن دیگر حالی از آن نیست که اراده عدم آن تواند کرد یا نه اگر تواند

پس آن یکی لازم آید هم عدم آن شی فی حد ذاته ممکن است مانع او از اراده آن [illegible] اختیار آن [illegible] دیگر طرف نقیض او را

نیست و اگر تواند پس تخالف ایشان در اختیار ممکن باشد و چندانکه از آن محال نیست که مراد هر دو حاصل شود یا مراد

[illegible]

در جمیع ممکنات یا نه ثانی باطل است پس اول متعین باشد و چندان لازم آید که هیچ ممکن موجود نشود چه اگر موجود شود ترجیح

بلا مرجح لازم آید یا توارد علتین مستقلتین یا عجز و مغلوبیت هر دو بیان ملازمه اخیره آنکه اگر موجود شود یا هر دو یا هر یکی

و بر هر تقدیر محال از این سه محال لازم آید اما بر اول زیرا که نسبت ممکن به هر یکی از ایشان علی السویه است پس وجود آن بیکی دون

الآخر ترجیح بلا مرجح [illegible] باشد و بر تقدیر ثانی عجز هر دو لازم آید زیرا که هیچ یک مستقل در ایجاد نباشند و بر تقدیر ثالث

توارد علتین مستقلتین بر معلول شخصی و محالی باطل است پس مقدم باطل باشد سوم آنست که بر تقدیر تعدد واجب تعالی [illegible]

ایشان ممکنست و چونکه هر دو [illegible] هر یک از ایشان طلب [illegible] بر دیگری میکنند و اراده گرفتن سلطنت از دیگری

[illegible]

الکلام الی آخره آلافر کویم جرا نشاید که حال وجوب بعینه حال وجود [illegible] نسبت با وجود خاص واجب و وجودات

خاصه ممکنه [illegible] اثبات مخالفه [illegible] ذواتها [illegible] وجودات خاصه نزد ایشان بسیطه و ترکب را

در ایشان ثبت [illegible] اگرچه لفظ وجود [illegible] وجوداتی که [illegible] مخالفه

باشند کرد وجوب بر هر یک متقول شود یا به تشکیک یا به اشتراک [illegible] وجودی خاص [illegible] متمیز از غیر بذات خود به طریق

مفصل تر از این گویم اینکه گفتند که وجوب عین واجبست مراد مفهوم کلی وجوبست یا افراد و بطلان اول ظاهر است و [illegible]

نا [illegible] جرا نشاید که وجوب را افراد متکثره مختلفه الحقائق باشد هر یک عین [illegible] و [illegible] جواب این شبهه آنست

~~که وجوب [illegible] مفهوم کلیت بر وجوبات [illegible] اگرچه [illegible] خصوصیة [illegible] وجوبات [illegible]~~

~~آن مفهوم [illegible]~~ که مفهوم وجوب و وجود [illegible] اگرچه

[illegible] امر کلی عرضیست لکن مستلزم آنست که بازاء او افرادی مشترک میان آن وجوبات باشد [illegible]

[illegible] که خصوصیة هر یک از این وجوبات [illegible] در صدق آن مفهوم کلی بر او دخلی هست [illegible]

دیگر [illegible] لازم آید که صادق بر خصوصیت دیگری باشد چه مناط صدق خصوصیة فردی دیگر نیست [illegible]

وجود اینکه خلاف مفروض است [illegible] و بنا بر دوم لازم آید که بازاء امری مشترک میان این خصوصیات افراد

باشد خالی نیست که آن امر ذاتی این وجوبات است یا عرضی بنا بر اول ترکب واجب لازم آید [illegible] ما به الاشتراک و ما

[illegible] که ما به الامتیاز است بنا بر دوم مستلزم آنست که [illegible] آخر [illegible] مشترک [illegible] میان این خصوصیات [illegible]

~~[illegible]~~ شود تا تسلسل لازم آید و با جمله مطابق و مصداق او عرضی عام [illegible] ~~که بازاء آن [illegible]~~

و اما صدق وجود که مفهوم عامست بر واجب و ممکن از جهت است که مطابق صدق او ذات حق تعالی است [illegible]

وحدانیت و اینکه خصوصیه کل هر [illegible] از افراد ممکنات [illegible] در صدق آن مفهوم [illegible] باشد لازم نیاید [illegible]

مدخل

این نه درست که این خصوصیت در هم

که وجوب و وجود است او وحدانی مشترک میان جمع افراد وجوب و وجودات هم

آن نعتی یافت شدی پس متعدد بودی [illegible] و سبب [illegible] است

یا امری خارج [illegible] باشد [illegible] اگر چنین باشد هر جا ماهیة یافت شود آن نعتی یافت شود پس واجب

[illegible] باشد [illegible] امری خارج [illegible] لازم آید که واجب محتاج باشد [illegible] و احتیاج در وجود

[illegible] که مستلزم [illegible] پس لازم آید که [illegible] الوجود

[illegible] سلسله علل و اسباب آسمان و زمین منتهی بواجب [illegible] شده پس [illegible] آسمان و زمین لازم آید

تقریر این دلیل به نحو دیگر آنست که اگر واجب متعدد باشد خراب آسمان و زمین [illegible] لازم آید چه [illegible] تعدد واجب

مستلزم امکان [illegible] مشترک [illegible] ما به الاشتراک [illegible] ما به الامتیاز [illegible]

پس ترکب [illegible] از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز لازم آید و ترکب منافی وجوب ذاتیست [illegible] هر بود و در آن

خراب آسمان و زمین است [illegible] به این [illegible] که از زمان [illegible] زمان [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible] جواب آن [illegible]~~

[illegible] دانشوران روزگار از رسیدن [illegible] جواب آن کوتاه [illegible] قوانین حکمت [illegible]

فلسفه ایانی متوجه جواب از آن شده [illegible] که بعد از نقل تقریر این شبهه متصدی جواب [illegible]

کردی [illegible] روایای فطرت از اشراق لمعات انوار [illegible] و سالکان مناهج طلب از جواهر حقایق آگاه [illegible]

اما تقریر شبهه آنست که چرا نشاید که وجوبات متعدد باشد و اطلاق وجوب بر همه [illegible]

[illegible] وجوبات [illegible] اگر گویی [illegible]

~~[illegible] اگر واجب متعدد باشد [illegible]~~

اگر گویی که واجب

[illegible] وجوب و وجود [illegible]

الکلام

[illegible] از ما به الامتیاز

ست [illegible]

[illegible] تقریر [illegible]

براهین [illegible] توحید صلاحیت آن دارند که

در تفسیر این کریمه ذکر شوند [illegible] که [illegible]

هم مرجع کل آنها امکان وجوب الوجود است [illegible]

فسادی زمین و آسمانست لطیفه استفاده شده هم

ادام الله تعالی معالیه

و قرنه بالیمن ایام

و لیالیه هم

کرده هم

[illegible]

رتبه اجمال است که در غایت انکشاف است و شعاع نور الانوار از آن رتبه ... گویند که نور مطلقا خواه آنچه

[illegible]

که این خصوصیات را استنادی باو باشد حاصل که صدق اثر بر حسب افراد مخصوصه متخالفه یا از جهت آنست

که منشئی که دارد ذاتیند یا از جهت آنست که نشأ به در استناد باو وحدت دارند صدق وصوف مالوف بر افراد و اجب بالذات

[illegible]

به غواسق جسمی است وضواه الخ یعنی به اشعه وجود یک حقیقت است واز جهت تنزلات او بهم تمام انوار وجب التعلق احدیت بحسب تواضعی آیتی وان اتحادیست که در نوامیس قدیه احسام مستنیره قبله بوده اند واکه مشائیان گویند که حقیقت واحده نشوند که بعضی افراد بعضی عرض باشد وبعضی جوهر چه آن حقیقت مشتمل منقضی عناصف از محل بهم افراد شی مختلف باشند واگر مقتضی افتقار همه متفق باشند در جواب گوییم لازم که طبیعت مقتضی عناصف یا افتقار بلکه طبیعت مقتضی هیچ از آن دو نیست وروات محلله آن در کمال ونقصان تماماً مبنای افتقار وعدم افتقار میکند وجاب نقصانش آنکه عرضی باشد تا بعضی دیگر ظاهر دفع آنکه گویند که چگونه بعضی افراد حقیقت واحده علة باشد وبعضی معلول

واین مقدمه که انوار حقایق محلله بشنند حدسی است ونزد ارباب ذوق سلیم وحدس صائب ظاهر است وبرین تنبیهی کرده اند که اگر انوار حقایق محلله بودندی مرکب ... ازانچه بالاشتراک وما به الامتیاز زیرا که مطلق نور بهی النصور است واظهر اشیا ... مشترک میان انوار ... حقیقه انشا ثابت اما اشتراک ظاهر است واما ذاتیه بعد اگر مراد به نور جز نیست که ظاهر بذات باشد وظهور زاید بر ذات او نباشد پس ظاهر از او کنه ذات او باشد وظاهر که نور مرکب باشد چه کنه او همانست که بذات خود ظاهر است وبدیهیات بسیطه ... اگر مرکب بودندی احتیاج بترتیب اجزای ایشان در معرفت کنه ایشان بودی چون این مقدمه تمهید یافت که اختلاف میان انوار بالنوع نیست بلکه بکمال ونقصان در نفس حقیقه ایشان است تا اکنون خواهیم گوییم که ... که نور غنی مطلق متعدد باشد چه اگر متعدد باشد تا به ایشان سبب حقیقه مولات آن نشواند بود ... والالازم آید که متعدد نبوده باشند وبعوارض نتواند بود زیرا که سبب اختصاص هر یکی بعارضی حقیقه ایشان باشد یا جوهری یا امری خارج اول باطلست زیرا که حقیقه هر دو یکی است وثانی نیز ظاهر البطلان چه تحصیل هویه بان عارض است وثالث باطل زیرا که ایشان محتاج ... تحصیل هویه منفرد بغیر باشند پس غنی مطلق نباشند ورابع بکمال ونقصان خود نشواند بود زیرا که وضعی ملزوم آنست که هر دو غنی اند وحینئذ ناقص غنی مطلق نباشد چه ناقص

بالذات

بالذات متنزه است بکمال وهما نامتناهی ... نور ناقص ... کامل ممکن نباشد پس او را انحصار ... بکمال نباشد ... سکما اعتبار بکمال او راهست چرا نه به نور ناقص اگرچه متنزه است بکمال متنزه به نور کامل الذات نباشد به اینکه به نور نور کامل باشد که هم باتفاق کافه عقلا از مشائیان وغیرهم نقص سوا واجب الوجود محال است ... الکائنات ... بایجاد کنند به اینکه هر چیز که او را در وجود منبع کمالات است ... به غیر باشد ... آن متنزه بغیر محتاج بود واین دعوی مخصوص به اشراقیان نیست قطعاً قدسیه گریه

قل لو کان معه آلهة کما یقولون إذاً لابتغوا الی ذی العرش سبیلا سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا محتج

نیست که این راجع بعضی از دلیلهای ایشان است فلهذا شیخ طبرسی فرموده است که این راجع بر امتناع است وبالجمله در این آیه خطاب بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله است بانکه مشرکان را عتاب فرمود بگو که اگر با غیر حق تعالی خدایان بودند چنانکه ایشان ... میگویند ... راهی بحق تعالی ... اگر ... تعالی زینت ... حق تعالی ... که طلب ... راهی ... که ایشان نزد یک ... تعالی کرده اند اگر زینت ایشان در زینت حق تعالی ... باشد ... بالطلب ... اگر در مرتبه او یا زیاده باشند

اصل دوم در ساير صفات سلبيه حق تعالی ... اول احدیت که عبارت است از بساطت ذات من جمیع الوجوه والاعتبارات وعدم ترکب او از اجزاء عقلیه وخارجیه ... دوم صمدیت که عبارت است از نفی زیادتی صفات بر ذات او وتعبیر از اول ... الذات میشود واز ثانی بعدم کثره مع الذات وانکه ... جوهر وعرض وجسم وجسمانی نیست از نوع این دو مرتبت است سیم محل چیزی نیست چهارم حال در چیزی نه پنجم عنوی است ششم ... بغیر نیست وبالجمله جمله این صفات سلبیه ... سلب ... مانند جمله صفات ... وجوب ذاتی

نفی ولد نتیجه دلایل توحید است پس توانند [illegible] که راجع بتوحید وجوب گردد حاکم متضمن

کریمه بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ در این

کریمه چندین دلیلست بر انتفای او اول آنست که مبدع آسمان و زمین است و اثبات از اجسام اند باید که مبدع و خالق آن

جسم نباشد حاکم بیان این در محل شده است و هرگاه جسم [illegible] باشد فرزند نخواهد داشت دوم آنست که او را

نظیر و مانندی نیست حاکم کرد ارش یافت پس او را [illegible] نخواهد بود چه [illegible] از ازدواج و در مثل است و هرگاه او را مثل

نباشد بلکه او را ولد و فرزندی نخواهد بود سیم آنست که لطافت بنده جمیع چیزها است و از جمله آنها پدران و پسران اند پس

او را فرزندی نخواهد بود چه [illegible] نسبت خالقیت و نسبت بدویت [illegible] است و ایکم الخلاق الب

[illegible] حق [illegible] از قدمای حکما [illegible] باعتبار [illegible] اخص [illegible]

[illegible] باعتبار مبدئیه و خالقیت بوده است و صدور این عبارت از ناظران و منحرفان نصاری رسیده

از غایت قصور و حمل آن بر معنی نموده اند که لاین جلال حضرت حق نیست فابوا و صدوا [illegible] الله و [illegible]

در کتاب مستقل صعاد [illegible] آیه حق نما در رد مذهب نصاری که از کفتهای اهل ابطال ایشان مانند انجیل متی و یوحنا [illegible]

و لوقا متعدد [illegible] نصاری در [illegible] حق و [illegible] ابلغ وجهی شده ام [illegible] در این

آیه دلالتست بر آنکه حق تعالی مرکب نیست چه او مبدع و خالق جمیع مرکباتست [illegible] خالق جمیع چیزها است

[illegible] از جمیع چیزهاست و احتیاج جمیع چیزها باو و همچنین دلالت دارد بر آنکه [illegible]

نسبت و حلول در چیزی نکرده است چه هر یک از اینها خالی از احتیاج نیست [illegible] در این کریمه دلالت بر جمیع صفات سلبیه

اوست [illegible] در این آیه دلالتست بر اتصاف حق تعالی به صفتی است که هر یک از اینها از مواهب واجب الوجود

لذاته است اول ابداع آسمان و زمین دوم [illegible] چیزها سیم دانستن [illegible] و این صفات جمع [illegible] آیه [illegible]

و تحقیق نظر صفات سلبیه کالیه نیز باراده وجوب بالذات شد [illegible] و امکان باراده وجوب [illegible]

صفات سلبیه باراده وجوب بالذات ممکن نخواهد بود که دلایل توحید بعینها دلایل احدیت و صمدیت و واجب

الوجود است چه نتایج این دلایل بطلان دوئیت و اثنینیت در ذات واجب است خواه این دوئیت بطریق

ترکیب باشد که مرکب از غیر باشد یا غیر از مرکب و خواه بطریق تعدد و افراد باشد که دو واجب باشند و خواه

بطریق اتصاف باشد که دو چیز شوند یکی وصف و دیگری موصوف و بر هر تقدیر لازم آید که واجب متعدد باشد [illegible]

اما بر اول چه واجب [illegible] ممکن باشد پس امکان واجب بطریق اولی [illegible] محتاج است

که ممکن است [illegible] واجب است تعدد [illegible] کل واجب است و جزء [illegible] واجب [illegible] دوم [illegible]

که مبدء ثانی مبدء صمد [illegible] باشد چه معلوم است که مرکب از واجب [illegible] خواه واجب باشد [illegible] و خواه

[illegible] که آن علة غیر واجب [illegible]

[illegible] علة ایجاد مرکب غیر از جزء او باشد [illegible] که سبب فاعلی و مبدء ثانی [illegible] باشد [illegible] لازم آید که [illegible] واجب

علة خود [illegible] باشد چه علة مرکب علة جمیع اجزاء است [illegible] مرکب نخواهد بود و باز بر یک تقدیر تعدد و اصلا درست

و بر این توحید دلالت [illegible] دارد و [illegible] ظاهر است و اما بر [illegible] هر یک از موصوف و صفت [illegible]

[illegible] پس اگر صفت [illegible] ممکن باشد [illegible] احتیاج واجب در کمال این صفت لازم [illegible]

لازم آید [illegible] باید که صفت [illegible] باشد [illegible] و از اینجا تعدد واجب لازم آید بیان این معنی بوجه دیگر آنست که اگر

صفات واجب زاید بر ذات او باشد [illegible] و سبب این صفات ذات واجب بالذاتست پس اگر خلق

این صفات زاید بر ذات صورت یابد لازم آید که در آن مرتبه متصف باین صفات کامله نبوده باشد پس نقصان او [illegible]

ذات لازم آید و باز چون توانند بود که این صفات کامله را خلق نموده باشد [illegible] این صفات باشد [illegible]

لطیفهٔ تفسیریّه بدانکه بیضاوی [illegible] ... آنست ...

[illegible] معادی در آیت که صیغه فعیل از فعل [illegible] ...

استدلال ازین آیه بر ابطال ولد از حق تعالی [illegible] ...

[illegible]

٩

لطیفهٔ تقدیسیّه در اثبات نفی رؤیة حق تعالی [illegible] ... بدانکه از جمله صفات سلبیه حق

تعالی رؤیه است [illegible] ... بدانکه از جمله صفات سلبیه حق تعالی رؤیه است [illegible]

در [illegible] و اشاعره [illegible] جمیع فرق اهل اسلام [illegible] ...

[illegible]

[illegible] و[illegible] را نیست زیرا که از ماهیت مجرد است فضلاً عن الماده پس دیدهای ظاهر ممکن نه ادراک او تواند
نمود [illegible] در مقابل [illegible] در عکس [illegible] مقابل دیده باشد پس [illegible] جهت باشد و ممکن نه
که [illegible] را این نوع درشت ما حضرت حق تعالی با آنکه نفس عقل که از مراتب امکان عالم اند و وجود زاید بر ذات ایشان
است [illegible] دیده بصر دیده مشغول پس حکم نه حق تعالی دیده تواند شد و بدین قیاس ادراک [illegible] فتأمل
که [illegible] از ادراک بصری [illegible] تعالی [illegible] وجه و چون حق تعالی اللطیف است [illegible]
و [illegible] از [illegible] شده رشود من الازل الی الابد به آن نهج که بیان شده است خواهد بود [illegible] علی ذلک [illegible]
اللطیف خبیر که [illegible] فاعل [illegible] اطلاق بر ذات خود نموده [illegible]
به نفی ادراک بصری [illegible] ذات [illegible] پس احتمال که [illegible]
و درین باب ذکر نموده اند که مراد از نفی رویه سلب عموم است نه عموم سلب جواب با صواب است پس احتمال رویه
حق تعالی [illegible] با اعتقاد [illegible] از قبیل صفات اخلاص است [illegible] کلام [illegible] و هو اللطیف
الخبیر استدلال [illegible] امتناع تعلق ادراک بصری [illegible] ادراک حق تعالی [illegible] حق تعالی است و تحسین
نفی تعلق ادراک بصری [illegible] اثبات ادراک [illegible] در این آیه [illegible] حق تعالی
[illegible] جهت [illegible] حلول [illegible] حلول [illegible]
[illegible]
[illegible] در هر دو بار [illegible] آیه [illegible]
با [illegible] دوم وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى
الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ

سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ این کریمه نفی رویه حق تعالی ظاهر است چه کلمه لن [illegible]
از برای نفی ابدی است مثل وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و باطله اگر رویت باری تعالی جایز بود باید که حق تعالی در معرض این انکار
و استنکار و بعد از این نوع استبعاد و استرداد [illegible] و اشاره به طلب حضرت موسی رویه حق تعالی را دلیل [illegible]
پس این انکار دلیل [illegible] به امتناع رویه حق تعالی است
رویه [illegible] گرفته اند چه [illegible] آن حضرت عالم با امتناع رویه و واجب بایه بیا به اول [illegible]
ساحت [illegible] دو جهالت [illegible] مانند موسی [illegible] از این دو مرتبه نقصان موسی [illegible] متعین شد که رویه حق تعالی جایز است
[illegible] طلب [illegible] این انکار [illegible] و حق آنست که این دلیل [illegible]
است چه [illegible] عمل ظاهر است که ادراک [illegible] جسم و جسمانیت مرئی [illegible] تواند بود [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] پس متعین شد که طلب آن حضرت رویه حق تعالی را از [illegible] جهت مبالغه بنی اسرائیل
[illegible] در باره این طلب بوده [illegible] طلب آن حضرت از حیثیت اعتقاد او [illegible] مشار [illegible] اند [illegible]
[illegible] خود [illegible] بوده و عقل خود را از دنس امتزاجات خارجی که عبارت از عقاید تقلیدی و رسوم عادی است که
مقتضای طبع خفتگان بوادی غفلت و شیمه پسندیده جاهلان است پاک کرده اند و دیده کمال بصیرت را نگذارده که
امثال این حجب [illegible] او گردد [illegible] با امتناع تعلق رویه مجردات [illegible] در ظلمت آباد [illegible]
اند [illegible] آن [illegible] حق تعالی [illegible] بر آن [illegible] اقدام شبهات یقینی ظاهر است که
طلب رویه [illegible] اصحاب [illegible] او بوده است و [illegible] دلیل [illegible] است اول کریمه [illegible]
الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة و دوم
روایتی که شیخ جلیل محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام همام علی الرضا علیه
و علی آبائه الکرام افضل التحیه و اکرام السلام نقل نموده است که مأمون از آن حضرت سؤال نموده که یا ابن رسول الله ما معنی قول الله

عز وجل ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرني أنظر إليك قال لن تراني الآية كيف يجوز ان يكون كليم الله موسى
بن عمران لا يعلم ان الله تعالى لا يجوز عليه الرؤية حتى يسأله هذا السؤال فقال الرضا عليه السلام ان كليم الله موسى بن عمران عليه السلام علم
ان الله تعالى اجل من ان يرى بالابصار لكنه لما كلمه الله وقربه نجيا رجع الى قومه فاخبرهم ان الله كلمه وقربه وناجاه
فقالوا لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه كما سمعت وكان القوم سبعمائة الف رجل فاختار موسى منهم سبعين الفا ثم اختار
منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربه فخرج بهم الى طور سيناء فاقامهم في
سفح الجبل وصعد موسى الى الطور وسأل الله تعالى ان يكلمه ويسمعهم كلامه فكلمه الله تعالى وسمعوا كلامه من فوق واسفل
ويمين وشمال ووراء وامام لان الله تعالى احدثه في الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتى سمعوه من جميع الجهات فقالوا
لن نؤمن لك حتى بان هذا الذي سمعناه كلام الله حتى نرى الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظيم واستكبروا وعتوا بعث
الله تعالى عليهم الصاعقة فاخذتهم بظلمهم ثم قال موسى يا رب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم وقالوا انك ذهبت
بهم فقتلتهم لانك لم تكن صادقا فيما ادعيت من مناجاة الله تعالى اياك فاحياهم الله وبعثهم معه فقالوا انك لو سألت
الله ان يريك تنظر اليه لاجابك وكنت تخبرنا كيف هو فنعرفه حق معرفته فقال موسى عليه السلام يا قوم ان الله
لا يرى بالابصار ولا كيفية له وانما يعرف باياته ويعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لك حتى تسأله فقال موسى عليه السلام يا رب
انك سمعت مقالة بني اسرائيل وانت اعلم بصلاحهم فاوحى الله تعالى اليه يا موسى سلني ما سألوك فلن اؤاخذك
بجهلهم فعند ذلك قال موسى رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف
تراني فلما تجلى ربه للجبل باية من اياته جعله دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك ورجعت
الى معرفتي بك عن جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم بانك لا ترى تا اينجا كلام حضرت امام عليه السلام است [illegible]
كه سؤال حضرت وطلب رؤيت ونسبت آن بخود دادن بواسطه تكليف بني اسرائيل بوده است [illegible]

~~[illegible]~~ كه از ربه سئل از رؤيت علم باشد [illegible]
لزيادة الطمأنينة بتعاضد دليل القطع كان طلب ابراهيم عليه السلام ان يريه كيفية احياء الموتى چه معلوم است كه چون امتناع
رؤيت حق تعالى اجلى به ايمانست پس صلاحيت زياده ندارد [illegible] از قصه ابراهيم عليه السلام نقل بوده است [illegible]
[illegible] بسبب سلف الحضرت
[illegible] حق تعالى كيفيت زنده كردانيدن مردگان آنست كه آن حضرت شنيده بود كه خليل خدا كسى است كه اگر [illegible]
طلب زنده كردانيدن مردگان كند در معرض قبول افتد [illegible] آن حضرت را آن بود كه خليل هست يا نه [illegible]
لكن در [illegible] احتمال است بود كه از خليل [illegible] باشد [illegible] طلب [illegible] تا كه دل او را اطمينان حاصل
آيد هنگامى كه در معرض قبول افتد [illegible] زيادة اطمينان در تصديق واذعان بود در احياء [illegible] كه از جهت
حصول قطع نابكه خليل [illegible] از كلام حضرت امام همام على بن موسى الرضا عليه السلام در
كتاب عيون اخبار الرضا [illegible] سأل عنه المأمون حيث قال المأمون يا بن رسول الله اخبرني عن قول
ابراهيم رب ارني كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال الرضا عليه السلام ان الله تعالى كان
اوحى الى ابراهيم انى متخذ من عبادي خليلا ان سألني احياء الموتى اجبته فوقع في نفس ابراهيم عليه السلام انه
ذلك الخليل فقال رب ارني كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي و بعد از آن حضرت
امام عليه السلام [illegible] آنكه گفته شد بانكه حق تعالى سؤال ابراهيم را تصديق [illegible]
[illegible] كه طلب رؤيت كيفيت احياء [illegible] پس الحضرت [illegible] كه را تصديق واذعان [illegible] لكن اين
طلب از جهت آنست كه [illegible] حاصل آمد در آنكه خليل خداست هنگامى كه سؤال [illegible] در معرض قبول افتد
[illegible] توجيه ظاهر كرديد كه بطلان كلام [illegible] اشاره [illegible] دلايل [illegible] كلام

مانند شرح مواقف و مقاصد و شرح تجرید قدیم و جدید [illegible] که منقولست از حسن

و ربیع و رشیدی که رو به رو در آن آیه لن ترانی یعنی علمست [illegible]

[illegible] از متشابهاتست [illegible]

[illegible] ادراک

[illegible] و بالجمله ظاهر گردید از آن آیه [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] از او **لطیفه غنائیه** یعنی از جمله صفات سلبیه حاجت است [illegible]

ظاهر آیه یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید است یعنی صفات حق تعالی را ثابت است

و مناسبت با صفات ممکنات نیست بلی چه شمار را نهایت نه حاجت [illegible] در ذات شد در جمیع صفات خود است

حق تعالی است [illegible] آیه والله هو الغنی

الحمید آنست [illegible] که مستحق جمیع [illegible]

و جمله انتم الفقراء [illegible] مقتضای ترتیب خبر است [illegible] والله هو الغنی الحمید

[illegible] که جمیع صفات

کمال از علم و قدرت و ارادت و حیات [illegible] جمیع صفات سلبی [illegible] حاصل [illegible] والا لازم آید که ذات

ناقص باشد [illegible] او را حاجت [illegible] خواهد بود [illegible] او را صفات سلبی نسبت آنست که اگر مرکب هر یک

از صفات سلبی مستلزم حاجت است اما جسمیت از جهت حاجت با جزاء خارجیه [illegible] از جهت

افتقار با جزاء عقلیه [illegible] حالیه و محلیه مستلزم حاجت هر یک به دیگری [illegible]

[illegible] کالبه

از جهت استلزام عجز و امکان

از جهت استلزام آنست که ذات ناقص [illegible] صفات شده کامل گردد و چون

حق تعالی غنی علی الاطلاق است باید که متصف بجمیع صفات ثبوتیه و سلبیه لذاته باشد و از جهت او را نام میگویند

و اما حمید آنست که بذاته مستحق جمیع محامد [illegible] جمیع وجودات و کمالات وجودات از نعمتهای الهی است

از [illegible] و انفعال از اراده [illegible]

نور وجود [illegible] ممکنات در صور استعداد [illegible] ارادت [illegible] ذرات ممکنات را

از کتم عدم [illegible] در عرصه وجود [illegible] حمید حق تبیت

تعالی مستلزم آنست که جمیع صفات [illegible] کمالی ذاتیه جمیع و مجموع اقسام انعام که از صفات

ثبوتیه اوست او را حاصل [illegible] مستلزم آنست که او را حاجت مطلقا نباشد پس متصف بجمیع صفات سلبی بذاته است

و بالجمله [illegible] که حضرت حق جل جلاله متصف است بجمیع صفات کمال [illegible] از وجوه نقص [illegible]

[illegible] سلبیه [illegible] است که واجب الوجود را [illegible] کمال حضرت حق را با کمال وحدت

ذات و اسماء و صفات [illegible] هو الاول والآخر والظاهر والباطن

و هو بکل شیء علیم [illegible] صفات کمالات [illegible] که کمال [illegible] مقابلات

است [illegible] ذات حضرت حق ازلا و ابدا متصف بصفات کمال جلالیه و جمالیه [illegible] چه تبدل و تغیر در او [illegible]

آن [illegible] مقتضیات ذاتند [illegible] لکن چون مخالفت میان دو وصف در انفعال واقع شود

بحکم اقتضاء ذات حق کمال و غلبه [illegible] اکمل است [illegible] اول دو صفت که میان ایشان تقابل و تخالف

واقع است جمال و جلالست [illegible] جلال مقتضی [illegible] اختیار است و جمال مقتضی ظهور و اظهار [illegible]

است از خفا [illegible] و وجود [illegible] است از عدم بمقتضای سبقت رحمتی غضبی [illegible] قدرت و ارادت [illegible]

حقایق ممکنات تافت و از مقوله ظلمت آباد عدم به پیشگاه وجود و شهود آمدند تا صفات کمال حضرت حق در
مجالی افعال جمال نماید چنانکه فحوای کنت کنزا مخفیا از مقتضیات جلالست و ظهور از مستتبعات جمال
و ترجیح ظهور بر خفا که بلفظ احببت اشعار بر آن رفته بنا بر اکملیت آن طرفست [illegible] در کمین افعال و علل
و حکمت حق تعالی و در آن دو لطیفه است [illegible] و در افعال او [illegible] به آنکه فعل گاه باشد که متصف
بامر زاید بر وجود خود مثل آنکه متصف بمعانی مقصود و اراده است و گاه باشد که متصف بآن نباشد خواه فاعل که
از او شعور باشد مانند [illegible] در این دو تقدیر آن فعل با اتصاف
بحسن و قبح نیست بخلاف فعل بر تقدیر احتمال اول [illegible]
بر دو قسم است اول آنست که از آثار رحمت [illegible] و افعال [illegible] آنست که افعال [illegible] حکم و فرمان او
موجود بیان اول آنکه آنست که حصول صفات الهی مبادی اکوانند و روشن شد که لایزال میانه صفات تخالف
و تقابل واقع است و حکم ظهور هر یک از شوائب مداخلت آن دیگر خالی نیست [illegible] دیگر
در عالم ظل آن متحقق گردد لاجرم هستی ازلی بایجاد اضداد متعلق شد و تزاحم اضداد و تخالف ظاهر گشت هر چند
غلبه احد الضدین راست چنانکه از تفحص اجزاء عالم و تتبع آن بنظر اعتبار هویدا شود [illegible] الحمد لله الذی
خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور [illegible] ملک و شیطان و لطیف و کثیف [illegible]
و آسمان و زمین و عناصر [illegible] هر یک [illegible] آن [illegible] اضداد [illegible] در ضمن [illegible]
مندرج باشد چنانکه آتش [illegible] در ضمن او بسی حکم و مصالح مندرج [illegible] باجزای اشیاء [illegible]
و [illegible] وجود [illegible] ام الحیوة [illegible] حیوان [illegible] گردد [illegible] حضرت حق
خیر محض است [illegible] ظهور [illegible] صفات اوست [illegible] خیر است چه حصول خیر کثیر [illegible]

لطیفه [illegible]

انکه
متضمن شر قلیل باشد پس [illegible] فاعل همه اشیا حضرت حق است از شرور بکلی منزه و مبراست و چون مقرر شد
که [illegible] الصفات [illegible] غلبه [illegible] اکمل باشد [illegible] اضداد عالم نیز غلبه طرف
اکمل سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا چنانکه از [illegible] آیات [illegible] و کلمات تامات
[illegible] یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون [illegible]
[illegible] آنست که حکم الهی با فعال و آثار عاملان
[illegible] شده باشد [illegible] و افعال [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] اهل اسلام [illegible] حسن و قبح [illegible] شرعی است [illegible]
[illegible] قبح افعال [illegible] پس فعل حسن است
[illegible] قبیح آنست [illegible] حسن [illegible] قبیح را
حسن [illegible] آنست که حسن و قبح [illegible] آنست [illegible]
[illegible] که حسن و قبح شرعی است [illegible]
[illegible] حسن و قبح [illegible]
اول صفت کمال و نقص پس فعل حسن آنست که [illegible] کمال باشد و قبیح آنست که [illegible]
[illegible] پس فعل حسن آنست که [illegible] باشد و قبیح آنست که [illegible]
[illegible] بحسب اختلاف اشخاص [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] باشد و قبیح آنست که [illegible]
نیست [illegible] آنست که [illegible]

[illegible]

پس حسن و قبح اشیا ان از آنست که شارع امر و نهی از آن کرده است و اگر امر و نهی بر عکس وارد میشد آنچه حسن
بود قبیح میشد و آنچه قبیح بود حسن و امامیه و معتزله را اعتقاد آنست که افعال فی انفسها قطع نظر از امر و نهی حسن و قبح دارند
ثابت قابل حسن ادراک و حکم علی الاطلاق چه بهر ان علی التقوا افعال است پس اگر آن افعال برابر باشد و تفاوت در حقیقت
کمال و نقصان نداشته باشند حکم قابل کردن بعضی و دیگر دیدن بعضی ترجیح بلا مرجح خواهد بود پس متعین شد که حسن بعض
از نفاست ممتاز اشیا ان نداشته و ثبت شارع را اگر از تنبیه یا نهی از حسن نماید و نزد ما از حسن و قبح معنی
افعال غیر از این نیست اگرچه حسن و قبح شارع بیان نماید حسن و قبح اشیا را با ورود نهی بر عکس باشد و باز در بیانه
این طایفه نزاعست که حسن و قبح مقتضای ذوات افعالند یا نه بعضی را اعتقاد آنست که افعال را صفاتیست که
اقتضای حسن و قبح آن میکند و بعضی را اعتقاد آنست که در فعل قبیح صفتیست که اقتضای
قبح است و در حسن نبود آن صفت پس در حسن آنجا اعتبار صفت موجب قبح کافیست و بعضی را اعتقاد
آنست که حسن و قبح افعال بوجوه و اعتبارات است و اراده حق است که یک فعل باعتباری حسن می‌باشد
و باعتباری قبیح و کل این طایفه را اتفاق است در آنکه افعال فی ذواتها متصف بحسن و قبح اند با قطع نظر از امر شارع
و نهی او و حکمت شارع را بیان قبح و حسن این افعال است و اظهار آنچه فی ذواتها از خوبی و بدی که دارند
این طایفه شارع را کاشف میدانند و بعبارت اخری شارع را مظهر افعال میدانند آنچه اند اینها آنست
که حسن و قبح ان معلوم به بدیهه عقل است مانند خوبی صدق نافع و بدی کذب ضار و قسمی آنست که بنظر و فکر ظاهر
میشود مانند حسن کذب نافع و قبح صدق ضار و قسمی دیگر عقل نیست نه ببدیهه و نه بنظر رسند الا بحکم شارع
یا نهی موقوف به بیان شارع است مانند وجوب صوم رمضان و حرمت صوم اول شوال و بعد از تمهید
این مقدمات طایفه حقیقت مذهب امامیه و معتزله الحمد حاصل میشود
گردیدم

دیگر اینکه چند آیات ~~است یا ایها الذین~~ ~~ودر آن دو لطیفه است لطیفه اولی گفتیم~~
ودر آن دو لطیفه است لطیفه اولی گردیدم
یا ایها الذین آمنوا

بعضی را اعتقاد اینست که
بعلت اجمال این نیز
ملاحظه شد

انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان
ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون مراد از خمر
آنچه مسکر است و هر مسکر حرام است حاصله از میسر قمار و از انصاب اصنام و از ازلام سهام که بدان قمار کرده بوده است
و رجس بمعنی نجس و پلید است و بیان آنست که رجس خبر خمر است چه واقع شده اول آیه است و خبر باقی
محذوفست یا آنکه رجس خبر از کل باشد بناء اشتراک با عموم مجاز است یا آنکه از عمل شیطان است آنست
که در شرب خمر زوال عقل و در قمار حصول اخلاق ذمیمه و در عبادت بتان شرک بخدای تعالی و در استعمال ازلام
ضعف رای و اعتقاد است و حرمت آن که در اینها مانند این مفاسد است ~~و قول فاجتنبوه تا آنکه شرب~~
~~قبیح خمر و رجس است~~ امر با اجتناب از اینها فرموده خطاب بمومنین است که این افعال فی انفسها
قبیح اند نه آنکه قبح ایشان محرم شارع است و بعد از آن بیان مفاسد اینها فرموده که شیطان بسبب
موده که اراده دارد الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله فهل انتم منتهون
و بالجمله در این امور مفاسد دنیا و آخرت است اما در خمر و میسر عداوت و بغضاست و در ایشان مضرت دنیا و عذاب
عقبی است و در انصاب که اصنام است و در ازلام که از قمار است حاصله در ازلام و بعضی از قمار است و کمال
که جمع این مفاسد نتایج مرتکب این امور باشد و ذکر خمر و میسر از قبیل اراده طریق است پس ظاهر گردید
که محذورات هر دو اصناف معاصی در ملابس صور اوضاع شرعی و در طی احکام ظاهره منطوی است
~~که هر کس بدو استفاده نموده از آن~~ که اگر نظر بسبب معاصی بکنند و حارث از جمله بلکه هر حرمات
معاملات و احکام و ما چه ملکات است علاوه اینست منطوی بر نکویست که اگر نظر صائب در آن ملاحظه نماید
حقیقت اشیا ظاهر گردد چنانچه بیان خواهد شد ~~الحمد~~ بعضی حاصل کلام آنست که در این آیه تصریح است باینکه امر
حاصله در نفس الامر واقعست

عن ذکر الله

از آنست صح

باجتناب اولی امور است که رجس عمل شیطان شد فلاح مساوی یا سابق امر رضوی صلوة و نیز
محو امور و بس متعین شد که باعث بر امر صلوة ملکی از آن امکان که در آن درج دار اد حق تعالی است بلکه واسطه
آنست که علم تعالی است با آنکه در اجتناب اسباب امور مصالح دنیا و آخرت و در ارتکاب آن خسران دنیا
و آخرت است و بعد از آن تاکید در باره اجتناب از آنها فرموده و مبالغه درین باب فرموده است که انما یرید
الشیطان و از اینجا ظاهر گردید که اراده شیطان متعلق به امور قبیحه است از جهت آنست که در آن
صفات فاسده از عداوت و بغضا و دوری از رحمت است و در اجتناب از آنها وصول
بدرجات سنیه و مراتب علیه و با جمله اگر عارف ربانی در جمیع آرا مذهب امامیه و عقیده این فرقه
با حقه تامل نموده و به میزان عقل سلیم و طبع مستقیم اعتبار کند تطبیق آنها به کتاب خدا و سنت محمد مصطفی
صلعم کند جمیع آنها را اجمالا در نصوص قرآنیه و کلام نبوی مشاهده نماید والحمد لله حق حمده و اما بیان کمالات
خبر از آنها که به بر بر جهات است که در رساله منزه معنی و کی آن [illegible] [illegible]

۲ سخنان بعض فاضل بیان این زمان شده بل لطیفه دوم کریمه انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام آن در زمره صح
بعد عامهم هذا چه ظاهر است که حکم [illegible] نهی حق تعالی شده کافر را از نزدیکی مسجد حرام از آنست که [illegible]
از جهت نجاست ایشان است از جهت آنست که نجس اند [illegible] پس این حکم بواسطه صفت نجاست
که در ایشان ثابت خواهد بود به دو وجه اول وجه فا [illegible] تفریع دوم تعلیق حکم بر این وصف چه این تعلیق را دلالت
بر علیت وصف است و هرگاه وصف نجاست سبب دوری ایشان از مسجد حرام باشد پس [illegible]
و [illegible] وصف طهارت سبب آن خواهد بود [illegible] ذوات برابر [illegible] نشدند حاکم مستقل
بسبب از اسلوب این کلام حقیقت [illegible] ظاهر گردید که حسن افعال و قبح آنها عقلی است

شرعی احکام الهی رسید که بیان آن شود که احکام شرعی الهی بحسب مصالح و مفاسد است
میکند و آنچه قبیح است نه میکند و امامیه و معتزله تفسیر آن آن بوجوب اصلح بر حق تعالی کنند اما اشاعره را اعتقاد آنست
که چیزی بر حق تعالی واجب نیست پس هر دو این طایفه را اعتقاد آنست که حق تعالی کنند و قبیح نیست و شاید که وجه
اما معتزله که تابع امامیه در این حکم اند آنست که حق تعالی عالم به حکم و [illegible] مصالح اشیا اجمالی است که عقول بشریت
از احاطه بآن قاصر است چنانکه از تتبع آیات آفاق و انفس و تدبر در قانون علم تشریح و منافع اعضاء و عجایب
علم هیئت و غرایب افلاک و تفاصیل احکام سماوی شمه از آن معلوم میشود و علم الهی محیط است بآن حکم و مصالح حق تعالی
بهر وجه اکمل و مستغنی از جمیع ما عداست فلا جرم عالم بفعل قبیح [illegible] و هرگاه عالم به فعل قبیح باشد که مستغنی
از او بود پس صدور آن فعل از وی ممتنع خواهد بود [illegible] و هرگاه عالم به فعل واجب بود [illegible] از ترک در آن باشد فلا جرم
[illegible] کرده تا کرده ای ان قبیح است و اما وجه اشاعره آنست که هر حق تعالی کند قبیح نیست چون قبیح از [illegible] بنهی او قبیح است پس اینکه کند قبیح خواهد بود صح
و اما آنکه [illegible] واجب را ترک نمیفرماید از آنست که هیچ چیز بر او واجب نیست و چون که از [illegible] حسن و قبح
اشیاء به عقلیت [illegible] جنبیت مذهب امامیه و معتزله در وجوب اصلح بر حق تعالی ظاهر گردید و باز بیانه
اشاعره و معتزله نزاع در اعتقاد و اختلاف در [illegible] و حق مذهب معتزله است [illegible] ۲ و در آن دو لطیفه است لطیفه اول کریمه صح

آیه [illegible] كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ [illegible] در تفسیر این آیه گفته که [illegible] آتش حرب و جدال را بجهت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش و سعی در فساد و [illegible] افعال [illegible]
[illegible] در این آیه

واین فعل واجب نیست بلکه اگر فعل واجب تعالی نظر باوست حسن است صلاح مثل اگر وجود و عقل و قدرت
و ارادت و حیات باو داد و اگر نه داد آن را نمود و رسول بان فرستاد و دلائل هست که مانند این کرد ها بغایت نیک است
و اصلح نظر بحال او در دنیا و آخرت و عدم تحقق ما لا یطاق او از جهت شود اختیار او است نه فعل و کرده حق تعالی
است تا کلاف اصلح کرده باشد و بالجمله اگر کرده حق تعالی به نظر به وجود او آنست که رعایت حال او نموده هیچ وجه از مصالح دنیا و آخرت او فوت نماید
بلند جو نابت مصالح او در خارج لازم نمی آید خواه از مصالح داخل باشد و عدد خارجی چنانکه منتفی کرده
و ما کثر مشتمل بر بعث رسول است اما جواب آن شبهه بان حکمت آنست که هرچه از ممکنات قابلیت
انحاء وجود در آن ظاهر گردد و زیاده و نقصان در آن محالست چنانکه بسبب زوجیت از اربعه و نقصان
او از ثلثه و تشبیه و زیادتی به ثمه محالست مطالب اما بیت نعلق قدرت غیبت و حصول این سخن آنست
که انصاف اعیان بقابلیات از لوازم ذات ایشانست و ثبوت علمی ایشان لازم ذات حق
نه صادر باختیار و جه لا صفات ذاتیه حق را و جعل نیست چنانکه ساعات ایشان بان رفته و ظهور ایشان
بنور وجود محض جود و اختیار است باین اعلام محمد کسیکه آنست که عنایت آلهی متعلق بنظام کل عالم است
الکل است و مقصود بالذات ما است و مصالح جزئیه راجع بهان مصلحت کلیه است اگرچه نسبت با شخص معین مصلحت
در خلاف آن باشد و نظیر این سخن آنکه مهندس چون طرح عمارتی رقم کشد در آن او ملاحظه وضعی کند که
نسبت با جمیع آن عمارت من حیث المجموع اولی و الیق باشد و حسب مصلحت کلی حالت تعیین موضعی از برای
مطبخ و مکانی برای دهلیز و محلی برای متوضا و غیرها نماید و در این صورت نظر بمجموع خانه لایق بهر محل آنست
که مهندس تعیین نموده اگرچه نظر بهر یک از اجزاء الیق آن جا باشد که مثلا مطبخ باشد محلی عمارت وقت آلی
نیز طرح عالم بر وجهی رقم کشیده که نسبت با مجموع من حیث المجموع اصلح باشد اگرچه نظر با خصوص هر یک از اجزاء

نه فعل حق تعالی و اطلاع آن آتش فی و رفع فساد فعل حق تعالی است پس اگر هر کلام اشاره در اینکه
کرده های ملکان هستند حق تعالی است صحیح بدلائل آنکه خود خدا کرده حق تعالی آتش حرب را پس او
و منع او مصلح و مطلب باشد و شاید که چیزی که از او دوست ندارد در آن عجز باشد نیست چه مطلوب
که او و منع آتش حرب خطا و فساد دست نمی است که از کرده های قبیح است اما
نه بلند نه داشته اراده رضای نماید بلکه اراده آتش منعلق است بلکه آتش فتنه و فساد در از طرف سازد
و دیدن چه این اصلح بحال عباد است پس از بیان ظاهر گردید بطلان گمان اشاعره که در اینکه افعال بندگان را خدا
میکند و آن را در این باب مجبور زند و بالجمله اصلح بر خدا واجب نیست اگرچه هر یک واجب میکند
اما بیان بطلان اول آنست که بنده الرحیم بنابر مقتضا است جه از آنچه خواهد و نه بخواهد واما بیان
بطلان دوم آنست که هرگاه اصلح نشد پس اگر واجب تعالی نکند بجانب ترک حاجت خود هر بود
و بی احتیاج است الجملة و این را اما ثابت بالجمله الا على الاطلاق او نیست
و اما شبهه اشاعره در اینکه اصلح بحال کافر مطلق آنست که نباشد چه وجود با آخرت مثلا بال و عذاب است
پس باید که او را اصلح نمودی و بعضی از ناهلی است و کار رقابی باشد بحقیقتی شد نمیتوان که بعض اصلح بر حق تعالی
واجب نیست و واجب نه و همچنانکه کفر مکلف کافر کرده میشود که او اصلح قوی است برحق آنست
و حق در نقل کیفیه آنست که اصلح واجب بر حق تعالی چه تخصیص بعضی بتقوی یا عمل دلیل ابداب و فتنه
بر آن نیست و عبارت تجدید تجلیات بخصص است چنانکه بیان میشود در حواشی و تعالی باشد
نجید غیر شده این و اما جواب از این شبهه آنست که اگر متعلق اراده و حکم حق تعالی باشد
که اصلح بود و کافر مطلق که مبتلا بعذاب جحیم خواهد بود خوار آنست که اختیار را داده است نموده است

آنست که اگر اصلح بر خدا واجب واجب باشد

نظام الیق نماید و این مقدمه را برین وجه بیان کرده اند که کل عالم را اوضاع مخلفه متصور است و شکی نیست
که عالم باعتبار اتصال آن وضع که اصلح و اکمل باشد انسب عبادا کمال کامل مستجمع الوجوه است پس البته بر آن
وجه موجود خواهد شد چه هرچند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر باشد افاده و استفاده بیشتر واقع خواهد
داید کشف و شهود درین مقدمه بیانی دیگر فرموده اند این آنست که اگر وجهی دیگر در نظام کل عالم الیق از آنچه واقعست
ممکن بودی البته بر آن وجه واقع شدی چه بر تقدیر عدم وقوع حال از دو بیرون نیست یا حق تعالی را معلوم نیست که
آن وجه الیق است و یا معلوم است و با وجود آن ترجیح جهل به او تعالی لازم آید تعالی عن ذلک علوا کبیرا یا کمال
هم اگر قادر نباشد با وجود امکان عجز لازم آید و اگر قادر باشد و ایجاد نکند بخل تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و بالجمله هرچه در عالم واقعست واقع میشود مقتضی مصلحت است در نظام کل عالم اگرچه بقوت مصلحت جزوی باشد
نظر بجزوی معین و بحسب عقول ناقصه غیر اصلح نماید چه بیان شد که مقصود بالذات مصلحت کلیه عالم است و ترتیب امر فردی
بر وجهی واقع میشود که مناسب آن نظام باشد پس صلاح آن فرد من حیث الخصوص مقصود بالذات نیست بلکه وسیله
مصلحت کلی است پس مثلا کافر ملک گریزی مثبت جزوی در نظام عالم خلل بودی و حسنی اعتبار باید کرد در هر فرد
در هر وقت تا روشن شود که هر چیز که هست الحال آن باید غایة امر آنکه عقول بشر از احاطه بحکمت کلیه
و کلیه آن عاجز است و ما تا بستر قدر که از نظر ادراک انسانی بدو محجوب شده جلال الحق است
حسن معنی است لطیفه دوم ظریفه کریمه کتب ربکم على نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب
من بعده واصلح فانه غفور رحیم ظاهر این کریمه شریفه آنست که اصلح بر حق تعالی واجب است که گفته
مذهب است یعنی واجب ساخته بر ذات خود رحمت را در مراد بجهالة درین آیه دو چیز است یکی آنکه عمل
خود را اند و کراهت او تصور نموده دیگر آنکه تصور کرده لیکن لذت غالبه بر جمع برلذات تا قید داده باشد و اختیار
نفع آن داده

نفع قلیل عاجل بر راحت کثیره آجله نموده باشد پس اگر نفس بمنزله جاهل خواهد بود ثم تاب بعد بعده پس جمع از گناه
عود کرده باشد فانه غفور رحیم و بالجمله ظاهر این آیه دلالت دارد بر وجوب رحمت بر حق تعالی پس کلام اشاعره که چیزی
بر او واجب نیست ناصواب است و جواز آنکه ایشان دلالت بر وجوب لطف بر حق تعالی که اهل سنت لطف از رحمت باشی از و
حیث و جواز دلالت دارد چون لطف و اسد به حسن قبیح و وجوب لطف نوع خاص آنست و لطف باصطلاح اهل کلام آنست
که مقرب بطاعت و مبعد از معصیت باشد پس دلیل این دلالت بر وجوب اصلح بر حق تعالی کند از جمله آن لطف است
باید در این دلالت آن چنانست که بنده فاعل فعل صورت است هر نسبت عمل با اراده بنده مجهولست لطیفه قضائیه بدانکه قضا و بسیار معانی
مذکور است احدی بین اطلاق است اول خلق است چنانکه مقتضای کریمه فقضاهن سبع سموات و کریمه و قدر فیها اقواتها
دوم الکتاب و الزام است کما قال الله تعالى و قضى ربك الا تعبدوا الا اياه یعنی واجب ساخت و اما در قدر و کن
تقدیرنا علیهم الموت و سیم یعنی اعلام و اخبار است اما در قضا کریمه و قضینا الى بنى اسرائيل فى الكتاب یعنی
اعلام کرده اخبار نمودیم و اما در قدر کریمه و قال الا امراته قدرنا انها لمن الغابرین یعنی اعلام نموده در الواح بودن
ختی کواه بود که بکمک قضا و قدر با معنی شامل جمیع حوادث است هر معنی اول شامل افعال عباد نیست مگر که
را از خلق آن باشد ایم از آن نیست که بواسطه یا بغیر واسطه و اما معنی دوم شامل اختصاص بواجبات دارد و بالجمله
معنی ثالث قضا و قدر حقیقت متعلق بر قضا و قدر حکما است عبارت نکته که ریافت و محصل آنست که قضا عبارت
از علم اجمالی و قدر از علم تفصیلی است صور علمیه موجودات که در قلم اعلی است قدر عبارت از صور علمیه که در لوح است
از علم اجمالیست و قدر تفصیل آن و بعضی از اکابر صوفیه را اعتقاد آنست که صور جمیع ممکنات نامتناهی در ام الکتاب هست
و قلم اعلی که روح قدسی و عقل کل است مجمل یعنی آنست و لوح محو و اثبات که نفس کلست متفصل آن مجمل است و شیخ
محی الدین در کتاب تدبیرات الهیه گوید که ام الکتاب لوح محفوظ از تغیر و تبدل است و لوح محو و اثبات نفس کل است

پس معلومات که در ام الکتاب ست نهایت ست زیرا که صور علمیه حق اند بخلاف صور مثبته در لوح و قلم چنانچه قول النبی صلی الله
علیه وآله کتب ما هو کاین الی یوم القیامه و قید شد بجانی معنی و تحقیق مقامات علم تحقیق مراد آنست که نزد
عبارت از صور علمیه تفصیلی حادثست و قضاء صور علمیه اجمالی که در جوهر ابداعی است مثل لوح محفوظ و امثالها
ملاحت این دارند که قدر پس بعد علم بعد چه که تمام ملاحت آن دارند که صور قدر صور علمیه لوح باشند
و ظاهر انعبارت بمعنی الکتابست آنست که قضاء عبارتست از صور جمیع موجودات کلیه و جزئیه غیر متناهیه در عالم
عقلی بالاجمال قضاء بمعنی ام الکتاب ست مراد بود و اما قدر عبارتست از ایجاد جمیع موجودات در عالم
محسوسات از کمون غیب در عالم شهود ست و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم والحق از کلام معانی
انجام سید اوصیاء علی رضی علیه وآله التحیه ذاکرام التسلیم درباره قضا و قدر
واقعست بعضی اهل سنت بجهه و تسلیم است و انچه شارح تجرید گفته که آن منطبق بر هیچ آن ست بعضی
جایی نمودند ابست پس سزاوار آنست که اول نقل کلام حضرت امام الحضرت بعبارته شود و بعد از ان نقل کلام شارح
تجرید مستحیی و تطبیق آن بر کلام بعضی از افاضل شود تا بطلان کلام شارح تجرید ظاهر شود و آنکه
محمد بن احمد بن هیثم شامی از الحضرت سوال نمود در انچه میر او شهر شام بقضا حق تعالی و قدر او بوده است الحضرت
فرمود قسم یاد نمود که والذی فلق الحبة و برء النسمة ما وطینا موطئا ولا هبطنا وادیا الا بقضاء الله وقدره
و بعد از انکه سائل گفت که عند الله احتسب عنائی ما اری لی من الاجر شیئا الحضرت در جواب آن فرمود
که مه ایها الشیخ لقد اعظم الله اجرکم فی مسیرکم وانتم سایرون وفی منصرفکم وانتم منصرفون ولم تکونوا فی شیء من حالاتکم
مکرهین ولا الیها مضطرین و بعد از انکه سائل از الحضرت استفسار نموده که و کیف والقضاء والقدر
ساقانا پس الحضرت در جواب فرموده که و یحک لعلک ظننت قضاء لازما وقدرا حتما لو کان ذلک کذلک لبطل الثواب

والعقاب

استدلال آنست که حق تعالی نزدیکی بان شجره را ظلم شمرده است چنانچه
آدم را بنا اعتراف بآن واقع شده است که ربنا ظلمنا انفسنا و ظلم خواه
بر نفس خود و خواه بر غیر ذنب و معصیت است جواب ازین شبهه آنست
که ظلم عبارتست از وضع چیزی در غیر محل خود چنانچه عدالت عبارتست
از وضع چیزی در محل خود پس ظلم چنانچه شامل امر حرامست شامل امر
مکروه هست و ظلم باینمعنی معصیت و گناه را لازم ندارد و باز ظلم بمعنی
نقص آمده است چنانچه در کریمه ولم یظلم منه شیئا یعنی ناقص نکردانید
از ان چیزی را بناء علی ذلک جایز است که ظلم در کریمه فتکونا من الظالمین
یعنی نقص ثواب باشد و همچنین در کریمهٔ ظلمنا انفسنا و این مستلزم
معصیت نیست شبهه هفتم آیه هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل
منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به
فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین
فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عما یشرکون
وجه شبههٔ اهل خلاف ازین آیه آنست که نفس واحده در این کریمه آدم ا
و حوا که از و مخلوق شده است و ضمایر در این آیه راجع بایشانند پس باید که
ضمیر جعلا له شرکاء عاید بایشان باشد فلاجرم لازم آید نسبت دادن شرک
که کبیر است بادم جواب این شبهه آنست که ضمیر منصوب در کریمه

جعلا له شركاء راجع بآدم وحوا نيست بلكه بمردان و زنان از اولاد ايشان است
اگرچه ضماير باقى راجع بايشان باشد وتقدير كلام در اين مقام آنست كه چون حق تعالى
آدم وحوا را فرزند صالحى كه آرزوى او داشتند ارزانى بايشان داشت پس
ذكور واناث از اولاد ايشان مشرك شدند ومؤيد اين تاويل تعالى عما يشركون
است چه اشارت بلكه دلالت دارد كه مراد از ضمير مثنى در كريمه جعلا ذكور و
اناث است وليكن تفكيك ضمير در قرآن مجيد وكلام فصحاء بسيار است اگر گويند
چگونه ضمير جعلا راجع تواند بود بچيزى كه گذارش نيافته باشد جواب از اين شبهه
بر دو وجه است اول آنكه ذكر اولاد آدم در كريمه هو الذى خلقكم شده است
وظاهر است كه مراد از الذى جميع اولاد آدم از مردان و زنان است دوم
اگر ما قطع نظر از گذارش ذكر آن نماييم گوييم كه سياق كلام ومساق مرام را
دلالت است بر آن مثل كريمه ولابويه السدس وكريمه توارت بالحجاب و
حال آنكه ذكر ميت در اول وآفتاب در آخر سمت ذكر نيافته است وهمچنين
در شعر فصحاى عرب مثل لعمرك ما يغنى الثراء عن الفتى • اذا حشرجت يوما
وضاق بها الصدر وحال آنكه نفس كه مرجع ضمير مجرور بها است قبل از اين گذارش
نيافته است **لطيفه قدوسيه فى قصه نوحيه** بدانكه مخالفان را در قصه نوح
دو شبهه است **شبهه اوليه** در گفته نوح كه رب ان ابنى من اهلى و
شبهه آنست كه نوح عليه السلم كاذب در گفته خود است كه پسر من از اهل

بطل الثواب والعقاب وسقط الوعد والوعيد والامر والنهى ولم يأت لائمة من الله لمذنب ولا محمدة لمحسن ولم يكن
المحسن اولى بالمدح من المسيء ولا المسيء اولى بالذم من المحسن تلك مقالة عبدة الاوثان وجنود الشيطان وشهود الزور واهل
العمى عن الصواب وهم قدرية هذه الامة ومجوسها ان الله سبحانه امر عباده تخييرا ونهاهم تحذيرا وكلف يسيرا ولم يكلف عسيرا
واعطى على القليل كثيرا ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها ولم يرسل الانبياء لعبا ولم ينزل الكتب للعباد عبثا ولم يخلق السموات والارض
وما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار وبعد از آنكه سائل استماع اين كلمات بلاغت
آيات نمود گفت كه فما القضاء والقدر اللذان ما سرنا الا بهما پس آنحضرت در جواب او فرمود كه هو الامر من الله تعالى والحكم
وبعد از آن كريمه وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه را تلاوت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] اين سخنان [illegible] تقوى على النبى وعليه
السلم والسلام [illegible] بود [illegible] با مرتدان اهل بغى وجنود شيطان [illegible]
[illegible] مقتضاى لفظ او [illegible]
[illegible] است [illegible] دلالت دارد بر آنكه
[illegible] جمع كرده
[illegible] اند [illegible] چه اعلام حق تعالى [illegible]
[illegible] كه امر عباده تخييرا ونهاهم تحذيرا [illegible] حق تعالى [illegible] وجود [illegible]
[illegible] گفته است [illegible] قدريه هذه الامه ومجوسها
[illegible] مجوس [illegible] آنست كه [illegible] ما در [illegible] خواهران
خود را در حباله [illegible] و بعد از آن در معرض اعتذار در آمده ميگويند كه ان الله
[illegible] حاصل [illegible]

کرده‌ام — باراده ما که از جانب خداست و این کلام ... و اشاره به کردن معاصی مانند این فقرات است ... آنست

که مجوسیان نسبت مدح و ذم بغیری که آنرا اختیار در فعل ... باشد ... میکنند مثل آنکه ... را از ... جدا ... دادند

... خطاب بایشان ... که بد و ... و ... را ... اعتراض بایشان ... که تو عصیان ما ... [illegible]

و ماهیت ... کرده‌ام ... از ... و این ... مذهب ... در باره ... که ... با اعتقاد ایشان ... [illegible]

فاعل ... و بادی خیر و ضیر — ... فعل ... و وجود این حال ... را مدح ... و ... آنست که مجوسیان اعتقاد

به ... نور و ظلمت اول را فاعل ... خیر ... اند ... و دوم را ... [illegible]

... و ... که ... ایمان و ... [illegible]

... [illegible]

پس از ... صبح صادق ... از مشرق هدایت و ولایت ... مرتضوی ... اشاره

با مجوسیان که در جیب غفلت و خواب بطالت ... از اشتغال ... [illegible]

... شارح ... از معانی قضا و قدر ... [illegible]

... و ظاهرا که غرض این شارح اعتراض بر شارح قدیم ... که او متوجه ذکر این حدیث ... در

... در صواب ... که از اشعری نقل نموده که منقول ... فعال العباد و قدره

ان اردت به الخلق والایجاد فقد بینا بطلانه وان عنیت به الالزام لم یمتنع الا فی الواجب ... وان عنیت ... کتب

وعلم انه سیفعلونه فهو صحیح لانه تعالی قد کتب ذلک اجمع فی اللوح المحفوظ و بینه لملائکته ... ذکر الحدیث — خاتمه لطیفه

... که موافقان و مخالفان اهل ... روایت کرده‌اند که اشاره قدریه این امت و مجوس ... [illegible]

قال لم یجیء رجل ... علیه من فارس ... باعجب شیء رأیته فقال رأیت قوما ینکحون امهاتهم واخواتهم ... ینکحون

قالوا قضاء الله علینا وقدره ... تعالی علیه السلام ... آخر امتی اقوام یعملون ... اولئک مجوس هذه الامة ... از بعض آیه آنحضرت

... که لیس للعبد فعل و اثر ... مجوس هذه الامة ... امام الحسن بن علی علیهما السلام آنحضرت ... بعث

الله تعالی محمدا الی العرب وهم قدریة یحملون ذنوبهم علی الله تعالی ... از حالات کنند است که ... ان

المعاصی ... جاء یوم القیمة مسودة وجوههم ثم قرأ قوله تعالی ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة

واین اخبار ... که ... عده قدریه این است ... ایشانند و اینکه اشاره نسبت قدریه ... اند از ... است

که ایشان ... قدرت حق تعالی را از افعال بندگان کرده‌اند غافل از آنکه ایشان ... قدرت حق تعالی را از ... ها

... اند ... قدرت ... کرده‌اند ... این مفاسد مذکوره لازم ... غافل اینکه ایشان ... قدرت اند

... اند ... نتوان گفت ... بعضی ... معتزله ... که اثبات قدرت

... و ... مانند مجوسیان شده‌اند غافل از آنکه ... ایشانند ... قدریه

... که از قدرت ماخوذ است ... اشاره از آنجهت که قایل

... ازلی ... یکی نور و دیگری ظلمت ... از آنجهت که نسبت شرور ... داده اند

... اشاره ... ظلمت جهالت ... در ... که قدریه عبارت از

معتزله اند چه روایت از حضرت رسالت ... اذا قامت یوم القیمة ینادی مناد این خصماء الله ... القدریه و

... آنست که ... خصومت با حق تعالی کرده‌اند ... ملاحظه

... نسبت داده اند غافل از آنکه ... خصومت با حق تعالی ... نسبت شرور ...

... و ... جمع کردای ... مثل رسانیدن انبیاء و ... ظاهر ...

از کلام ... امام ... علیه السلام **لطیفه اهتدائیه** در معنی اضلال که در آیات که نسبت بحق تعالی ...

واقعست مثل آیهٔ کریمهٔ یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَیَهْدِی بِهِ کَثِیراً وَمَا یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِینَ اضلال بر سه معنی اطلاق شده است

اول اشاره بخلاف حق دوم نسبت ضلالت سیم [illegible] در مقابل آنست پس اطلاق بر اشاره بحق و نقل

هدایه دوم [illegible] واضلال که نسبت بحق تعالی میدهند بمعنی

سیم است [illegible] اهل اسلام اما امامیه و معتزله از جهت [illegible] منزه از جمیع قبایح دانایست

و اما نزد اشاعره از آن جهت است که هر چه او کند حسن است اگر چه کفر باشد و اما هدی بر سه معنی مستند بحق تعالی است

شیخ طبرسی حکم نموده است که هدی بچندین معنی آمده است یکی آنکه آنست که کافران تکذیب حق تعالی انکار او

پس [illegible] بسبب آن خواهند بود و هرگاه ضلالت دیگرای بسبب او باشد پس اسناد بحق تعالی است دوم

بمعنی تخلیه و گذاشتن عقوبت است و ترک منع [illegible] سیم بمعنی تسمیه نسبت بضلال و حکم بآن است

[illegible] اول دلالت و ارشاد مثل انه هداه النجدین

[illegible] دوم الطاف زایده که بسبب ثبوت بر آن

است ومنه قوله تعالى وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى سیم بمعنی ثواب رسانیدن مثل قوله تعالى يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ

چهارم حکم بهدایت مثل قوله تعالى وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ پنجم بمعنی آنست که [illegible] هدایت یا به [illegible] جمیع این

معانی هدی و ان معانی اضلال [illegible] بمعنی که سمت ذکر یافت **لطیفه تکلیفیه** در بیان تکلیف و حد آن

بدانکه تکلیف ماخوذ است از کلفه بمعنی مشقه و در اصطلاح عبارتست [illegible] اطاعت او

واجب بود [illegible] آن [illegible] اطاعت او واجب بود شامل حق تعالی و نبی و امام و مولی و [illegible]

[illegible] حق تعالی است [illegible] در آن مشقت باشد

[illegible] که در آن مشقت باشد [illegible] که در آن مشقت [illegible]

پس کسی معنی تکلیف [illegible] باید دانست که حسن آن باجماع حکماء متکلمین از امامیه و اشاعره و معتزله حسن است

اما بنابر مذهب غیر اشاعره واجب [illegible] بنابر مذهب اشاعره [illegible] ایشان جزوی را در حق واجب

نمیدانند اما [illegible] حسن است بجهت آیات قرآنی و کلمات فرقانیست اول قوله تعالى مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا

عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا

أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا چه [illegible] دلیل عقلی بر حسن تکلیف [illegible] حکما است که انسان مدنی بالطبع است

یعنی ایجاد انسان و حصول کمالات [illegible] از حیات و علم و قدرت و غیرها بلکه اصل وجود ایشان ممکن نیست

بی اجتماع افراد و اشخاص [illegible] را تمدن گویند و ظاهر است که حصول آن [illegible] اعانت و یاری [illegible]

دیگر [illegible] صورت [illegible] حیات و بقاء آنها حیات [illegible]

بغذا و لباس و غیرها دارند و هر یک از آنها موقوف بر چندین نوع از صنایع که هر نوع از آنها [illegible]

[illegible] اعانت [illegible]

گندم را آرد کند و دیگری پزد و این دو عمل احتیاج بچوبی است که موقوف بر زراعت [illegible]

بر آلاتی که هر یک از آنها موقوف بر صناعت و همچنین بر ماده تا که بعضی از حکماء اسلام [illegible] گفته اند که بیرون آوردن

نانی از تنور زیاده از هزار کس [illegible] باید که بعضی یاری بعضی [illegible]

وانی موقوف بر محبت [illegible] حصول [illegible]

[illegible] عداوت [illegible] با وجود مخالفت در طبیعت و مزاج موقوف است بر

قانون محکم و قاعده متقن [illegible] از حکیمی قادری [illegible] که صدور آن [illegible]

دلیل بطلان و طغیان و احتمال سهو و نسیان [illegible] باشد پس لا بد حکیم قادر واجب جل جلاله [illegible] قانون

شروع بعث صح

شبهه بعثت که تحفه انبیاء و رسل از حضرت عزت بسوی سرگشتگان بادیه ضلال و حیرت است
و مشتمل بر تکالیف شاقه که موجب انزجار بندگان در قطع در نفس و مال و ولد و عرض و غیر ذلک است از
تو ... الحکمة که کشش شهوت و غضب [illegible] بامور عاقله [illegible] و مخالف میانه ایشان [illegible]
است و اگر اراده عقلی با اقتضای شهوت و غضب مشاق کرده [illegible] تحصیل اصل
الی طلب رسد و با بهایم و سباع مشارکت [illegible] باشد و چون نیز میان [illegible] عقل و وهم و مصلحت
عقل و وهمی و تخیل بجانب [illegible] است و فطرت انسانی [illegible] لهذا احیانا [illegible] جنی و زیرکان
[illegible] اندیشی [illegible] مخالف [illegible] واقع میشود [illegible] در مطالب خفیه و امور جزئیه [illegible]
حاجت [illegible] قانون کلی [illegible] سلوک مسالک دارد [illegible]
[illegible] نظام معاش و معاد [illegible] شود [illegible] بشارت [illegible] است که [illegible] اجل ذلک
یعنی بسبب این امر [illegible] وقوع قتل نفس کتبنا علی بنی اسرائیل
واجب کردانیدیم بر گروه بنی اسرائیل [illegible] که من قتل نفسا بغیر نفس او فساد
فی الارض یعنی اگر نفسی را [illegible] که قصاصی از و [illegible] یا فسادی که موجب قتل [illegible] باشد [illegible] آمده
باشد فکانما قتل الناس جمیعا وجه تشبیه آنست که هر که قتل نفسی [illegible] آنست که جمیع مردمان را
کشته باشد [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] مقتول خواهد بود [illegible] جمیع مردمانست و با جمله آن
فتنه [illegible] سرایت بجمیع مردمان خواهد بود و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا [illegible] نفسی را [illegible] قاتل [illegible] است
[illegible] انزجار مردمان از اقدام [illegible] آن خواهد بود که جمیع مردمان را حیات [illegible]
میشود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] صح

مگر مرتبه عظیمه [illegible] مشتمل بر مناجات است چه صح

قتل [illegible] صح

این

این فقیه [illegible] و اتقان [illegible] احکام آن قاعده ایست که سبب بازداشتن از قتل است و در آن بقاء نوع است
و با جمله [illegible] آیت [illegible] و اما وجوب لطف [illegible] قانون [illegible] حق تعالی حافظ ظاهرا این
آیه است یعنی استحقاق مدح و ذم است نه ثواب و عقاب مطلب دوم در عدل و حکمت با آنکه عدل عبارت است [illegible]
[illegible]
[illegible] عبارتست از قسمت ارزاق و آجال
و رسانیدن ثواب و عقاب و شیخ طبرسی [illegible] عبارتست از جاری گردانیدن افعال بر سبیل
استقامت [illegible] و حق آنست که [illegible] شامل جمیع [illegible] است و با جمله [illegible]
[illegible] و اما حکمت عبارت از ایقان [illegible] و اتقان [illegible] اشیاء [illegible] کتاب حکمت [illegible]
[illegible] است کردار و گفتار [illegible] مقتضای آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم قائما
بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام و با جمله چون اثبات عدل [illegible] و حکمت [illegible] ثواب و عقاب [illegible] استقامت
افعال و ادای حقوق و اتقان اعمال و ایقان [illegible] حق تعالی استدلال بر اتصاف [illegible] بان صفات [illegible] و مدلول
[illegible] که ناظران در آیات آفاقی و انفسی و در صفحه رسائل [illegible] ملکوتی و ظهوری [illegible] آیه که دلالت
بر عدالت [illegible] و ما الله یرید ظلما للعالمین [illegible] آیه ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ما ربک بظلام للعبید
در عصمت [illegible] و در آن دو [illegible] است اصل اول در اثبات نبوت انبیاء علیهم السلام [illegible] نبوت عبارتست از اخبار
از حقایق الهی و معارف ربانی ذاتا و صفة اسما و فعلا و آن بر دو قسم است نبوت تعریف و نبوت تشریع اول عبارتست از
اخبار از معرفت ذات و صفات و اسما و افعال است و دوم جمیع این امور است با تبلیغ احکام [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] و رسول [illegible]
انسانیست که خبر دهد از حق [illegible] در احکام شرعیه بی واسطه انسانی صح

[illegible]

او مبتهر است باانکه شریعتی جدید نیاورده است اما از ارادهٔ او پاسخ بعض احکام شریعت کرد قبله پس ظاهر شد که
هر رسول نبی است اما هر نبی رسول نیست سؤال اگر کوید که ظاهر این سخنان آنست که رسول را امر تعریف شریعت
دینی را تعریف پس چگونه موسی علیه السلام که صاحب شریعت بود استفاضه از حضرت خضر علیه السلام مینمود چنانکه در قرآن
مجید مذکور است و مفسران گفته اند که موسی در علم شریعت اعلم بود و خضر در علم باطن جواب آنست که استفاضه موسی
از خضر در معارف الهی بود بلکه در مکاشفات و احکام باطنه بعد از تبیین معنی نبوت نبی و رسالت و رسول
مدرکه جمیع مسلمانان با سایر ملل و ادیان و جمیع حکما میدانند که بعثت حسن است حکم با همه و دلالت بر آن می کند
اول کریمه لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ چه حق تعالی اشاره بچندین دلیل عقلی در این قطعی بر حسن بعثت نموده
سبحانه لقد من الله علی المؤمنین آورده است یعنی حق تعالی انعام نموده لطفهای او در نظر مومنان [illegible] خلایق
عموما از بعث فیهم رسولا بواسطه آنکه رسولی بایشان فرستاد و ظاهر است که این نعمت عظیم است که جامع جمیع نعمتهای دنیا
و آخرت است [illegible]
[illegible]
[illegible]
لطیفه دوم کشف حسن و قبح افعال [illegible] ضار و نافع ادویه و اغذیه و معرفت اشیا استعمال نافع نموده [illegible] کردد و احتراز از ضار
تا هلاکت نیابد و در آن فایدهٔ عظیمه است [illegible] و خواه از ضار [illegible] هر نفس [illegible]
از اعتقادات حقه و عملیات صالحه [illegible] هر یک
اغذیه و ادویه هر یک را خاصیتی بخشیده و در هر عملی از اعمال و در هر حرکتی از حرکات خاصیتی بودیعت نهاده بود.

که سبب درستی دنیا و بعضی درستی عقبی ظاهر میکردد [illegible] بیان خواص اغذیه و ادویه [illegible] فرموده انبیا را
[illegible] لطیفه چهارم آنست که طریق ریاضات و تصفیه ظاهر و باطن از
دنس تعلقات [illegible] لطیفه پنجم [illegible]
و اجتماع ایشان [illegible] قانون [illegible] کرد شد [illegible] و آن قانون را [illegible]
[illegible]
من انفسهم اشارت به نعمت عظیمه جامع دیگر است که آن نبی از جنس آدمیست نه ملک و نه جن تا انس [illegible] باو انس کیرند و [illegible]
[illegible] و در میان ایشان بوده [illegible] صدق و امانت او [illegible] ظاهر کردد [illegible]
[illegible] ظاهر است که [illegible] و قوله یتلوا علیهم آیاته [illegible]
تعالی آیات او را که نهایت دلالت بر وحدت ذات و کمال صفات و عدالت در افعال و صدق اقوال او دارد
و در [illegible] اشارت بلطیفه اول و دوم [illegible] اشارت بلطیفه چهارم [illegible] نفوس ایشان
از صفات ذمیمه [illegible] و طهارت [illegible] از اخلاق [illegible] رذیله است و یعلمهم الکتاب والحکمة اشارت بجمله آن لطایف است
و مراد از کتاب قرآن مجید و از حکمت علم بجمیع احوال موجودات [illegible]
و بالجمله قرآن مجید مشتمل [illegible] ظاهر [illegible] و باطن [illegible] ذات و صفات حق تعالی بطریق ریاضات و مجاهدات که سبب تصفیه
نفس از تعلقات [illegible] معانی و معارف الهیه و دقایق
مسایل حکمت و ذکر صفات ربانیه [illegible] و جمیع [illegible] نقص انبیا و اخبار ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]

عاقبة المفسدین و قال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد

جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل قال ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت من الصادقین

فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین ... کلمهٔ ثم عطف بر ما تقدم از قصهٔ انبیاء و ضمیر

بود در بعدهم راجع بایشان است و مراد از آیات معجزات است به فرعون و جنود او و محصل مراد از بینه در کریمه جئتکم

ببینة من ربکم معجزه است فارسل معی بنی اسرائیل بنی اسرائیل را از حبس بیرون کرده با من رفیق گردان ... فرعون

بعد از آن ... خطاب ... شده ... که ان کنت جئت بآیة اگر حجت و برهانی آورده فأت بها ان کنت

من الصادقین پس آن حجت را ظاهر گردان اگر از راست گفتارانی در اینکه رسول خدایی و بعد از آن در مرض جواب او

آورده عصا را افکند فالقی عصاه کلمه فاء ... سپس آن عصا اژدهای عظیم ظاهر گردید و همچنین دست مبارک خود را

در جیب کرده بیرون آورد پس ... بعد از بیرون آوردن روشن و نور است برکوی ... پاسخ

بر شعاع آفتاب ... که فاذا هی بیضاء و با جمله ظاهر است که آنست که آیات ... عبارت از معجزات و معجزه

آن است که آوردن چیزیست که معتاد نباشد یا ... معتاد بود در مقام تحدی ... از دعوی نبوت و انکار

عصاة است ... ما حصل اثبات نبوت نبی موقوف به اثبات معجزات که عبارت از خوارق عادات ... ظاهر است

که انبیاء ... بلکه از ... قادر علی الاطلاق و خالق ... جامع جمیع صفات کامله ... و اراده و غیر آنست

چنانکه قبل ازین بحث ... و از بحث است که انبیاء ... از معجزه اوری ... فلهذا ... فصل دوم ... سزده دوم

نور به واقعست که چون حضرت موسی در طور سینا مشرف بخطاب خدای ... مامور بر رفتن بمصر و دعوی نبوت ...

گردید پس ... که مردمان ... این دعوی ... ماکو ... باشد و بعد از آن

حق تعالی آن معجزات ... سند ... اگر ... آن ... او

از جانب ... ما ... سلام

... ازین ...

... در ... آن ... عارف ... و ... الی ... است ... ایشان

... آن ... سعادت ... کند ... ایشان ...

آن ... که ... که حضرت ابراهیم ... حق تعالی ... ربنا

وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم و از ... ظاهر است

که ارسال رسل و انزال کتب از لطف حق تعالی است و باز ظاهر شد که رسول باید که معصوم و کامل در علم و عقل باشد بلکه

کامل ترین خلایق و ما ... ایشان بود و صاحب ذکا ... سهو و نسیان ... آن ... باید

منزه بود ... نفسانیه ... از رذایل خلقیه و خلقیه باشد پاکیزه و منزه از ... ظاهره و باطنه ... از اصلاب

طیبین بارحام طاهره ... تلاوت کند آیات ... بر ... خلایق و تعلیم کتاب و حکمت ... که مصنفات ...

باشند ... که ...

و ... آن در ... یا بنی آدم اما یأتینکم رسل

منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون والذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها

اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون چه اگر ظاهر از آیات معجزات ... در کریمه است ... مطالب ... که

... با طریق اثبات نبوت که آن معجزه است ... و ... نیز از جمله مطلب ... النبی است و اما اینکه مراد از

آیات در کریمه معجزات آنست که بعضی آیات قرآنی ... و ... بعضی دیگر از ... و در کریمه دیگر آیات ...

معجزات ... شد ... معجزات ... که حق تعالی بعد از بیان این آیات و انکار

... ذکر عذاب و وعید شده و اما اینکه مراد از آیات معجزات ... در بعضی دیگر از آیات ...

آنست ... بعد از آن ... کریمه ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا الی فرعون و ملائه فظلموا بها فانظر کیف کان

که عبارت از ثعبان کردن عصا است ایمان نیاوردند باید که آیه دوم که به معجزات تصدیق ننمایند و اگر
ایمان نیاورند آب رود را بگیر و بریز تا بخشکی خون شود که از آب نهر اظهار شود تا آخر این قصه و باز حضرت مسیح علیه السلام اثبات نبوت
خود بمعجزات نموده چنانکه در چهار انجیل متی و مرقس و یوحنا و لوقا بسیار وارد است و در اواسط فصل یازدهم یوحنا مذکور است و باطلاع
در این فصل انجیل یوحنا و گفته است که یهودان سؤال از مسیح نمودند آیات و خوارق عادات طلب نمودند تا ایمان
آورند باو شوند و باز در فصل دوازدهم این انجیل واقع است که مسیح خطاب به یهودان نموده که شما را به بحر عیسی که
من زکریا فرستاده ام به واسطه آنکه شهادت به نبوت من دهد به ایشان داد و حال آنکه مرا شهادت بزرگتر از یحیی است و آن
معجزات است که باری تعالی مرا داده است و باز در آخر فصل سیزدهم این انجیل واقع است که یهودان بعد از آنکه مسیح را
دیده بودند که یک نان و دو ماهی بخورد ازکس را سیر نموده بود [illegible] و بعد از آن تصدیق و اذعان بآنکه
نبی است از جانب حق تعالی نموده اند معجز دیگر چنانکه در کتاب لوامع ربانیه در رد شبهات نصرانیه مفصلا ذکر آنها
[illegible] شده بیرون و همچنین در کتاب مصقل صفا در تجلیه آینه حق نما در رد مذهب نصاری مفصلا [illegible] ایشان بالغ بر جمیع و واضح باشد

~~بیان شیخ [illegible] مسکاتیه [illegible] که آیات شناخت نبی در بیانی که قبلا ازین باشد [illegible]~~
~~[illegible] آیات [illegible] دلالت بر آن [illegible] فلما [illegible] اهبطوا منها جمیعا فاما یأتینکم منی هدی~~
فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها
خالدون خطاب به حضرت آدم و حوا علیهما السلام است و ذریت ایشان است و ظاهر از هدی هدایت
~~اگر چه آیات~~ نبی و کتاب نبی مبعوث و کتاب منزل است [illegible] و الذین کفروا و کذبوا
بآیاتنا در مقابل فمن تبع هدای که ظاهر آنست که مراد از آیات انبیاء و معجزات ایشان است [illegible] آنست که [illegible]
~~[illegible] ظاهر است که این مقام را [illegible] که [illegible] بوجود [illegible] و اعتبار [illegible]~~

که خطاب [illegible] است [illegible]

[illegible] دلالت [illegible] است [illegible]

~~است و از جمله علامات انبیاء است که [illegible] نظر [illegible] عالی [illegible] و [illegible] تا این [illegible]~~
~~کرده باز دارد و [illegible] و [illegible] و چون حق تعالی [illegible] این قانون [illegible]~~
~~ربانی و عقلی این قانون [illegible] این معارف [illegible] آن [illegible]~~
~~حالا که [illegible] و [illegible] این قانون باید که [illegible] معجزات [illegible] بس اگر کسی [illegible]~~
~~[illegible] معجزات [illegible] آن [illegible] آن [illegible] کسی [illegible]~~
~~[illegible] معجزات [illegible] آن باید که [illegible] این قانون [illegible] باز دارد~~
~~[illegible] پس هر [illegible] معجزات [illegible] از این [illegible] حال [illegible]~~
~~[illegible] معجزات [illegible] از لذات [illegible] آن [illegible]~~
~~[illegible] عشر [illegible] چالش [illegible] که آن نبی است [illegible]~~
~~[illegible] معجزات [illegible] و اخلاق [illegible] تصدیق نبوت [illegible]~~
~~[illegible] الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم [illegible]~~

لمعه دوم در اثبات نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله علی الخصوص بمعجزات و خوارق عادات مانند تفصیلی
[illegible] در چهارده [illegible] و همچنین با بعضی از کتابهای سابق مانند تورات و زبور و صحف و انجیل
و همچنین به کتاب شعیا و حبقوق و غیر آنها لمعه دوم در بیان مطلب کلی که موضوع است از برای هویت تحقیقه اسمیه
سؤال از منع آنکه سؤال از خصوصیت رتبه نبوت نبی است بعد از آنکه طریق اثبات نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بر دو وجه است وجه اول آنست که از کتابهای آسمانی که نزد اهل کتاب که یهودان و نصرانیان اند نهایت اعتبار دارد مانند کتاب
تورات و انجیل و زبور و صحف و کتاب حبقوق و کتاب شعیا و چون [illegible] مزبور [illegible] شده که دلیل مشتمل بر مقدمات مسلم

در بیان مطلب [illegible] که در مشرفت و واسطه
سؤال از رتبه هویت تحقیقه [illegible]

در دلایل دیگر که چهارم است موافق حاشیه که مذکور شد است و باز در فصل نهم سفر پنجم تورات بشارت به نبوت آنحضرت واقع است

عبارت از بشارت نبوت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام باین مضمون که وحی حضرت حق تعالی نزول نموده مهبط آن که وادی طور سینا و درخشش و هویدا

لطیفه نوریه ح

لایح و بیدا از جبل ساعیر شده مانند آفتاب جهان تاب از کوه فاران [illegible] لایح گردید یعنی [illegible] جهان بین که تجلی بسیار نوعی

باشد که وحی در طور سینا اشارتست به نبوت حضرت موسی و ساعیر اشارتست بنبوت حضرت عیسی چه ساعیر کوهیست که

در زمین خلیل واقع است و مسیح از ساکنان قریه ناصره که آنرا ناصره میگفتند بوده و از جهت است که امّا را نصاری گویند و جبل

فاران اشارتست به نبوت حضرت محمد مصطفی است و امّا فاران عبارت از کوهیست که در حوالی مکه مشرفه واقعست و فاصله میان

لطیفه شعاعیه ح

آن و مکه معظمه یک منزل است [illegible] ظاهر آنکه مانند آفتاب در کوه فاران لایح خواهد بود آنست که حضرت محمد مصطفی اکمل مظاهر تجلیات

ذاتی و اجلّ مجالی انوار صفاتیست بلکه نسخه جامعه جمیع صفات جمالی و جلالیست تا در شبستان عالم شمع هدایت افروزد و ساکنان ظلمت آباد

غیاهب امکانی را بنور هدایت آثار بنش که از مشرق رسالت و مطلع در آیت او تابنده است از ان مضایق خلاصی دهد و از خراب آباد

صورت به دار الملک معنی در آورد و بمباشره اعمال صالحه و اکتساب عقاید یقینیه به سعادت ابدی و سیادت سرمدی پایه گردیده از

معموره فانی به بارگاه الهی مجاشرت [illegible] خوان معرفت تا متناهی گردند و باز در کتاب حیقوق که از انبیاء بنی اسرائیل است بشارت

لطیفه احمدیه ح

نبوت آنحضرت قریب بمضمون توریت تورات واقعست که طل [illegible] واجب کوه فاران آنست واسما بنا از تسبیح احمد لبریز است

او جامعیت اوست ح

[illegible] و ایشان دارالملک عرفان خواهد بود که در اختیار لفظ احمد که صیغه افعل تفضیل از حمد است اشارتست به مرتبه عالیه آنحضرت و بیان

آنست که ائمه در عقول و ارباب صفا [illegible] در آید مرتبه از مراتب [illegible] تجلی شعوری حضرت [illegible]

حق تعالی بمقامات آن [illegible] در مظاهر عینی بحسب اختلاف استعدادات و قابلیات بصور مختلفه تجلی دارد و در [illegible] بر انسان منوال

بصور مختلفه ظاهر است و هر فردی از افراد او را تعلق که در و ظاهر است سایه مانند که صفات که او را حقیقی نسبت نزیه [illegible] انسان

کامل که محیط بر جمیع حقایق است او را بجمیع صفات کامل بلسان حال و بال و مقال ی [illegible] که در آن کلام [illegible]

تکرار یافته که در وصف ارباب معقول ناجد گفته بود مقدم بر برهان قطعی بر آنستی است بنا و علی ذلک اهل سلک و اتقیا

رسلک تکیه نمودیم اگرچه اهل کتاب که یهود و نصرانیانند از حیث نهادن عناد و کثرت حمادات اسم [illegible] ندارند تا که

ظاهر از [illegible] اینان است و کریمه لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکّین حتّی تأتیهم البیّنة است چه حق

تعالی این کلام از روی تهکم و استهزاء نسبت بایشان فرموده است معنی آنست که این طایفه قبل از بعثت حضرت رسالت صلی

الله علیه و آله میگفتند که ما دست از دین خود نمیکشیم و ترک آن نمی نمایم تا حق تعالی بینه که عبارت از نبی موعود در تورات

و انجیل است مبعوث گرداند [illegible] آنحضرت [illegible]

لواجی این لطیفه مسمی بدو

مبنی است

مبحث اول در اثبات نبوت

آنحضرت از کتابهای آسمانی

مانند توریه و انجیل و غیرهما ح

لوامع ربانی در رد شبهات نصرانیه و بعض در کتاب مصقل صفا در تجلیه آینه حق نما متوجه تفصیل آن شده ام و تفکیک [illegible]

آنست که در فصل ستم سفر اول کتاب تورات بشارت بنبوت آنحضرت واقع است و تعبیر از وی به ماد ماد شده است و با وصاف

اظهار آنحضرت که صفات دوازده برج سپهر مقرنس رقم زده بعد این دوات مقدسه به شیئیم مسود و ترجمه این آنست

که ای ابراهیم کفته ترا در باره اسمعیل شنیدم پس در او برکت کشیده صاحب ثمره و میوه بسیار خواهم کرد اینده او لا دو [illegible]

او را بسیار ساخته خواهم و از فرزندان او ماد ماد و دوازده شریف منیف و امت عظیمه بیرون خواهم آورد حاصل معنی آنست که شاعیل

عبارت از اسمعیل ذبیح الله است و محمد مصطفی که نور صبح [illegible] به اشراع او بر عالم وجود و وجود قدسی نمود او اصل هر موجود است

[illegible] که از نسل آنحضرت ست ماد ماد عبارت از وست و شنیم مسود عبارت از آل بزرگوار و عترت و امام [illegible] دوازده

امام [illegible] و قریب بمضمون تورات از [illegible] که از قدماء اهل سنت است بظهور آمده که تا کرمت [illegible] مکان

هاجر او حی الله تعالی الی ابراهیم الخلیل علیه السلام فقال انطلق باسمعیل و امّه حتّی تنزله بیت التهامی [illegible]

و جاعل منهم بیتا عظیما و بازمخن بر حاسبان [illegible] هوشمند [illegible] بود که لفظ ماد ماد را که اطناب [illegible] لفظ محمد است بحساب جمل

چه دو میم و یک دال و در نام موافق دو میم و یک دال نام محمد است و اما حاصل ضرب دو الف ماد ماد که بحساب [illegible]

بلاغت انجام [illegible] تسبیح احمد [illegible] اشارت باشد و با جمله این مرتبه علیه رتبه حضرت خاتمیت که مبعوث بمقام محمود است
و لوای حمد مخصوص اوست و اسامی شریفه ایشان احمد شده گاه با محمد که صیغه افعل است و گاه باسم فاعل که حامد و گاه باسم مفعول که
محمود و گاه بصیغه مبالغه در طرفین که حماد و محمد است و در ضمن این نکته این لطایف معارف و دقایق حقایق که از نزول بسیاری
از سالکان و واصلان مخفی شده ظاهر که دید متتبع مصنف این کتاب آنست که چون منظور نظر از نام احمد شده در نعت
لوای آنحضرت در روز [illegible] اکبر باشد بحق الحق و اکمله منه قال آمین [illegible] چه این فقیر حقیر معترف بقصور و تقصیر است
در جمع الحمد است و باز مخفی بر [illegible] رسی باشد که در کتاب حضرت شعیا که از انبیای بنی اسرائیل است واقعست دیدم دو کس را
که سوار بودند و روی زمین از نور ایشان [illegible] یکی سوار حمار بود و دیگری بر شتر چه ظاهر است که اول اشارت
بحضرت مسیح و دوم بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و باز واقعست در آن کتاب که دیدم راکب حمار را که جامه پوشیده از نور و راکب
شتر را که نور و ضیاء او مانند نور و ضیاء قمر بود و باز در کتاب زبور واقعست که نبی خواهد آمد که عربان و مردمان سبا او را جمع خواهند
و خون را در ملت او قیمتی خواهد بود و ظاهر است که این نیز منطبق بر حضرت محمد مصطفی زیرا که قتل نفس را دین مذهب آنحضرت
[illegible] خاصه و باز در زبور واقعست که خدا [illegible] واقع شدن [illegible] چه ظاهر است
این نیز منطبق بر نبوت آنحضرت است و باز در این کتاب واقعست که حضرت داود علیه السلم دعا نموده با آنکه خدایا بر انگیز
کسی را که صاحب شریعت بوده تعلیم مردمان نماید [illegible] ظاهر است بر صاحبان هوش و ادراک انطباق این کلام بر نبوت
آنحضرت [illegible] که [illegible] داود [illegible] وحی خبر داده بود با چیزی که نصاری درباره خدای مسیح
میگویند [illegible] خدای تعالی [illegible] نبی بعد از مسیح که راه [illegible] ظاهر گرداند که مسیح از جنس بشر
است [illegible] سلطنت [illegible] آنحضرت خواهد بود
و ظاهر است که این از علامات نبوتست و این نیز منطبق بر نبوت آنحضرت است و باز واقعست در زبور که حق تعالی ظاهر خواهد کرد

از صهیون

از صهیون محمود را [illegible] صهیون عبارتست از مکه و محمود کنایت از آنحضرت و اکلیل عبارتست از نبوت
است و باز واقعست که [illegible] که صلوات بر او فرستاده خواهد شد در هر وقتی و باز در چندین
موضع از کتاب انجیل [illegible] بشارت نبوت آنحضرت واقع است و تعبیر از او به فارقلیط شده است
چه در فصل [illegible] انجیل یوحنا مذکور است وصیت نمودن مسیح یاران خود را با که هر کسی که ایمان بمن آورده
باشد باید که کارهای آورد که من کردم بلکه بهتر از آنها چه من که روانه جانب [illegible] پس اگر شما دوست دارید
مرا باید که وصیت مرا حفظ کنید من که مسیح [illegible] از پدر خود خواهم نمود که فارقلیط را [illegible] فرستد تا با
شما تا ابد ثابت باشد [illegible] و مبالغه بسیار در این باب نمود و [illegible] که یکی از شاگردان مسیح بود
سؤال و تفتیش از او مینمود و مسیح مبالغه بسیار در نگاه داری وصیت خود مینمود تا فرمود که هر که دوست دار
من باشد باید که وصیت مرا حفظ نموده فراموش نکند و هر که دوست دار من نبوده باشد وصیت مرا حفظ نماید
و باز فرموده که [illegible] باشد [illegible] از جانب خود میگویم بلکه از جانب [illegible] که مرا بر شما فرستاده
است [illegible] و باز در فصل [illegible] انجیل واقعست که فارقلیط روح القدس است که [illegible]
خواهد نمود [illegible] و تعلیم جمیع چیزها بشما خواهد نمود و یاد خواهد داد جمیع چیزی که بشما گفته ام و بعد از آن
والسلم و یک بار مبالغه بشاگردان آورده که دلهای خود را روشن داشته تاریک نگردانید و باید که اطاعت نمایید چیزی
لطیفه قدسیه
که گفته ام شما را و بعد از آن مانند این سخنان درباره وصیت [illegible] فارقلیط بنهایت رسانیده متوجه ذکر احوال گردید
[illegible] حق شناس نخواهد بود که [illegible] در اینکه فارقلیط
کجا آورده به از چیزی که مسیح کجا آورده است [illegible] آنست که آنحضرت دعوت کبری و هدایت عظمی را در علم و عمل
و عملی بر وجهی ادا نمود که هیچ دقیقه باقی نماند [illegible] که واقف حقایق اسما و صفات کمال الهی غیر از آن حضرت کی نیست

واما آنکه اطلاق اب [illegible] بر حق تعالی در این عبارت واقع است باعتبار آنست که مبدء و فاعل است چنانکه عرف قدماء [illegible]

حکماء اشراق از عقل عاشر تعبیر باب مقدس [illegible] میکنند

بوده که تعبیر از مبدء به پدر مینموده‌اند و چون این عبارت بمتاخران و متعصبان نصاری رسید از غایت قصور حمل آن بر معنی نموده

اند که این جاهل حضرت حق منزه است [illegible]

کذب باآنچه در احادیث وارد است که حضرت حق سبحانه تعالی خطاب با آدم فرموده که وعزتی وجلالی لولا النبی

من ذریتک و لولاه لما خلقت الافلاک و چون خاتم انبیاء جامع بین الظاهر و الباطن است یعنی که [illegible] از

طرفین [illegible] قادح در کمال [illegible] باشد و این مرتبه بغایت عالیست و در وصف است که آیه کریمه انک لمن المرسلین

علی صراط مستقیم و استقم کما امرت اشارت باین مرتبه باشد [illegible] الست [illegible] حقایق و معارف

را در حق احکام ظاهر مطلق [illegible] سازد تا هرکس بقدر استعداد خود از آن بهره‌مند گردد لاجرم [illegible] آن [illegible] بیان احکام

بروجهی رفته که حقایق بلند و معارف ارجمند که هر حرفی نهایت مقامات و احوال باشد در آن مندرج است پس

حیثیت آنکه شریعت صورت ظرف آن حقیقت و ظاهر آن و حقیقت لباب شریعت و باطن آن بحکم اوتیت

جوامع الکلم واما آنکه فارقلیط که محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله بنام مسیح است اشارتست بشهادتی که در باره مسیح به رسالت

و راستی [illegible] آورده [illegible] باآنکه الحضرت مسیح [illegible] [illegible] الکل

واقعست که هرگاه فارقلیط از جانب خدا بیاید بشما [illegible] حقیقت [illegible] و شهادت [illegible] داد

[illegible] شما نیز شهادت دهید از جانب من از ابتدای حال که شما را اطلاع بآن نموده‌ام و بعد از مبالغه بسیار فرموده که [illegible]

حق را [illegible] تا آنکه من نروم فارقلیط نخواهد آمد و در آمدن او مصالح بسیار است [illegible] اوست که خلیفه عالم را بطرف [illegible] رساند

[illegible] حکم [illegible] آنکست که مردمان [illegible] ایمان نخواهند [illegible]

منتهی شد مضمون [illegible]

و در آیه کریمه رسول یأتی من بعدی اسمه احمد اشارتست بآنکه دلالت بر آنست که مسیح مردمانرا خبر از نبوت

آنحضرت داده چنانکه در انجیل مسطور است **لطیفه ملکوتیه فیها حسابات نورانیه** در بیان اسمای حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که در جمیع کتابهای آسمانیه و صحف انبیاء مذکور است اول آنکه بزبان

عبری [illegible] شده است دوم آنکه نقل شده است پس این لطیفه مشتمل بر دو صحیفه است **صحیفه اول**

در بیان اسمای آنحضرت باعتبار اول [illegible] **لمحة شمسیة فی کلمة شیثیة**

بدانکه در صحف شیث علیه السلام اسم آنحضرت طابشا است بطاء مهمله و الف و لام مکسوره و باء

مثناة من تحت و ثاء مثلثه و الف و معنی آن بسریانی بزرگ قدر باشد و سید بر همگان **لمحة ملکوتیة**

فی کلمة ادریسیة بدانکه در صحف حضرت ادریس که بزبان حکماء هرمس الهرامسه است اسم آنحضرت

[illegible] است بمیم مضمومه و شین معجمه و کاف مشدده [illegible] و حاء مهمله و معنی آن ستوده باشد پس

[illegible] بلغت آن کتاب محمود است پس [illegible] محمد باشد **لمحة الهیة فی کلمة ابراهیمیة** بدانکه در

صحف خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام اسم آنحضرت [illegible] است بیای موحده مکسوره و راء مهمله ساکنه

و کاف و یاء مثناة من تحت و طاء مهمله مفتوحه و الف و معنی او روشن روی است **لمحة قدوسیة**

فی کلمة موسویة بدانکه در صحف حضرت موسی کلیم الله که قبل از توریه بر او منزل شده اسم آنحضرت

اخرابا ست بهمزه مضمومه و خاء معجمه ساکنه و راء مهمله مفتوحه و الف و باء مثناة من تحت مفتوحه و الف

یعنی آخر پیغمبران [illegible] صحف [illegible] اسم آنحضرت به قاف مفتوحه و دال مهمله ساکنه

و میم مفتوحه و یاء مثناة من تحت مفتوحه و الف و معنی او سید آخر الزمان است **لمحة طوریة فی کلمة**

توراتیة بدانکه اسم آنحضرت [illegible] ماد ماد است بمیم مفتوحه و الف و دال مهمله یا بذال معجمه منونه است یعنی بزرگ

به رنگ بزرگی یا معنی پاک پاک **لمعة ملکیة فی کلمة داودیة** یعنی آنکه در زبور حضرت داود علیه السلام اسم آنحضرت
حمطایا است بحاء مهمله مفتوحه و میم ساکنه و یاء مثناة تحتانی مفتوحه و الف و طاء مهمله مفتوحه و الف
یعنی حامی حرم **لمعة قیومیة فی کلمة زکریاویة** یعنی آنکه در کتاب زکریا بن برخیا علیه السلام اسم آنحضرت
زربابیل است و این لفظ بزای معجمه مفتوحه است و راء مهمله ساکنه و باء موحده مفتوحه و الف
و یاء مثناة تحتانی و الف و لام ساکنه یعنی او آنست که بسیار ستایش یافته از خدای تعالی
لمعة ترقیة فی لطیفة حبقوقیة یعنی آنکه در کتاب حضرت حبقوق نبی علیه السلام اسم آنحضرت
[illegible] بهیا بیل بباء موحده مفتوحه و هاء ساکنه و یاء مثناة تحتانی مفتوحه و الف [illegible] و تغییر این
لفظ بلغت عبری آنست که خدای روشن کرد اینها اسمانها از نور آنحضرت **لمعة قدسیة**
فی کلمة عیسویة یعنی آنکه در انجیل مسیح علیه السلام اسم آنحضرت فارقلیطا است بفاء [illegible] مفتوحه و الف
و راء مهمله مکسوره و قاف ساکنه و لام مکسوره و یاء مثناة تحتانی ساکنه و طاء مهمله مفتوحه یعنی
فرق کننده میان حق و باطل **صحیفه دوم** در ذکر اسامی آنحضرت که در صحف انبیاء مسطور
و نقل بزبان عربی بر سبیل ترجمه شده است و در آن چند لمعه است **لمعة الهیة**
فی کلمة موسویة یعنی آنکه اسم آنحضرت بعنوان ترجمه در کتاب تورات [illegible] دو است **اول** [illegible]
یعنی خندان [illegible] و خوش خوی است اسم دوم در این کتاب بعنوان ترجمه [illegible] واقع شده
یعنی تبسم کننده و مهربان **دوم** طیب النفس بسکون فاء و مراد از نفس ذات است
یعنی ذات آنحضرت پاک است از همه معایب و پاکیزه از جمیع مثالب و بعضی بفتح فاء نقل
کرده اند و معنی آن پاکیزه نفس باشد و هر آینه نفسی که از نجاسات [illegible] نفس [illegible]

مسلک برهان که معجزات و خوارق عادات است و مراد از معجزه خارق عادت است و خارق عادت آنست که عادتها
مسلم وارند که این از طور عادات ایشان بیرون است ~~[illegible]~~ پس کسی که این امر از وصادر میشود اگر نفس
شریعت و صاحب احکام به روح انبیاء [illegible] و [illegible] آن [illegible] صاحب
شعبده است [illegible] و باز صدور آن امر از او موقوف بر وضع خاص و مکان خصوصی است و باز صدورش
موقوف بر آنست که دعوی نبوت نماید [illegible] و اگر نفسی صالح دارای کرامات و عامل بطاعات
اگر با صدور آن امر دعوی پیغمبری نکند و آن خارق عادت را معتقد خود در آن دعوی نیاید آن امر ولایت
و آن کس ولی و صاحب ولایت است و در عرف این را کرامات گویند و اگر همه دعوی پیغمبری میکند و اظهار آن امر خارق
عادت جهت گرداندن منکران و معارضان میکند پس آن امر خارق عادت معجزه و [illegible] و صاحبش پیغمبر است
~~[illegible] پیغمبری را از باده از یک معجزه در اثبات نبوت [illegible] کافی [illegible] این امر خارق عادت~~
~~پیغمبری را [illegible] که [illegible]~~ خارق عادت که در وقت دعوی نبوت خود [illegible] بطریق معارضه [illegible] نبوت
او بران ثابت میشود و دیگر خارق عادت موجب مزید اختصاص او است [illegible] شیوع از زبان [illegible] معجزه آنحضرت
که قرآن مجید است [illegible] ثابت شود [illegible] فی معجزات آنحضرت [illegible] بیان [illegible] یعنی آنکه آنحضرت امی بود
~~[illegible] کتابی [illegible] کرده بود [illegible] رائی و الی بود و با وجود این حالات منزه [illegible] کتاب و نزد~~
استادی نبود و بعد از آن دعوی نبوت [illegible] و مصدق این قرآن مجید را آورد که مشتمل بر حقایق و معارف
الهیه و دقایق مسائل حکمت و ذکر صفات ربوبیه بر وجه [illegible] مسالک است [illegible] قصص و اخبار انبیاء
از پیشینیان و آیندگان و اخبار از ضمایر مردمان از زمان [illegible] حکیم [illegible] آن که لوح محفوظ معارف ابدی و
ازلیست [illegible] سپاس الهی و صفات نامتناهی است از آن پایه برتر است که طبع بلند هر دانا [illegible] نظر

و این بر خلاف [illegible] کرامات و معجزات است ۱۲

[illegible]

صاعد معارج آن تواند شد و به بسیاری کند لفظ و معنی بر شرف غرف آن راه تواند یافت هکوم در

وحدت آنکه زیاده از هر رسالت که از آسمان نازل شده است و غواصان بحار معانی در آن دریای بی پایان

غوص کرده دُرَر معانی و مقاصد غرر معانی و فواید از آن بیرون آورده‌اند و هنوز گنجینه برون نیامده است چه وحدت

آنکه کمال این بلیغ نیست که به درجه لفظ و رتبه معنی نخستین رتبه سدرة المنتهای آن توان رسید

هجمو حدیث آیه را دلالت بر اعجاز است لطیفه اول کریمه وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ

به مانند آنکه عبارت از قرآن مجید است و اگر راجع به عبد ما باشد معنیش

آنست که اگر شما را شک باشد در آنکه قرآن را کریمه خود فرستادیم از جانب

باید که شما سوره از آن از مانند این بنده که کسی کتاب ننوشته و قصیده نگفته و در پیش استادی نبوده و مثل این محالات

بلاغت آیات به سرعت آورده جاوه رو و چون اینها مانند این آیات بینات نتوانند آوردن معلوم است پس

متعین شد که قرآن از حق تعالی بوده است نه از جانب و این دلیل پیدا و آشکار است

به آنکه از جانب کسی است که متصف به علم کامل و قدرت شامل و جمیع امور است که اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون

لطیفه دوم کریمه وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ

افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

لطیفه چهارم کریمه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا و از این دو آیه کریمه ظاهر است که ضمیر مثله راجع به قرآنست و چون بعضی از قرآن

بعضی دیگر از آنست پس دلالت بر آنست که ضمیر مثله در آیه اول راجع به قرآنست و بالجمله در این آیه خطاب

وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

به آنکه خلاف میان اهل علمای اسلام واقعست در آنکه

اعجاز از چه سبب است بعضی را اعتقاد آنکه در

آن اهل علمای فصاحت و بلاغت و بعضی را

اعتقاد آنست که به اسلوب عجیب و نظم غریب

بدیع است و بعضی را اعتقاد آنست که مشتمل بر

علم غیب است و بعضی را اعتقاد آنست که صرفه

است و مراد از این آنست که حق تعالی قدرت

فصحا و بلغا را بازداشته است از آنکه مثل سوره

از قرآن مانند سوره کوثر و سوره عصر بیاورند

با وجود آنکه در قدرت ایشان مانند آن مثل این

سورها بود پس باز داشت ایشان را از آوردن مانند سوره

از قرآن دلالت بر آنکه از جانب حق تعالی است

تعالی است و این نزد اندرت بعد و نهایت سعادت

مخفی نماند که مانند این خلاف میان همه علمای اسلام است که اگر آن چه‌ها کسی شقاق خوبی بود و الیه الکلام که از ایشان

بکمال اعجاز معارضه قول به معارضه قول که محک و صیال منقول است که منقول است در نظر بصیرت آنست که جمیع اعجاز قرآنست

به آنکه ضمیر در مثله راجع

ایشان

باعث مذکور

رسالت عظمی است به آنکه خطاب آن کرده که قرآن نمیده که گر آن از جنس عمل آید و بعضی بار بعض در آورن با شناختن قرآنی

در فصاحت و بلاغت و تهذیب عبارات و اشتمال بر مسائل حکمت و دقایق فطرت و اخبار غیب و غیر آنکه مانند

مذکور کرده باشد پس ابتدای دست آمدن مثل این قرآن ندارند که به بعضی باشند چه کریمه الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ

يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ و بالجمله چون انبیاء علیهم السلام صاحب معجزات اند

پس ما تبرات ایشان از سایر مردمان در کمال ظهور و جلالت و معتبر صاحب جلال را در آن حال است چه منت

کالیه و معجزات آلیه به آنکه اثار غریب که در وقت ولادت الحضرت ظاهر شده و آن دو قسم است

قسم اول معجزات و آیات که متعلق به وجود شریف الحضرت بوده آنکه آمنه والده الحضرت روایت کرده

که من در ایام حمل سنگینی و زحمتی که زنان حامله را باشد اصلا در نیافتم و چون الحضرت متولد شد پاکیزه بود از خون

و پلیدی‌ها که اطفال را می باشد ختنه کرده و ناف بریده و چون الحضرت متولد شد در وقت وضع حمل جماعت زنان

دیدم که بر کسی ایشان ندیده بودم که پیش من حاضر شدند و چون متولد شد زبان بگشاد و در وقت بود لا اله الا الله

سفید آوردند از غیب و الحضرت را در آن پیچیدند و طشت و آفتابه از غیب حاضر کردند و الحضرت را غسل دادند و دیگر

غریب آیات بسیار است قسم دوم معجزات و آیاتی که وقت ولادت الحضرت ظاهر شده در اطراف عالم روایت کنند

آنکه چون الحضرت متولد شد نوری از رخسار او گشت که من قصرها و عمارتهای بلاد شام را دیدم و در همان ساعت

که الحضرت متولد شد آتشکده فارس که هزار سال بود که هرگز نمرده بود اطفا شد و گشت و دریاچه ساوه خشک

شد و کنگره‌های طاق کسری افتاد و دیگر غرایب آیات معجزات اما معجزات در وقت ولادت الحضرت بسیار است

را در وجه ضبط آن بگویم که معجزات الحضرت یا در ذات و صفات و وجود الحضرت یا در افعال و آثار نشانهای گرانی

لطایف اعجازیه کالنوار شعشعانیه

چند است که حق تعالی در ذات او خِلقتْ فرموده که از ظهور عادات خلقت سایر موجودات بیرونست یا گرامی
چند است که از جانب حق تعالی بدان مخصوص شده بعد از خلقت و آنچه در افعال آنحضرتست یا از باب تصرفات غریبه
است در مخلوقات و محل آن تصرف مخلوقات اند و آن مخلوقات یا قریب به وجدانیند یا جسمانی محض و روحانیات
که نه جسم جسمانی محضند یا ملک اند یا جن و جسمانیات یا فلکی است یا عنصری و فلکی یا جرم فلک است یا کوکب و عنصری
یا بسیط است یا مرکب و بسیط آتش و هوا و آب و خاکست و مرکب یا جمادات است یا نباتات و حیوانات یا انسان است
یا غیر انسان است اقسام موجودات حادثه که محل تصرف افعال آنحضرت شده اند و آنحضرت در تمامی این اقسام موجودات
تصرفات غریبه فرموده و در هر قسمی از این اقسام آنحضرت را معجزه است **قسم اول** معجزاتی که در ذات و صفات آنحضرت
واقع است بدین خلقت و این آنست که چند نوعست **نوع اول** خِلقت بدان قرار چنانست که آنحضرت نیکوترین
خلایق است از روی خُلق و آفرینش ترکیب قوامت و تناسب که از اطوار خلقت آدمی استدلال باخلاق محمود نمایند
اند و آنکه جمیع اعضای آنحضرت بنیکوترین وجهی مخلوق شده که دلالت میکند بر آنکه جمیع اخلاق آنحضرت در کمال نیکوئیست
و هیچکس از مخلوقات این صفت نبوده جابر بن سمره روایت کند که روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله همچو ماه و آفتاب
بوده و روی مبارکش مستدیر بود و از همه بهترین رویها است و جابر [illegible] روی مبارکش [illegible] بود و رنگ مبارکش سفید بود
و چشمهای مبارکش سیاه و مژگانش کشیده و موی بسیار بر پشت مبارکش نبود چون براه میرفت گویا از بالا به پستی آمدی و چون
نگاه میکرد بتمام بدن نگاه میکرد و میان هر دو شانه مهر نبوت بود و آنحضرت [illegible] جلابی و صادق ترین مردمان
بود در لهجه و سخن گفتن و خوشترین خلق بود و نرم سخن بود و با مردمان از همه کس بهتر زندگانی میفرمود هر که اول او را نگاه میکرد
مهابت در دل او کار میکرد و هر که با او اختلاط میکرد و میشناخت او را دوست میگرفت اینست اوصاف خلقت آنحضرت
که از آنها یاد کرده اند و همه دلالت بر آن میکند که آفرینش آنحضرت بوجهی بود که اکمل آفرینشها باشد و این معجزات خَلقی آنحضرتست

دیگر از جمله است که آنحضرت ختنه کرده متولد شده و ناف بریده و از جمله است آنکه شخص مبارک آنحضرت سایه نداشت
همچو سایه مردم و از آنجمله است آنکه مگس بر آنحضرت نمی نشست و از آنجمله است آنکه آنحضرت با مردمان چون راه میرفت
از همه کس یک سر و گردن بلندتر بود و از آنجمله است آنکه دل مبارک آنحضرت بخواب نمیرفت و این تمام از معجزات
خلقی آنحضرتست و اگر کسی نظر بصیرت باز کند و در این کرامات خلقی را شک ندارد بنبوت آنحضرت و [illegible] از فحوای کریمه
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ است **نوع دوم** اخلاق حمیده که آنحضرت بدان مخصوص بوده
و مجموعه اخلاق حمیده که در آن حضرت بر اکمل وجهی واقع شده از معجزات آنحضرتست **نوع سیم** شجاعت آنحضرت
که از طور عادت بیرونست چنانکه روایت کرده اند که در غزای احد بعد از آنکه لشکر اسلام شکسته بود آنحضرت زخم یافته و افتاده
همچنان به ثبات قدم جنگ بود که [illegible] برداشت او را از داد [illegible] کفار اشتغال نمود و کفار باز گشتند و بعد از شکست
فاحش حنین و تدارک نمود و [illegible] میدانند که این خارج از طور عادتست [illegible] غزای حنین که لشکر آنحضرت
دوازده هزار کس بود [illegible] و تمامی فرار نمودند مگر چند نفر [illegible] و آنحضرت ثابت شده و حمله نموده دشمن را دفع کرد و این
شجاعت از طور عادت بیرونست و از معجزات خلقی آنحضرتست **نوع چهارم** رعب که [illegible] از آنحضرت در
دل دشمنان می افتاده چنانکه در حدیث آمده که آنحضرت فرموده مرا یاری داده اند برعب که از دو ماهه راه در دل دشمنان
می افتاده و ازین میترسیدند و این هم از معجزات خُلقی است **قسم دوم** معجزاتی که از جانب حق بدان مخصوص شده است
و آن چند نوعست **نوع اول** اختصاص آنحضرت بمعجزه کلام چنانکه مذکور شد **نوع دوم** معراج چنانکه [illegible] مشهور است
[illegible] **نوع سیم** اخبار بامور غیبیه و آن از حصر بیرونست و این نیز از امور است که ذات آن سرور را از
حق تعالی بدان مخصوص شده و از معجزاتست و تفاصیل آن در احادیث آمده است اینست مجمل معجزات متعلقه بذات
و صفات آنحضرت که هر دو قسم آن مذکور شد **قسم سیم** معجزاتیکه از افعال آنحضرت ظاهر شده و محل تصرف آن گشت

و ذات مبارک آنحضرت بعد از خلقت صح

چنانکه در احادیث صحیح وارد شده است که ملائکه در جمیع غزوات آنحضرت حاضر شده اند و اما در روز غزای بدر جنگ کردند
و آن حاضر کردانیدن ملک جبال و ملک بحار و ملک زمین پس اینها از نوع فرشتگان محل تصرف آنحضرت اند قسم چهارم
معجزاتی که از افعال آنحضرت ظاهر شده و محل تصرف آن جن است چنانکه حق تعالی میفرماید قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ
نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ قسم پنجم در معجزاتی که از افعال آنحضرت ظاهر شده و محل تصرف آن آسمانست از آنجمله شق آن طرق
آسمانست در شب معراج قسم ششم در معجزات آنحضرت که محل تصرف آن کواکب است از آنجمله آنچه در حدیث
وارد شده که قریش در شب بدر در بطحای مکه از آنحضرت در خواست معجزه کرده اند پس انگشت مبارک اشارت
بماه نمود دو پاره شد و همچنین از آنحضرت بازگشتن آفتاب قسم هفتم معجزات آنحضرت که محل تصرف آن آتش است
که از بسایط عنصریاتست چنانکه مرویست که پیش از ولادت آنحضرت شیاطین عروج باسمان نموده خبر احوال میشنیده اند
و چون آنحضرت متولد شد بسبب شهاب شیاطین را میراندند که خبر آسمان را نشنوند و همچنین صاعقه آتش عامر را
بسوزانید چنانکه در حدیث وارد شده که عامر بن الطفیل که بزرگ بنی عامر بود با اربد ... آمده بود عامر با اربد
گفته بود که من محمد را بسخن مشغول میکنم تو از پس سر او در آی و او را بشمشیر بزن چون آنحضرت با عامر بسخن گفتن مشغول شد اربد
دست بشمشیر برآورد و نتوانست بیرون کشید بعد از آنکه آنحضرت ملاحظه نموده اربد را دید فرمود خدایا شر ایشانرا از من دور
ناگاه پیدا شد و اربد را بسوخت و بحسب اتفاق ...
گردان حق تعالی صاعقه در انداخت که هیچ ابر نبود قسم هشتم معجزات آنحضرت که محل تصرف آن هوا است هوا از بسایط
عنصریاتست چنانکه در حدیث وارد شده که آنحضرت بمدینه طیبه فرمودند هوای آن وبا ناک بود ... از هوای
آن شکایت کردند پس آنحضرت دعا فرمود بار خدایا هوای مدینه را ... گردان ... و باز در حدیث
وارد است که مردمان شکایت از قلت باران نمودند آنحضرت دعا فرمود در هوا ابری پیدا شد و باران بارید ...
از بسایط عنصریست قسم نهم در معجزات آنحضرت که محل تصرف آن آب که از بسایط عناصر است و این حالتست که

و این از معجزات آنحضرتست که
محل تصرف آن جن است

پس بچیل ار وصف انشود که بر گزیده ایست
که دوات زرین آفتاب بمداد ظهور رش
درسیه ولی خط ازادی گرفته و شق خامه
ماه بدستیاری بنانش انگشت ... از دوات
نیز در دل ... وصف جمالش ...
ادب رفعت جلالش جهل مرکب

اصحاب آنحضرت در غزا ... از تشنگی ... آنحضرت انگشت مبارک خود را بر روی ... آب ...
لشکر که از هزار بیش بودند از آن آب آشامیدند و مشکها را پر کردند و شتران آب دادند و این در حدیبیه ... واقع شد
قسم دهم معجزات آنحضرت که محل تصرف آن خاکست که از بسایط عناصر است و این اشارتست بآنکه در حدیث
وارد شده که چون آنحضرت بقصد هجرت مدینه بیرون آمد کفار قریش باطراف اعلام کرده بودند که هر کسی که آنحضرت
را پیدا کند صد شتر بدو دهند سراقه بن مالک که بزرگ بنی کنانه بود گفت من شنیدم که محمد از اطراف مکه
بیرون رفته بر اسب سوار شده متوجه آنحضرت شدم چون نزدیک شدم اشارت بزمین فرمود دست و پای
اسب ... فرو رفت ... آنحضرت ... خلاصی یافته باز
گردیدم و این از باب تصرف در عنصر خاکست قسم یازدهم معجزات آنحضرت که محل تصرف آن جمادات است از
مرکبات ... و این چند نوع است نوع اول جنبانیدن کوه چنانکه در حدیث وارد شده است که آنحضرت
با جمعی از اصحاب بالای کوه احد بودند و آن کوه بحرکت در آمد آنحضرت فرمود که ساکن شو که ... بالای تست نوع
دوم سلام کردن سنگ بآنحضرت چنانکه در حدیث وارد شده که آنحضرت فرمود که میشناسم سنگی را که در مکه بر من سلام
میکرد نوع سیم سخن در گفتن بره بریان چنانکه در حدیث وارد است که چون آنحضرت از غزای خیبر معاودت فرمود
زنی از یهود بره را بریان کرد و آنرا زهرآلود ساخت آنحضرت دست بدان ... کرد که تناول فرماید بره گفت یا رسول
الله از من مخور که من زهرآلودم نوع چهارم صدای حنانه چنانکه در حدیث وارد است که قبل از آنکه جهت آنحضرت منبر سازند
آنحضرت تکیه بر ستونی از چوب میزد و خطبه میخواند چون منبر ساختند آنحضرت ببالای منبر رفت آن ستون
باواز ناله در آمد ... آنحضرت ... آمد ... فرمود خطاب باو نمود که اگر خواهی
ترا در دنیا درختی سازم که ... و اگر خواهی ترا در بهشت درختی سازم آن ستون گفت بهشت اختیار کردم ...

نام او صنانه شد **قسم یازدهم** زیاده گردانیدن طعام وان در چند موضع واقع شد و از متواترات است چنانکه در حدیث
واقع شده که در غزای تبوک زاد لشکر تمام شده مردمان گرسنه شدند بعضی از صحابه بحضرت آن حضرت آمده
گفتند یا رسول الله اندک توشه مردمان مانده جمع آن نموده دعای برکت بر آن کن آن حضرت امر فرمود تا نطعی بگستردند
و هر کس که توشه داشته باشد بیاورد مردمان آمدند کسی یک کف خرما و کسی یک کف ذرت و دیگری پاره نان
می آوردند تا اندک چیزی از طعام جمع آمد آن حضرت دعای برکت بر آن طعام اندک فرمود بعد از آن اشارت
نمود که انبانها و ظرفهای طعام را از آن پر ساختند پس همه از آن طعام سیر شدند و زیاده باقی ماند و آن
سی هزار کس بودند بعد از آن فرمود که اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و مانند در باب زیادتی طعام به برکت
آن حضرت احادیث بسیار واقع است **قسم دوازدهم** معجزات آن حضرت که طلب تصرف آن بهایم است
بیانش آنست که ابن عباس روایت کند که اعرابی پیش آن حضرت آمده گفت با چه دانم که تو پیغمبری آن حضرت فرمود
که اگر من این شاخ درخت خرما را طلب کنم تو گواهی دهی که من رسول خدایم گفت آری آن حضرت شاخ را از درخت
خرما طلب کرد آن شاخ از درخت فرود آمد تا نزد آن حضرت بر زمین افتاد بعد از آن فرمود که باز گرد بجای
خود آن شاخ بجای خود باز گشت اعرابی مسلمان شد و مانند یعلی بن امیه ثقفی روایت کند که همراه حضرت
رسول صلعم بودیم در منزلی فرود آمدیم آن حضرت خواب کرد درختی آمد زمین را شکافته تا آن حضرت رسید و از جای خود روان شد
و زمین را شق میکرد تا نزد آن حضرت آمد بعد از آن بجای خود باز گشت چون آن حضرت بیدار شد با او گفتم پس
فرمود که این درختی بود که از پروردگار خود رخصت خواسته بود که بر رسول سلام کند و حق تعالی بدو او را
رخصت داده بود و امثال این بسیار است **قسم سیزدهم** معجزات آن حضرت که طلب تصرف آن حیوانات است
و آن چند نوع است **نوع اول** سخن گفتن گرگ چنانکه در حدیث وارد است که گرگی گوسفندی را از گله مردی شبان

گوسفند را از او باز ستد گرگ بر بالای تلی رفت و گفت روزی که خدای تعالی بمن داده از من باز میستانی
آن مرد گفت من هرگز همچو امروز حالی ندیدم که گرگ سخن گوید گرگ گفت عجب تر ازین آنکه مردی در میان
مدینه هست که خبر از حال آینده و گذشته میدهد آن مرد یهودی نزد آن حضرت آمد مسلمان شد **نوع دوم**
سخن گفتن شتر چنانکه در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلعم در راهی میرفت شتری آن حضرت را دید و آوازی
کرد و آن حضرت بایستاد و فرمود صاحب این شتر کیست مردی گفت این شتر منست آن حضرت فرمود
این شتر را بمن بفروش گفت ای [illegible] نمی فروشم این شتر از آن جماعتیست که چیزی غیر این شتر ندارند پیغمبر صلوات
الله علیه فرمود که این شتر شکایت کرد که کار بسیار میفرمایند و علف کم میدهند نیکویی کنید با این شتر **نوع سوم**
سخن گفتن سوسمار چنانکه در حدیث آمده که اعرابی نزد آن حضرت آمد و سوسماری در آستین داشت و آن سوسمار
را نزد آن حضرت بینداخت و گفت والله که من بتو ایمان نیارم تا آنزمان که این سوسمار گواهی دهد که تو پیغمبری
آن حضرت فرمود ای سوسمار من چه کسم سوسمار بزبان فصیح چنانکه همه کس شنیدند گفت تو محمد رسول خدایی پس
اعرابی ایمان آورد و درین باب سخن بسیار است **قسم چهاردهم** معجزات آن حضرت که طلب تصرف آن انسانست چنانکه
در حدیث آمده که در روز حجة الوداع طفلی نوزاییده نزد آن حضرت آوردند با طفل فرمود ای طفل من کیستم آن طفل
بزبان فصیح چنانکه همه کس شنیدند گفت تو محمد رسول خدایی و امثال مبارک الیمامه نام کردند و تصرفات آن حضرت
در انواع بسیار است و اظهار انواع آنکه دلهای مومنان را بنور ایمان منور فرمود کرامات و مقامات
مشرف بوده تا روز قیامت هر کرامتی که از اولیا و اصفیا ظاهر شود همه تصرف آن حضرت است در این
در بیان شرف آن حضرت و در آن چند شرف است **شرف اول** آنست که از جمیع انبیا [illegible] ثابت است
شرف دوم حق تعالی رد کننده مشرکان از آنکه طعنه بر آن حضرت میزدند و عیب مینمودند که انا لتارکوا آلهتنا لشاعر
کرده

لطایف عربیه — لطایف شرفیه کافار شرقیه صح

مجنون و رسول را شاعر مجنون میخواندند خدای تعالی رد کرد بر ایشان که بل جاء بالحق وصدق المرسلین
جای دیگر گفتند ام یقولون شاعر [illegible] در جواب ایشان فرمود که وما علمناه الشعر وما ینبغی له
شعر جای دیگر گفتند ان هذا الا افک افتراه حق تعالی فرمود در رد آن که ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر
لسان الذی یلحدون الیه [illegible] و در جمله این آیات دلالت است بر اشارت الحضرت از سایر انبیاء چه ایشان [illegible]
جواب این اعتراض را به ادای ایشان فرمودندی نه آنکه حق تعالی از جانب ایشان دفع اعتراض بر ایشان [illegible] نمودی
نوح را گفتند انا لنراک فی ضلال مبین جواب از پیش او در آمد که یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین
و همچنین در قصه هود علیه السلام که قوم او گفتند انا لنراک فی سفاهة هود در مقام جواب در آمد گفت یا قوم
لیس بی سفاهة و در قصه موسی فرعون او را گفت انی لاظنک یا موسی مسحورا موسی در جواب او گفت و ٩
انی لاظنک یا فرعون مثبورا و چون کافران نسبت جادوئی [illegible] نمودند که او مجنون است خدای تعالی جواب ایشان
باز داد و فرمود وما صاحبکم بمجنون شرف سیم آنکه حق تعالی در هر جائی که یاد [illegible] فضیلت که با انبیاء کرده [illegible]
در باره یوسف گفته است که هذا من فضل ربی و در قصه داود ولقد آتینا داود منا فضلا و بالجمله در باره جمیع پیغمبران
فضل تنها مذکور است الا که [illegible] و چون برسول صلعم رسید او را [illegible] وصف کرد که وکان فضل الله
علیک عظیما و در مقام دیگر فضل را به بزرگی ستوده که ان فضله کان علیک کبیرا شرف چهارم حق تعالی هر پیغمبری را
بطایفه مخصوص فرستاده چنانکه فرموده که انا ارسلنا نوحا الی قومه جای دیگر فرموده والی عاد اخاهم هودا والی
ثمود اخاهم صالحا والی مدین اخاهم شعیبا ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا وسلطان مبین الی فرعون وملائه
محمد صلعم [illegible] فرستاد که وما ارسلناک الا کافة للناس شرف پنجم خدای تعالی [illegible]
وانا له لحافظون [illegible] و بالجمله [illegible] اضافت کرده این فضیلت

[illegible] کتاب که بدیشان فرستاده نگاه داشتن [illegible] داده فرمود که بما استحفظوا من کتاب الله
یعنی حفظ را بدیشان باز گذاشت تغییر و تبدیل و تحریف بدان کتابها راه یافت اما در انجیل چنانکه در کتاب مفصل
[illegible] در مذهب نصاری [illegible] در کتاب لوامع [illegible] تغییر آن [illegible] اما
در توریه [illegible] تغییر [illegible]
تعالی [illegible] تغییر آن کتابها مذکور است که یحرفون الکلم عن مواضعه فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم
ثم یقولون هذا من عند الله [illegible] وما هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون شرف ششم دعوائی که پیغمبران را
نموده است [illegible] یا رب است چنانکه آدم فرموده که ربنا ظلمنا و نوح نیز گفته است که رب انی [illegible] رب لا تذر
علی الارض حق تعالی ادب دعا را الحضرت محمد صلعم بیاموخت [illegible] اما اول چنانکه فرموده است رب زدنی علما
رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و همچنین [illegible] دعا که هیچ یک انبیاء را نبوده است مثل اللهم مالک
الملک [illegible] قل اللهم فاطر السموات والارض [illegible]
[illegible]
[illegible] شرف هفتم حق تعالی [illegible]
[illegible] رب اشرح لی صدری [illegible] الم نشرح لک صدرک [illegible]
شرف هشتم [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ویضع عنهم اصرهم والاغلال

التي كانت عليهم و اين نيز از جهت كرامت آنحضرت است شرف نهم آنكه حق تعالى روزي آنحضرت را بركزيده قرين ملكه موجود
كردانيد كه بر لو كنت من الاعمال قل الانفال لله و الرسول سدس خمس لله خمسه و المنصوص مالحضرت كه دايم قرين ملك موجود
ساخت شرف دهم در سكنات از براى نصرت و يارى او فرشتكان كه بيايد كه بثلثة الاف من الملئكة و جاى ديكر بخمسة الاف
و جاى ديكر و انزل جنودا لم تروها و درحق ساير انبياء مشغول بود كه قتل داود جالوت و در بيان اس شرف يازدهم
آنحضرت را اختصاص بخطاب انا اعطيناك الكوثر و جاى ديكر بخطاب عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا و مقام محمود علامت
از شفاعت كبرى است كه اولين و آخرين ... انرا ... كه رسك برند شرف دوازدهم حق تعالى آنحضرت را
ملقب به القاب رحمة عالميان كرده ساخته كه وما ارسلناك الا رحمة للعالمين و اظهار نهاى مومنان بود بيان كرده و
و كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها يعنى شما بر كنار كوى از آتش بوديد رسول شما را از ان رهانيد خلاصى داد و اكر از
براى كافران داعى شده است و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم يعنى كافر را نكويد خداى تعالى كه شما را عذاب
كند درونى كه رسول ميان شما باشد و كافرانى كه در امت ماضيه بودند همه را عذاب رسيده چنانكه ميفرمايد فكلا اخذنا بذنبه
يعنى همه را بكناه خويشتن بكرفتيم بعضى را سنكباران و بعضى را بزلزله هلاك كرديم و بعضى را بزمين فرو برده و بعضى را باب
غرق كردانيديم و بعضى را مسخ ساختيم و كافران كه در عهد آنحضرت بودند هيچ يك عذاب نيافتند از جلالت منزلت و رتبت
آنحضرت شرف سيزدهم قال الله تعالى والنجم اذا هوى چون كافران كفتند كه محمد از هوى مى آيد دراكه ميفرمايد كه
خداى عز و جل قسم ياد كرد بنجم تا انكه فرمود ان هو الا وحى يوحى پس بيان قرب منزلت و نورتبت آنحضرت را نموده
كرد فكان قاب قوسين او ادنى و اين رتبت از خواص ان والا رتبت است شرف چهاردهم خداى حكم نموده
ابراهيم را ... تا باى عمل آنحضرت كه تهجد به نافله و نافله زياده بر فريضه است و حضرت ابراهيم را نيز بيادى باد فرمود
كه اذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن شرف چهاردهم آنست كه خداى تعالى جمله سعي اوامر نموده است بيان نموده بدو سالك آنحضرت

ايمن ببرورش يابند انفس و الطيب انفاس حوذه بود لمعة ملكوتية في
نعمة زبورية بدانكه در كتاب زبور حضرت داود عليه السلام اسم آنحضرت در سه
موضع واقع شد اول مقيم السنة يعني اقامت كننده مراسم سنت و بپاى دارنده لوازم آن
بعد از فترت و اين نام دعاء داود است عليه السلام كه اللهم ابعث لنا مقيم السنة بعد الفترة
دوم زاجر يعني راننده اهل نفاق سيم قاتل يعني كشنده ارباب كفر و نفاق در مزمار
صد و هشتم از مزامير داود كه هم مزمار زبور داود خوانند مذكور است كه يزجر و يقتل بعد له
لمعة ملكوتية في كلمة عيسوية بدانكه در انجيل حضرت مسيح عليه السلام آنحضرت
بيك نام كه روح حق است مذكور است ليكن در دو موضع از انجيل
اول در اول فصل سى و نهم انجيل يوحنا كه ميگويد اذا جاء الفارقليط
الذي ارسله اليكم من الاب روح الحق دوم در بيان اين فصل
كه و اذا جاء روح الحق ذاك لمعة نورية في كلمة
شعيائية بدانكه در كتاب حضرت شعياء عليه السلام نام آنحضرت
در سه موضع واقع است اول نور الله يعني روشنى كه اقتباس همه
انوار از وى باشد و حرب اطفاء و ظلمت انطفاء بدو راه نيابد قوله
وبه الله نور الله الذى لا يطفى دوم مظهر عدل يعنى آشكار كننده
داد دين الله از نوه رسم ستم و عناد قوله فيظهر في الامم عدلى سيم
موصى يعني وصيت كننده باكتاب خبر از ضمير قوله ...

لی ذلک الکتاب ریب فیه بالوصایا جهادم یحیی یعنی زنده کننده دلها
شهداء ایمان و روح عرفان قوله و یحیی القلوب الغلف ششم
راکب الجمل یعنی سوار شونده بشتر قوله راکب الجمل صورت
بقوله بابل و جای دیگر درهمین کتاب میفرماید که دو سوار دیدم که زمین
از پرتو جمال ایشان منور شد احدهما علی الحمار والآخر علی الجمل راکب
حمار حضرت مسیح و راکب جمل محمد مصطفی صلی الله علیهما است هم در کلام حضرت
شعیا وارد است که قوم خود را میگوید که من صورت راکب بعیر
را صورت سنی دیدم درخشنده تر از ماه تابان لمعة شعشعانیة

فی کلمة دانیالیة بدانکه در کتاب حضرت دانیال
علیه السلام اسم آنحضرت بکیست وان راکب سحاب است قوله
رایت علی سحاب السماء کهیئة انسان جاء فانتهی الی العتیق تفسیرش
آنست که انسانی راکب سحاب بود تا اخر زمان است و مراد از بیان علو رتبه آنحضرت
هم ظاهر بیان بالای ابر را از جهت بلند تصور نموده اند و شعرا عالی بیان مکان بزرگان رفیع القدر را
فوق الغمام تعبیر نموده اند پس در کتاب دانیال نسبت باو عوام رفعت درجه آنحضرت را به ابر درجه
تصویر نموده است لمعة احدیة فی کلمة حبقوقیة بدانکه در کتاب حبقوق نبی اسم آنحضرت احمد است چنانکه مذکور گردید

مسلا

و شریعت او تا روز قیامت حاکم گردید سیوم شانزدهم آنست که حق تعالی امت آنحضرت را بهترین امتها خوانده است
که کنتم خیر امة و چون امت آنحضرت بهتر از سایر امتان باشند پس آنحضرت بهتر از سایر انبیا خواهد بود اما آنکه این خاصیت
امت آنحضرت بسبب او است آنست که امتان هر عصری اگر موصوف بصفتی باشند امتان او را موصوف بآن صفت
گردانید که و من قوم موسی امة یهدون بالحق سیوم هفدهم آنست که حق تعالی امتان آنحضرت را عقلا و اصحاب خرد
گردانید و ظاهر است که امت آنحضرت عاقل ترین امت بوده اند قال الله تعالی فاتقون یا اولی الالباب و چون دیگر
انتهای بعضی پیشینیان گردانی که قوم موسی از مرغ بریان و ترنجبین که فرستاده ایشان میکنند ما بر یک خورش صبر
نکنیم ما را پیاز و سیر و عدس می باید حق تعالی نادانی ایشان را باز نموده نسبت جهالت بایشان داده است فقال انکم تجهلون
و باز موسی بعضی عمالقه شد قوم گفتند که اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون گفتند تو و خدای تو متوجه شده
مقاتلت با ایشان کنید که ما اینجا نشسته ایم و مانند این سخنان از امتان محمد مصطفی بظهور نرسیده بلکه چون آنحضرت
خواست که بغزا رود صحابه گفتند یا رسول الله ما چون آن نگوییم که قوم موسی گفتند که تو و خدای تو متوجه کافران گردید با ایشان
جدال کنید که ما اینجا نشسته ایم سیوم هیجدهم آنست که آنحضرت را اختصاص بهایکه باز بود حاصل فرموده است که رفعنا
لک ذکرک یعنی ذکر ترا بلند ساختم هر جا که نام من یاد کنند نام تو که همراه آن پیوسته بود سیوم نوزدهم آنست که حق تعالی قرآن را
که بآنحضرت فرستاد مخصوص بنامهایی گردانید که کتب بهای متقدم را نبود و قرآن کتاب هدی و رحمة و نور و فرقان و شفا
و ذکر و تبیان و حبل و عهد و حکم و ملی و مهیمن و صراط مستقیم و مصحف و تذکره و بیان و بلاغ و بشری و موعظه و مبارک
و چون کتب پیشینیان را یاد کرده فرموده ان هذا لفی الصحف الاولی و باز فرموده و اتینا داود زبورا و باز فرموده انا انزلنا التوریة
فیها هدی و نور یک نام با دو نام بیش یاد نکرده و چندین نام قرآن را ذکر کرده که در آنها دلالت بر جلالت قدر آنست و جلالت آن
دلالت بر جلالت قدر آنحضرت دارد و نظایر این بسیار است اکتفا ببعضی از اینها شد

واصل السؤال

در بیان حقیقت ذات امام

ازلها

بدانکه در بیان [illegible] مسئله است که تعبیر از [illegible] [illegible]

[illegible] سؤال اول سؤال از شناخت و معرفت [illegible] امام [illegible]

[illegible] آنست که امام [illegible]

که او در ریاست عامه در دین و دنیا بخلافت و نیابت رسول است سؤال دوم سؤال از وجود امامست باینکه امام [illegible]

[illegible] این که [illegible] در آن از جواز خالی بودن زمان از امام یا امتناع آن بدانکه دلیل عقلی که اقتضاء

وجود امام نماید اقتضاء امتناع خلو زمان از تکلیف است و بعد آن [illegible] در هر زمان لطف است و لطف بر خدا واجب

پس [illegible] امام در هر زمان واجب [illegible] احکام [illegible] حکم [illegible] خواه حکماء مشاء و خواه حکماء اشراق چنانچه شیخ

ابوعلی در شفا و شیخ سهروردی در حکمت اشراق گفته است که لا یخلو العالم عنه و هو الذی سماه الحکماء القطب فله الریاسة

وان کان فی غایة الخمول وان کانت السیاسة بیده کان الزمان نورانیا و اذا خلا الزمان عن مدبر الهی کانت الظلمات

غالبة ترجمه اش آنست که عالم خالی از امام و خلیفه نتواند بود و ارباب مکاشفه او را قطب گویند و سروری و اختیار در دین

و دنیا از آن ایشان نیز عند الله است اگر چه این شخص موصوف بامامت از کنج نشینان زاویه خمول بوده ظاهرا ممنوع از تصرف

باشد و اگر سیاست [illegible] باشد زمانه نورانی [illegible]

و حکمت [illegible] ظلمات غالب بوده روی زمین تاریک [illegible] باشد [illegible] در موضع دیگر

از این کتاب گفته است که بل العالم ما خلا قط عن الحکمة ومن شخص قائم بها وهو خلیفة الله فی ارضه وهکذا یکون مادامت السموات والارض

و در شرح فصوص مذکور است که فلا یزال العالم محفوظا مادام فیه هذا الانسان الکامل [illegible] ظاهر بصورة [illegible] مستخلفه فی حفظ [illegible] الله

والله یحفظ صور خلقه فی العالم [illegible] فانه طلسم الحفظ [illegible] مظهر [illegible] الاسمائیة [illegible] ظهور تاثیرات اسمائه فیها [illegible]

عبارات [illegible] حکماء و ارباب ریاضات [illegible] که دلالت صریح دارند باینکه زمان خالی از وجود امام نتواند بود

مطلب

که امام [illegible]

اسباب الکائنات

لطایف ربانیه

مقالت اول

لطیفه قدسیه فی قصة آدمیه

شبهه اول

شبهه دوم

لطایف ربانیه فی دفع شبهات شیطانیه بدانکه از مقدمات سابقه ظاهر گردید وجوب عصمت انبیاء

علیهم السلام سزاوار آنست که متصدی دفع شبهه شده باشد در اینکه انبیاء را خطا جایز است شبهه خواه انبیاء ما

تقدم و خواه نبی خاتم علیه و آله السلام [illegible] مشتمل بر دو مقالات است **مقالت اول** در بیان عصمت انبیاء ماتقدم و دفع شبهه

مخالفان و در این مقصد [illegible] لطیفه است **لطیفه قدسیه فی قصة آدمیة** بدانکه آیاتی که مخالفان استدلال از آنها بر عدم عصمت

حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام نموده اند هفت [illegible] مشتمل بر هفت شبهه است **شبهه اول** وعصی آدم ربه وجه استدلال

اهل خلاف از این آیه آنست که نسبت عصیان با حضرت داده شده است خصوصا که متاکد بنوعی که گمراهی شده

[illegible] از کتاب [illegible] ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم و وعید باتش [illegible] باشد که از کبیره [illegible]

این شبهه آنست که نهی بر دو قسم است تحریمی و تنزیهی و جواب آنکه نهی [illegible] از تناول آن شجره نهی تنزیهی باشد

[illegible] متعلق بچیزی شده که ترک آن اولی است از فعلش گاه باشد که [illegible] فاعل او را عاصی گویند در

[illegible] که [illegible] ترکش اولی است کرده و اما عصیانی که سبب وعید است فعل حرام یا ترک واجب **شبهه**

دوم [illegible] فغوی است وجه استدلال آنست که غوایه [illegible] است زیرا که عبارتست از پیروی شیطان بدلالة [illegible] من اتبعک

من الغاوین جواب این شبهه آنست که غوایه [illegible] معنی آمده است اول گمراهی دوم [illegible] رشد یا سیم زیان کاری و خائب

گردیدن و مراد از غوایه در این آیه [illegible] معنی سیم باشد چه ظاهر است که اگر ترک خوردن از آن شجره مینمود مستحق ثواب [illegible] بود و حال

از آن تناول نمود زیان کار گردید [illegible] که [illegible] ترک تناول از آن شجره [illegible] باید گردید [illegible] معنی است قول

شاعر که فمن یلق خیرا یحمد الناس امره ومن یغو لا یعدم علی الغی لائما [illegible] که مراد از [illegible] معنی اول باشد [illegible]

که در عبارت [illegible] عصیان [illegible] آدم [illegible] زیان کار گردید [illegible]

[illegible] که [illegible] ترک [illegible] والحمد لله [illegible]

و که سوی این قول کفته حق تعالی در قصه آدم علیه السلام است که فلما اتاهما صالحا جعلا له شرکاء از بالا تا فلم یشرک آدم
و لا حواء و اما شرک اولاد ایشان شبهه سیم آنست که نزع لباس و خلع آن و بیرون کردن آدم و حوا از جنت عقوبت بوده
است چنانکه ... فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سوآتهما یا آنکه دیگر
در موضع دیگر که فاخرجهما مما کانا فیه جواب این شبهه آنست که وقوع نزع لباس و خروج از جنت جائز که از روی
عتاب بظهور رسیده باشد چه عقوبت عبارتست از ضرر و المی که بر سبیل استخفاف و اهانت باشد و وقوع
این ضرر بر سبیل استخفاف ممنوعست و آیه کریمه فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من
سوآتهما را دلالت بر آن نیست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و همچنین قیاس آیه کریمه فاخرجهما مما کانا فیه
را دلالت حاصل است که مصلحت حال ایشان بعد از تناول از شجره بیرون رفتن از جنت باشد چنانکه مصلحت حال
ایشان پیش از تناول از آن شجره باقی بودن در جنت بود و همچنین قیاس نزع لباس شبهه چهارم آیه کریمه فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم و همچنین آیه ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی وجه
استدلال این آیه و آن آیه آنست که توبه نمی باشد مگر از معصیت زیرا که توبه عبارتست از ندامت بر معصیت
و عزم بر نکردن آن و قبول توبه از حق تعالی عبارتست از آمرزش و کذشتن از گناه تایب جواب این شبهه
آنست که توبه بر دو نوعست توبه عوام و توبه خواص اول عبارتست از آنچه که مستدل فهمیده است و دوم بر چند
وجه است اول آنست که ... بر سبیل انقطاع از ما سوای حق تعالی و رجوع با وی اگر سابقه معصیت
و گناهی نبود و وجه حسن آن استحقاق ثوابست دوم عبارتست از ترک اولی نه ترک واجب و لهذا قیل حسنات
الابرار سیئات المقربین و سیم عبارتست از اخطار معصیت در خاطر و اشتغال بغیر باری تعالی و در جمیع این اقسام
توبه را دلالت بر صدور معصیت نیست شبهه پنجم آیه کریمه الم انهکما عن تلکما الشجره ...

وجه استدلال آنست که نهی حق تعالی متعلق از نزدیکی بآن شجره و نهست با آنکه مرتکب تناول از آن گردید جواب این شبهه
آنست که این نهی از روی تنزیه است نه تحریم شبهه ششم فتکونا من الظالمین وجه استدلال آنست که نزدیکی بآن شجره ظلم
شمرده است چنانکه خود اعتراف ... است که ربنا ظلمنا انفسنا و ظلم خواه بر نفس خود و خواه بر غیر ذنب و معصیت
است جواب این شبهه آنست که ظلم عبارتست از وضع چیزی در غیر محل خود چنانکه عدالت عبارتست از وضع
چیزی در محل خود فلاجرم پس ظلم چنانکه شامل ارتکاب حرامست شامل ارتکاب مکروهست ... و ظلم با معنی معصیت و گناه را
لازم نمی دارد و باز ظلم بمعنی نقص آمده است چنانکه در کریمه و لم تظلم منه شیئا یعنی ناقص نگردانید از آن چیزی را باعتبار تلک
جائز است که ظلم در کریمه فتکونا من الظالمین یعنی نقص حظ ثواب باشد و همچنین در کریمه ربنا ظلمنا انفسنا و این سخن
معصیت نیست شبهه هفتم آیه هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها
حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا
جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عما یشرکون وجه شبهه اهل خلاف این آیه آنست که نفس واحده در این
کریمه آدمست و حوا است که از وی مخلوق شده است و این ضمایر در این آیه راجع بایشان اند پس باید که ضمیر جعلا بایشان
ضمیر جعلا له شرکاء عاید باشد خلاصه لازم آید که نسبت شرک بآدم و حوا کرده ... جواب این شبهه
آنست که ضمیر منصوب در کریمه جعلا له شرکاء راجع بآدم و حوا نیست بلکه صلح بروان و زنان از
اولاد ایشانست اگر چه ضمایر باقی راجع بایشان ... آنست که چون حق تعالی آدم و حوا را فرزند
صالحی که آرزوی او داشتند ارزانی داشت ... اولاد ایشان مشرک شدند
و موید این تاویل تعالی عما یشرکون است چه اشاره است بلکه دلالت دارد که مراد از ضمیر تثنیه در کریمه جعلا ذکور و اناث
است و لیکن تفکیک ضمیر در قرآن مجید و کلام فصحا بسیار است اگر گویند که حکم به ضمیر راجع ... باشد
جعلا

کریمتان که کسیان ... وساق ... را ارائه نیست بر آن مثل کریمه ولا بوبه السدس وکریمه توارت بالحجاب وحال آنکه ذکر بیت
در اول را آفتاب در آن ... تحت ذکر یافته است وهمچنین شعر فصحاء عرب مثل لو کنت ... یعنی الذراعین
البتی ... اذا خرجت یدها وساق بها القصد وحال آنکه نفس که مرجع ضمیر مذکور بها است قبل از آن مذکور نیست یافته است ... ببینند
گفته شیخ که ...
لطیفه قدسیه فی قصه نوحیه بدانکه کافانا در قصه نوح دو شبهه است شبهه اول در کریمه رب ان ابنی من اهلی ...
در جواب حق تعالی که انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح وجه شبهه آنست که این آیه ... نوح علیه السلام کاذب
در جواب الهم
در گفته خود است که پسر من از اهل منست بشهادت الله حق تعالی فرموده است که انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح جواب این
شبهه به لطیفه است لطیفه اول آنست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که انه لم یکن من صلبه بل کان
ابن امرأته الا انه لاختلاطه بابائه داخل بینه اطلق علیه اسم الابن کما ان ابلیس لاختلاطه بالملائکة اطلق علیه اسم الملک ...
... وقرینه این حدیث آنست که آنحضرت حضرت نوح فرمود که آن پسر من از اهل منست ونفرمود که پسر من ... منست
لطیفه دوم ... که ... آن پسر ... باشد ... حق تعالی نفی فرزندی او نمود ... این بود که از
اهل دیار است که وعده نجات دادن ایشان داده بود ... در کریمه قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلک الا من سبق
علیه القول وحق تعالی استثنی از اهل او نموده است که الا من سبق علیه القول یعنی مگر آنکه اراده هلاکت او بغرق کردانیدن شده
باشد ومؤید این تاویل آنست که گفته نوح علیه السلام است که ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق ... منافات میان آنکه
پسر از اهل منست ومیان گفته حق تعالی که انه لیس من اهلک هیچ وجه نیست زیرا که معنی در این قول آنست که از اهل نجات نیست
ومثبت در اول مطلق اهل است ومنافات میانه اثبات مطلق ونفی خاص نیست لطیفه سوم آنست که مراد بآنکه انه لیس
از اهل تو آنست که نیست
اهلک ... نیست از اهل ... ولغت ... زیرا که کافر است ودکر ... اهل ... بیرون کرده است
بشهادت تعلیلی که در کریمه انه عمل غیر صالح واقعست ... آنست که سوال نوح ... از دو وجه است

پس جواب این شبهه بدو وجه است اول آنکه
اما ... ذکر اولاد آدم در کریمه هو الذی خلقکم
شده است وظاهر است که مراد از ...
جمیع الذی جمیع اولاد آدم از مردان وزنان است دوم
... اگر ... نظر از ... کردارش دیگران ... هم
گردیم که صح

لطیفه قدسیه فی قصه نوحیه
شبهه اول

لطیفه اول

لطیفه دوم

داده بود باشد

لطیفه سوم

شبهه ...

شبهه دوم

ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون وجه شبهه آنست که از این آیه دلالت بر آنکه حق تعالی حضرت ابراهیم نسبت خلق
اعمال بنده کان خصوصا ساختن بت را بخدای تعالی داده است وحال آنکه بنا بر مذهب امامیه ومعتزله که قایل بعصمت
انبیا علیهم السلام اند این نسبت غلط است اما جواب این شبهه آنست که مراد از کلمه ما در کریمه ما تنحتون عبارتست از
معمول که جرم جمادی است خواه از طلا وخواه از نقره وخواه از چوب وخواه از مس باشد وظاهر است که ایجاد حق
تعالی است اگر چه ساختن آن از جمله بندگان باشد لطیفه ربوبیه فی قصة یعقوبیة در قصه یعقوب نبی که
بنا اسم علیهم السلام است ودر این سه شبهه است شبهه اول آنست که حضرت یعقوب یوسف را به بسیار برادران
تفضیل در محبت وتقرب داد تا موجب این شد که حسد در میان او وبرادران در افتاد تا که برادران نسبت
ضلالت بآن حضرت داده گفته اند چنانکه حق تعالی از آن یاد نموده که لیوسف واخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة ان ابانا لفی ضلال مبین یعنی یوسف
ومسما دوست تر از ما به پدر ماست وحال آنکه ما جمعی از دیگر فلاحیم بدرستی که پدر ما در گمراهی ظاهر است اما جواب این شبهه آنست
که حق آنحضرت یعقوب در جبین آن ... نور ... آلهی ... دیده بود لهذا او را دوست ... او زیاده میبود ونسبت ضلالت دادن
بآن ضلالت گمراهی است ... از این جهت هیچ وصف دین ندارد وبالجمله حب فی الله وبغض فی الله از صفات
کاملست پس آنکه او را در آن مرتبه دوست نداشتن ... شبهه دوم آنست که چون یعقوب را خوف
از برادران یوسف درباره یوسف بود ... او را با ایشان رفتن ... واما دلیل بر آنکه آنحضرت را خوف
درین باب بود کریمه اخاف ان یاکله الذئب وانتم عنه غافلون واما جواب این شبهه ظاهر است ... که
خوف آنحضرت از خوردن گرگ است ... ودر وقتی که برادران او از آن غافل باشند شبهه سوم آنست که برادران را نسبت
حضرت یعقوب نسبت ... دادند که او تصدیق ادعای ایشان ... که ... گفتند ... چنانکه ظاهر کریمه وما
انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین است اما جواب این شبهه آنست که گمان برادران یوسف در نسبت دادن ...

درباره ایشان بحضرت یوسف داهن صح

کان دروغ گویی ایشان با اینکه راست گویان باشند نیز مستلزم آنست که آنحضرت را این حال باشد

رو باز جایز است که چون حضرت یعقوب را دروغ گویی ایشان درباره آنچه خبر از خوردن گرگ یوسف را

داده بود ظاهر شده چه پس ایشان با اینکه در گفته دیگر راست گفتار باشند در مومن این گفته دروغگوی بر

می آید آمده صح شبهه چهارم آنست که حضرت یعقوب زیاده از اندوه و حزن نمود تا که دیده های او سفید گردید چنانکه

ظاهر از کریمه وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ است و باید که انبیا صابر در مصائب و بلایا باشند جواب

این شبهه آنست که آنحضرت چون یعقوب صح [illegible] نزدیک و علو درجه و رتبه حضرت یوسف را دیده بود [illegible]

[illegible] و بعد از آن مفقود گردید بر نحوی که جزم بر هلاکت او نداشت تا بهر ما پس از رد

کردد و امارت حیات او را نمیدید تا امید وار از رسیده صح فلا جرم در میانه امید و ناامیدی گرفتار بوده بر این

احوال میگذرانید و گاه باشد که اندوه و حزن کسی را روی دهد که قدرت بر دفع آن نداشته باشد

و همچنین مالک نفس خود نشده اند بود فلهذا حق تعالی از آن منع نفرمود و اگر چه از طبائع روی صح نمودن و نوحه کردن

منع نمود و مانند اینها از آنحضرت بظهور نیامده بار صبر آنحضرت منع نفس خود و بذل جهد در صبر نیکو نمود که آنچه

از او بسمت ظهور آمد [illegible] مانند قطره از گریه بپایان بود شبهه پنجم آنست که حضرت یعقوب چون که

خواب حضرت یوسف را شنیده بود که یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیده که سجده کنان مر او را اورده

[illegible] باید که اول قطعی از آن خواب بهم رسیده باشد

و الا لازم آید که خواب پیغمبران خطا تواند بود جواب از این شبهه [illegible]

[illegible]

[illegible] آنست که لازم [illegible] راست خواب لازم ندارد که از اول یکی تعبیر باشد

تا که اول تا از و حاصل آید چه جایز است که یک خواب را تعبیرات بسیار باشد [illegible]

[illegible] پس [illegible] از جمله آن تعبیرات حاصل نباید رو باز

جایز است که با حصول امید واری او حزن و اندوه از طول مفارقت [illegible] داده باشد

لطیفه ملکوتیه فی قصه یوسفیه درباره حضرت یوسف فالحال ده شبهه است شبهه اول آنست که نبی را روا نیست

[illegible] است صبر یوسف بر مشقت عبودیت و عدم انکار آن روا باشد جواب از این شبهه آنحضرت

چندین لطیفه است لطیفه اول آنست که منع نیست که حق تعالی او را بکتمان از [illegible]

بر مشقت عبودیت نموده باشد از جهت برفعت رتبه و علو رتبه چنانکه ابراهیم را به آتش نمود و امتحان

[illegible] امتحان نمود لطیفه دوم آنست که جایز است که ترک اظهار حال خود اولی بر ان شریعت

باشد فلهذا صبر ضد بر بند که خود نمود لطیفه سیم جایز که اظهار حال خود برای ایشان کرده باشد در آنچه بنده

نیست و ایشان تصدیق او نمود باشند لطیفه چهارم جایز که در آن وقت نبی نباشد و بر نفس خود از اظهار

حال خود ترسیده باشد لطیفه پنجم جایز که بر تقدیری که در آن وقت نبی باشد جایز که کتمان حال خود

نمود از خوف قتل بنده باشد صبر بر عبودیت و بندگی کرده باشد [illegible]

و این جواب [illegible] ظاهر است که نبی از برای [illegible] مبعوث است پس اگر جایز باشد

[illegible] کتمان حال خود از بیم و خوف [illegible] باید که هیچ نبی اظهار نبوت خود ننماید

[illegible] شبهه دوم آنست که حضرت یوسف قصد زلیخا نمود و قصد معصیت است چنانکه

ظاهر از کریمه وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ است جواب از این شبهه آنست که کلام هم بها جزای

لولا ان رای برهان ربه است یعنی اگر یوسف برهان رب خود را که عبارت از عصمت نمی دید هر آینه قصد زلیخا میکرد و

حاصل کلام آنست که زلیخا قصد یوسف کرد واما یوسف اگر عصمت نمی داشت قصد زلیخا مینمود لیکن چون
عصمت داشت قصد او ننمود وجاری مجرای این کلام آنست که کنتُ هلکتُ لولا ان تدارکتک سؤال
اگر گویند که تقدیم جواب لولا بر لولا جایز نیست وباز جواب لولا باکله لا است چنانکه در کریمه لولا انّه
کان من المسبّحین للبث فی بطنه است جواب اما اول ~~[illegible]~~
~~که اما الاول انه لا یجوز تقدیم جواب لولا علیه~~ اما از شبهه اول آنست که تقدیم جواب لولا بر لولا جایز است چنانکه در
کریمه ان کادت لتبدی به لولا ان ربطنا علی قلبها است چه ظاهر است که اگر آن مقدم جواب لولا باشد
هر آینه ~~[illegible]~~ حاجت بتقدیر جواب جواهد بود و هرگاه تعارض میان اینکه جواب لولا محذوف باشد
و میان اینکه مقدم مقیم اولی از حذفست واگر تسلیم کنیم روا نبودن تقدیم جواب لولا را بر لولا هم گوییم
~~[illegible]~~ که این کلام در قوه لولا ان رای برهان ربه تم بها است واما لولا موخر مفسر لولا
مقدمست چنانکه در کریمه وان احد من المشرکین استجارک و علامه رازی اینست ره در کتاب اربعین
جواب کرده است که اما الاول انه لا یجوز تقدیم جواب لولا علیه والدلیل علیه قوله تعالی ان کادت لتبدی به
لولا ان ربطنا علی قلبها فلو لم یجعل المقدم جواب لولا لکان جوابها محذوفا واذا وقع التعارض بین ان یکون
جوابها محذوفا وبین ان یکون مقدما کان التقدیم اولی من الحذف واما از شبهه دوم آنست که اگر جواب
باشند که جواب لولا نمی باشد ~~[illegible]~~ بلام مطلقا پس ممنوع است واگر خواسته باشند که گاه بی
بالام نیست مسلم است لیکن فایده از بهر ایشان ومعرفت ادب ایشان ندارد شبهه سیم گفته یوسف علیه السلام است
وما ابرّئ نفسی انّ النفس لامّارة بالسوء چه ظاهر این کریمه آنست که او را گناهی بوده است اما جواب
از این شبهه آنست که آنچه یوسف نفس خود را از آن بری ناساخته است میل طبیعی است نه عزم بر معصیت پس این آیه دلالت ندارد

بر آنکه او را گناهی بوده است این جواب بتقدیری است که این گفته یوسف باشد واما بتقدیری که گفته زلیخا باشد
چنانکه جماعتی از مفسران گفته اند خصوصا ابو علی جبایی شیخ معتزلی ندارد و استدلال بر این آنست که این کلام متصل بکلامیست که از زلیخا محکی است چه
~~[illegible]~~ است که وقالت امرأة العزیز الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه وانّه لمن الصادقین
ذلک لیعلم انّی لم اخنه بالغیب وانّ الله لا یهدی کید الخائنین وما ابرّئ نفسی شبهه رابعه
گفته اند آنست که حبس یوسف معصیت بوده است ~~و زندان [illegible] پس چگونه [illegible]~~ دوست داشته
است پس چگونه روا بود دوست داری آن چنانکه ظاهر کریمه قال ربّ السجن احبّ الیّ مما یدعوننی الیه است
چه ظاهر است که محبت معصیت معصیت است وجواب این شبهه بدو وجه است اول آنست که از احبّ مراد از
احبّ زیادتی خفت وسهولتست نه محبت واین جاری مجرای آنست که کسی را کراهت از دو فعل باشد ولیکن
احدهما نظر باو آسان تر بود پس رواست که گوید هذا احبّ الیّ وجه دوم آنست که مطلوب اراده توطین نفس
و صبر بر [illegible] زندان گناه است باینکه آن آسان تر از مواقعت معصیت است و اسم صیغه افعل تفضیل
در مانند این مواقع مجرد از معنی تفضیل است پس لازم ندارد که او را محبت در معصیت الخ باو دوست میکنند باشد
واین مثل خیر است که در کریمه أذلک خیرٌ ام جنة الخلد التی وعد المتقون وظاهر است که خیر در عذاب بهیچ
وجه نیست شبهه پنجم آنست که حضرت یوسف [illegible] را چگونه روا بوده است که طلب اعانت و یاری
از غیر باری تعالی نماید در بیرون آمدن از زندان چنانکه ظاهر کریمه ~~[illegible]~~ اذکرنی عند ربک
است تا آنکه وارد شده است که سبب زیادتی درنگ او در زندان اعتماد بر غیر حق تعالی بوده است جواب
از این شبهه آنست که چون ~~[illegible]~~ حبس یوسف ظلم و منکر بوده است جایز است که در ازاله او متوسل
بهر سببی از اسباب شود خصوصا اینکه روایت است که این سؤال نیز بطریق وحی از باری تعالی باو باشد شبهه ششم

آنست که حضرت یوسف امر نمود به اینکه ظرف او در بار رحل برادر او گذارند چنانکه ظاهر کریمه فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم جَعَلَ
السِّقايَةَ في رَحلِ أَخيهِ است و درین تهمت رسیدن به برادر خود است و داخل گردانیدن غم در دل او و بعد از ان
ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ نداى آنکه دزد آن اند در داد و حال آنکه ایشان دزد نبوده اند جواب ازین شبهه آنست که [illegible]
که آنحضرت برادر خود را صورت حال بیان کرده باشد پس غم و اندوه او نیک دور و اما نداى منادی
باینکه دزد دانید جایز که بامر آنحضرت نباشد و بر تقدیری که چنین است بامر آنحضرت باشد [illegible]
[illegible] که نداى آنکه دزدانید [illegible] محمول بر انمعنی
خواهد بود که شما دزدان یوسف اید از پدر اگرچه ایشان [illegible] منادی تصور ان نموده باشد و این جواب
بعید است چنانکه مراد ازان استفهام باشد جمله حمله استفهامی باشد مثل هذا ربی و وجه [illegible] جواب آنست
که حذف حرف [illegible] شبهه هفتم آنست که چرا یوسف پدر خود را خبر
از حیات خود نداد تا که او را اطمینان حاصل آید و اندوه [illegible] از دل او برخواسته شود جواب
ازین شبهه بر دو وجه است اول آنست [illegible] جواز آنکه حق تعالی نهی ازان کرده باشد و بواسطه [illegible]
درجه زیاده شدن درجه یعقوب از الم دوری دوم جواز آنکه او را قدرت بر اعلام او نباشد و این
جواب ضعیف است چه عدم قدرت بر اعلام در هنگامی که محبوس در زندان باشد روا است و در غیر آن وقت
نا روا است پس حق در جواب ازان شبهه جواب اول است شبهه هشتم آنست که آنحضرت [illegible]
[illegible] که وَرَفَعَ أَبَوَيهِ عَلَى العَرشِ وَخَرّوا لَهُ سُجَّدًا و آنحضرت ایشانرا ازان
منع ننمود پس ازین آیه اشارت بلکه دلالت بر رضای آن دارد و جواب ازان دو وجه است اما اول آنست
که سجده غیر باری تعالی روا نیست و اما دوم ازین قبیل آنست که ابوین خود را بمنزله خادمان دانسته باشند

جواب از اصل شبهه بچند لطیفه است لطیفه اول معنی این آیه آنست که ایشان سجده ای او کردند
حضرت باری تعالی بواسطه آنکه فرزند خود یوسف را دیده تحمل کرده که این تعبیر معانی الحزن است که
حکایت از یوسف واقعست که یا أَبَتِ هذا تَأويلُ رُؤيايَ مِن قَبلُ قَد جَعَلَها رَبّي حَقًّا و نکته آن رؤیای إِنّي
رَأَيتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوكَبًا وَالشَّمسَ وَالقَمَرَ رَأَيتُهُم لي ساجِدينَ جواب از [illegible] آنست که جایز که
[illegible] سجده [illegible] در حال [illegible] سجده باری تعالی باشد
جواب که جایز که مراد [illegible] بلکه چون آنحضرت سبب عالی سجده کردن
ایشان به حق تعالی را پس ظاهر حال سجده ایشان باری تعالی سجده یوسف [illegible] قد اتم که هذا تأویل
رؤیای بالکلیه لطیفه دوم آنست که مراتب تواضع مختلف باختلاف ازمان و ادیان است و جایز که تواضع
ازمان سجده نمودن باشد پس درین هیچ وجه فسادی نیست لطیفه سیم آنست که سجده منحصر در سجده عبادت
نیست بلکه سجده از روی کرامت و تعظیم باشد مثل سجده ملائکه آدم را و جایز که سجده ایشان یوسف را ازین قبیل بوده باشد
باشد جواب از شبهه نهم آنست که مسلمان و تواضع ایشان یوسف را مستلزم آنست خدمت ایشان
او را نموده است و باز جایز که تحیات ایشان او را نه از روی امر بلکه از رضای او بوده باشد و درین حد ذاتی نیست خواه از
روی استغنا باشد و خواه نباشد شبهه نهم آنست که شیطان میان یوسف و برادرانش احداث کینه
و طغیان کرد چنانکه ظاهر کریمه مِن بَعدِ أَن نَزَغَ الشَّيطانُ بَيني وَبَينَ إِخوَتي است ملاحظه لازم آید که یوسف اطاعت
کرده شیطان کرده باشد جواب ازین شبهه آنست که اضافت معنی [illegible] جایز که نزغ
و فتنه از برادران یوسف نظر بیوسف بظهور آمده باشد نه از یوسف و این کلام در قوه آنست که کسی گوید که
جرای بینی و بین فلان شر با آنکه شر ازو نباشد بلکه از قرین او یا غیر بظهور آمده باشد شبهه دهم آنست که آنحضرت

طلب ولایت از قبل عزیز مصر کرد با آنکه ولایت از قبل ظالم ظلمت واما آنکه طلب ولایت از قبل آن نمود
جایز است که از کریمهٔ اِجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ظاهر است جواب این شبهه آنست که
جایی که طلب ولایت بر خزاین زمین نمود سبب آن بود که بعدالت عمل نماید و صرف اموال بمستحقان نماید از
روی ولایت حقیقی و رعایت تحقیق که واقع او را بود و بالجمله از ولایت ظاهری ولایت او از
قبل والی ظاهری سبب آن بود تا حق بمستحقانش رسانیدن سبب ولایت واقعی خویش بود در این جا
فایده هیچ وجه نیست **لطیفة الوجهیة فی قصة ایوبیه** بدانکه در این راه در باب حضرت ایوب
یک شبهه است و آن شبهه اینست که از حضرت مذکور بود که شیطان مرا بنصب و عذاب مس نمود که اِنِّي
مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ وظاهر است که عذاب چرا عاقبت فلاح باید که او را از نبی
بهم باشد **جواب** این شبهه آنست که در قرآن مجید دلالت نیست بر آنکه بر ذنب الحوت
بسبب وجه است بلکه در آخر این کریمه نهایت دلالت بر مدح اوست که إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ
أَوَّابٌ و هر گاه آخر این را دلالت بر مدح او بود ذم او در اول این آیه ممتنع خواهد بود پس معنی شد که مراد
از عذاب وساوس شیطانی بود [illegible] بود مثل آنکه در خاطر او بهر نعمت و عافیت ایام گذشته
[illegible] استعاذه و پناه از حق تعالی از آن طلب از حق تعالی میخود و از مردمان در
نفور بود **لطیفة مکیة فی قصة شعیبیة** بدانکه علما را در باره حضرت شعیب سه شبهه است **شبهه**
اول آنست که حضرت شعیب اعتراف نموده در آنکه حق تعالی او را خلاص از ملت ایشان [illegible]
که کفر بوده است و باز از الحضرت انکار داشته که عود در ملت ایشان باید فلاح این آیه دلالت دارد بر آنکه
شعیب قدم آن ملت بوده است حالکه ظاهر از کریمه لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن

لطیفه

قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا
اللَّهُ مِنْهَا **جواب** این شبهه دو وجه است **اول** [illegible]
[illegible]
[illegible] **اول** آنست که ملت اینجا که شعیب در آن ملت بوده [illegible]
در آن وقت و بعد از آن منسوخ شده بعثت تازه که شعیب بآن آمده باشد و آن قوم اراده آن بود که
شعیب بآن ملت عود نماید **دوم** آنست که آن ملت باطل بوده و شعیب قبل از آنکه مبعوث گردد اظهار
انکار آن مذهب نمی نمود بلکه از روی تقیه ساکت بوده با ایشان و گمان ایشان این بود که شعیب در آن
ملت است **شبهه دوم** آنست که استغفار طلب توبه است و عطف چیزی بر نفس خود مقتضی آن هست که مقتضی تراخی است و خطا است هم
که اقتضا تراخی کند روا نیست و حال آنکه شعیب [illegible] امر است که اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ
جواب این شبهه آنست که استغفار بمعنی طلب مغفرت و آمرزش است و توبه عبارت از ندامت
و پشیمانیست بسبب آن پس عطف شی بر نفس نیست **شبهه سیم** آنست که حضرت شعیب خطاب بموسی علیه السلام نمود
در باره تزویج دختران خود [illegible] را با او [illegible] و اختیار دادن او را در صداق با ستیجار نفس خود
و بازهم فایده دختر شعیب را در آن استیجار و اما اختیار دادن موسی را در صداق با ستیجار چنانست که ظاهر
کریمه إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَا
أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ **جواب** این شبهه بچند طریقست **طریقه**
اول آنست که گوسفندان [illegible] که از شعیب باشد فایده استیجار شبانی موسی علیه السلام عاید بشعیب باشد و لیکن
خود را آنحضرت عوض آن فایده عاید باو [illegible] بجهت [illegible] و اما [illegible] مهر نموده است که [illegible]

بلکه تخییر زیاده از مهر و صداق او بوده است نه در مهر او **طریق دوم** آنست که گوسفندان جایی که از دختر حضرت
شعیب باشد و چون مدار ولایت بر دختر یک جهت است پس گرفتن او صداق دختر را بمنزله گرفتن دختر
او صداق را بوده است **طریق سیم** آنست که ذکر صداق و مهر در این آیه نشده است پس جایز که محذوف و مقدر
باشد ~~...~~ و اما ذکر شرط ~~...~~ که در ضمن عقد روا است لاجرم روا است که اینجا را و خارج
از صداق بواسطه خدمت باشد **طریق چهارم** روا است که در شریعت شعیب عقد بتراضی واقع شود بلا
ذکر صداق معین و بلکه و گفته او که ... ان تاجرنی ... وجه صداق باشد **لطیفه ربوبیه فی قصة موسویه**
مخالفان چهارده شبهه در بارهٔ حضرت موسی علیه السلام آورده‌اند **شبهه اول** از آنست که حضرت موسی متصدی کشتن
قبطی شد پس اگر کشتن او مستحق آن نبود ... آنحضرت از عمل شیطان میگفت و نسبت ظلم
~~...~~ ضلالت بخود داد که هذا من عمل الشیطان و رب انی ظلمت نفسی و فعلتها اذا
و انا من الضالین و اگر آن قبطی مستحق آن قتل نبود پس قتل آن ذنب و معصیت بود **جواب** این شبهه
آنست که آن قبطی مستحق قتل بود از جهت کفر و عدوان او و حق تعالی ... اعلام موسی نموده بود و باوجود این
... از اینکه متوجه ... آن شخص از بنی اسرائیل کرده ~~...~~ آن شخص ممنوع از آن نشد پس
آنحضرت او را هلاک گردانید و چون آن کشتن بعد از آن مشهور گردیده سبب آزار موسی ~~...~~
~~...~~ شد اولی آن بود که کشتن بتأخیر آورده ... لهذا از ظلم و ضلالت و امثال آن
گفته است چه ظاهر است که حسنات الابرار سیئات المقربین است و باز جایز است که
رب انی ظلمت نفسی بر سبیل اعتراف بتقصیر از اداء حقوق نعمتهای باری تعالی گفته باشد اگرچه معصیتی
بهیچ وجه نباشد و اما هذا من عمل الشیطان جایز که اشارت بقتل قبطی و عدم امتناع او باشد یا اشارت بارتکاب

ان قبطی

خلاف اولی که از وی بظهور آمده باشد **شبهه دوم** آنست که ... موسی علیه السلام را جایز است که کسی را
غوی و گمراه مبین باشد چنانچه بعضی از شیعیان ... او که ... باری او داده بود که انک
لغوی مبین **جواب** این شبهه آنست که بنی اسرائیل مردمان غلیظ و اهل جفا ... مشغول در حماقت
و ... بودند که بعد از مشاهده معجزات از حضرت موسی ع و خلاص ایشان از فرعون و جنود او متوجه عبادت
... گوساله شده بودند و بارها آنحضرت را ~~...~~ خطاب نموده گفتند که اجعل لنا الها کما لهم
آلهة و بالجمله آنکسی که موسی را غوی مبین گفت آنکس بود که موسی او را خلاص از قبطی ... در آورده بود
داد و چون از فرعون ... نموده ... که با قبطی ... در معرض ... پس آنحضرت را اراده آن بود که او را
خلاص از آن قبطی دهد ... بواسطه حماقتی که داشت خطاب بآنحضرت ~~...~~ نمود که انک لغوی مبین
و باز خطاب بآنحضرت نمود که اترید ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس ان ترید الا ان تکون جبارا
فی الارض و ما ترید ان تکون من المصلحین **شبهه سیم** آنست که مخالفان تمسک بگفته فرعون بموسی علیه السلام شده
گفته اند که آنحضرت ... کافر ~~...~~ گفته است که و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من
الکافرین و آنحضرت خود را ضال گفته است که فعلتها اذا و انا من الضالین **جواب** اما از شبهه اول آنست
که مراد فرعون ~~...~~ از اینکه موسی کافر است آنست که کفران نعمت و حق تربیت فرعون را بجای نیاورده است
چه اگر فرعون ~~...~~ تربیت آنحضرت نموده بود چنانکه ظاهر از کریمه الم نربک فینا ولیدا و لبثت فینا من
عمرک سنین است و بر تقدیری که مراد فرعون از کافر نه ... باشد بلکه معنی ... ظاهر است
که کلام مثل آن لعین در باره مثل موسی مسموع نیست پس چگونه روا است استدلال بآن و این حال از شبهه
بر خطاء انبیاء ... علیهم السلام و از اینجا ظاهر شد که ... ~~...~~ **و اما جواب**
... حینئذ

جواب

لمرودن

از شبهه دوم آنست که مراد موسی از آنکه از ضالین است آنست که از دانایان و عاقلان [illegible] نبود در کشته
زدن آن قبطی منتهی بکشتن او میشود و بوده است و گاه باشد که ذاهل از جزئی و غافل از آن شود اضلال گویند و باز جایز است که
مراد از ضال کننده خلاف اولی باشد بی تامل **شبهه چهارم** آنست که آنحضرت در معرض استعفا از نبوت [illegible]
و تبلیغ رسالت [illegible] است و این ذنب عظیم و گناه جسیم است اما آنکه در معرض استعفا در آمده [illegible] چنانست که
ظاهر از کریمه کنه حق نظر با آنحضرت که أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ قَالَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَ
يَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ **جواب** این شبهه
ظاهر است چه مراد این سوال طلب معین و ناصری در این باب است نه آنکه طلب استعفاء است بقرینه آنکه سوال
نمود در آنکه هارون برادر او را با او [illegible] ضم کرد و در معرض اجابت در آمد اما سوال آنحضرت چنانکه ظاهر
است از کریمه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا الی قوله وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ و اما
آنکه حق تعالی قبول اجابت آن نموده است ظاهر از کریمه قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى است چه ظاهر است که در
این آیه بشارت باجابت سوال [illegible] آن سوال که إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي
وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي **شبهه پنجم** آنست که آنحضرت او را بجهت ساحران فرعون در انداختن ریسمانها و عصاها
و وجه شبهه آنست که چون کار ساحران سحر و شعبده [illegible] است و لاجرم امر آن حرام بوده و امر
بارتکاب حرام حرام است پس امر موسی بسحر ساحران فرعون در کردن سحر حرام است **جواب** این شبهه
آنست که غرض موسی از آن امر آن بود که بعد از کردن ایشان سحر را اظهار معجزه باید تا ظاهر گردد که کرده ایشان
محض تلبیس و تدلیس بوده است و باز عجز ایشان در عالمیان ظاهر گرداند تا حقیقت او [illegible] ظاهر و هویدا گردد پس کریمه
أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ از و تیره کریمه فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ است **شبهه ششم** آنست که آنحضرت را

خوف بهم رسیده و او چنانکه ظاهر کریمه فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى است لاجرم باید که او را شک در صحت [illegible]
آنچه با و داده شده است باشد **جواب** این شبهه آنست که موسی را خوف بهم از آن وجهی که مسئول او متضمن
آن بود نبود بلکه از قوت تلبیس ساحران در آنکه جاهلان که او کرد و آنچه قدرت بر معجزه او [illegible] چنانچه حق تعالی خطاب
با و نمود که لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى **شبهه هفتم** آنست که آنحضرت نسبت داده بحق تعالی آنکه فرعون و لشکر او را زینت
و اموال بسیار در حیات دنیا بخشیده و داده است تا که [illegible] مردمان از راه حق تعالی چنانکه ظاهر گمراه میکنند
کریمه رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ الآیه **جواب**
از این شبهه آنست که نسبت دادن موسی به اضلال باری تعالی [illegible] در حیز منع است و کریمه لیضلوا عن
سبیلک بچند وجه است **اول** آنست که مراد از لیضلوا عن سبیلک لان لا یضلوا عن سبیلک است پس کلام در
نهایت صحت است و این تاویل از جهت آنست که لام لیضلوا لام غرض باشد و از اینجاست قول شاعر
نَزَلْتُمْ مَنْزِلَ الْأَضْيَافِ مِنَّا فَعَجَّلْنَا الْقِرَى أَنْ تَشْتِمُونَا یعنی ان لا تشتمونا **دوم** آنست که لام را بمعنای
کلمه لام عاقبت است نه لام غرض است و این جاری مجرای قول حق تعالی است که فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ
لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا و حال آنکه فرعون او را نه بجهت آن بود از برای آنکه حزن او دانند و شود مگر آنکه عاقبت آن حزن
بود پس لهذا اجابت است و حمل لام عاقبت بر آن چنانکه در کلام عرب الخ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ [illegible] بیت
در نظایر این بسیار است و بالجمله چون حق تعالی عاقبت کار ایشان ندانی و انست که می پرسند مگر آنکه کافر باشند
سیم [illegible] می بود را بطریق هجو اعلام نمود که روایت کرده است کلام از نا کرد گویی ذلیل بتو ایشان را اموال [illegible] مفصل کرده اند
آنست که اراده استفهام این کلام نموده [illegible] حرف استفهام
را از آن حذف کرده است سوال اگر گویند که حرف استفهام از کلام روا نیست بی قرینه جواب گویم که [illegible]

شد او صبا و بعد شعر که ملک بیاد بی گل بود ۷ ح

که دلیل عقل هم و قرینه حذف حرف استفهام است چه ظاهر است که حق تعالی گمراه کننده کان از دین نیست و این دلیل اقوی از آنست
که در کلام قرینه حذف باشد شبهه هشتم آنست که حضرت موسی طلب رویه باری تعالی نمود که رب ارنی انظر
الیک قال لن ترانی و رویت حق تعالی محال و طلب امر محال از عقلا محالست و جواب این شبهه در بحث رویه تفصیل
سمت ذکر یافته شبهه نهم آنست که موسی در معرض ایذاء هارون در آمده سر او را جانب خود کشید الواح را از دست
انداخت و هارون در معرض تذلل و فروتنی در آمده چنانکه ظاهر کریمه وَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ وَاَخَذَ بِرَأْسِ اَخِيهِ يَجُرُّهُ اِلَيْهِ
قَالَ يَا ابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي الآیه است و با جمله موسی و هارون هر دو نبی بودند
و از حالی از آن نیست که هارون را گناهی بود یا نه بنا بر اول خطای هارون و بنا بر دوم خطای موسی و علی التقدیرین
صدور خطا از نبی و باز هرون بموسی خطاب نموده که سر و محاسن مرا مگیر چنانکه ظاهر است از کریمه لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي
وَلَا بِرَأْسِي پس اگر کرده موسی صواب بود نهی هرون از آن خطا و اگر فعل موسی خطا بود پس فعل موسی بهر تقدیر خطا
نبی لازم آمد جواب این شبهه آنست که این حکایت دلالت بر وقوع معصیت و گناه از موسی و نه از هارون
است بلکه صورت حال آنست که موسی در وقتی که میان قوم بنی اسرائیل آمده آن کردار ناخوش ایشان از
پرستش گوساله ملاحظه نمود غضب بر او مستولی شده سر هرون و محاسن او را گرفت چنانکه کسی در حالت
استیلاء غضب سر و محاسن خود را میگیرد و گاه باشد که دندان بر دست خود فرو برد و لهذا پس آنحضرت در آن
وقت با هرون از قبیل آنکه بمنزله نفس او بود و شریک او در نبوت او پس آنچه از خیر و شر که در راه او
با او رسد بمنزله آنست که بدیگری رسیده باشد و بر عکس پس آنچه در وقت استیلاء غضب از هر که
مناسب حال ادم ... آورد و این امور مختلف باختلاف عادات است پس آنچه اکرام
در موضعی استخفاف در موضع دیگر و بر عکس داما جواب از شبهه دوم آنست که فرض هرون از

لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي این بود که موسی را از غضب باز آورد با آنکه بنو اسرائیل چون نهایت ظن به موسی در باره هرون بود اگر
نه که هرون مجرا از ایشان غایب کرده بود بحضرت تهمت کشتن او زدند او زنده بود پس هرون را
خوف آن بود که مبادا بنی اسرائیل را سوء ظن نسبت بموسی زیاده شود و شود اینکه
این شود که عمل موسی از روی آزار و عداوت با اوست و منشأ ... اوشود فلاجرم هرون در معرض نهی موسی از آن کرده در آمده هم
ایشان در آمد شبهه دهم آنست که در حدیث اثار روایت کرده بنو اسرائیل حضرت موسی را نسبت برص داد بدلیس
آنحضرت جامه خود را بر سنگی گذارد تا غسل کند حق تعالی امر آن سنگ نمود پس آن سنگ روان شد
موسی برهنه در برابر بنی اسرائیل گذار نمود تا او را دیده دانستند که برص ندارد جواب
این شبهه آنست که این روایت صحت ندارد و وجه نیست بلکه روایت که ... از حق تعالی
مانند این فعل نظر موسی ظاهر آمده باشد و الا لازم آید که وثوق و اعتماد از گفته موسی و تبلیغ احکام شرعی برطرف گردد
و با جمله چگونه روا باشد کشف عورت و هتک ستر آنحضرت بواسطه اظهار پاک بودن او از فضیحه دیگر بلکه حدیث
صحیح در این باب صراحت که چون هرون علیه السلام وفات یافت بنو اسرائیل موسی علیه السلام را تهمت کشتن هرون زدند
زیرا که بنی اسرائیل را محبت هرون بیشتر بود پس حق تعالی آنحضرت را مقدس از آن تهمت گردانید با آنکه ملائکه امر نمود به جسد
هرون علیه السلام که مرده تا او را بجانب بنی اسرائیل گردانیدند در هنگامی که وفات او را میگفتند و موسی را از آن
تهمت مبرا ساختند و این روایه مرویست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و باز مرویست از امام موسی الکاظم
علیه السلام که موسی هرون را در قبر نهاده از قبر بیرون آمد پس سؤال از قتل او کرده کشته شدن او نموده الحدیث الکامل
... و بعد از آن رجوع بقبر نمود و این آیه کریمه محمول بر این معنی است لاجرم شبهه یازدهم در کریمه قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ
اَتَّبِعُكَ عَلَى اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا الآیه

چنانکه ظاهر از کریمه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ
آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِنْدَ اللّٰهِ
تعالی وجیها انتهی

و اهل خلاف استدلال کرده‌اند بر این آیه به اثبات مدعای خویشتن که تمسک کرده‌اند **موضع اول** آنست که گفته
بود است موسی نبی را هر وی کسی در تعلم از او و حال آنکه نبی را احتیاج بغیر از رب نباشد و این است
و باز گفته به روایت آنکس که گفت انک لن تستطیع معی صبرا نفی استطاعت صبر از موسی کند
صبرا **الجواب** این شبهه بعد از آنکه
آنکس که موسی بصدد کلام با او بود نبی بوده فاضل نبود و حال آنکه مذکور است که آنکس حضرت خضر علیه السلام بود
اگرچه ابو علی جبائی را انکار آنست بگمان آنکه خضر از انبیای بنی اسرائیل بعد از بعثت موسی بود
آنست که در وصف نبی را شرط نیست در دانستن چیزی که موقوف علیه نبوت او نبوده باشد
و باز جواب بطور دیگر نقل این مذکور کرده‌اند **و اما جواب** از نفی استطاعت آنست که مراد از استطاعت
نفی فعل صبر است و وجه تعبیر از فعل به استطاعت نفس فعل است چنانچه گفته‌اند حواریان در کریمه هل یستطیع
ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء قرینه بر اینکه حق تعالی نفی صبر از او نموده نه استطاعت گفته موسی علیه السلام
ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا اعصی لک امرا وجه دیگر جواب آنست که مطابق سوال باشد پس جواب
و دلالت بر آنکه استطاعت در اینجا کلام عبارت است از فعل و اما گفته فلا اعصی لک امرا علی الاطلاق
نگذاشته بلکه مشروط به مشیت ان شاء الله کرده‌اند چنانچه در کریمه ستجدنی ان شاء الله صابرا است **موضع دوم** آنست
که اهل خلاف گویند که موسی خطاب بخضر نموده گفت لقد جئت شیئا نکرا است پس حال خالی نیست از اینکه
کرده خضر نکر و خلاف واقع بوده است یا آنکه خلاف واقع نبوده است و لیکن گفته موسی در باب خضر خلاف واقع
و علی التقدیرین خطائی لازم آید **جواب** این شبهه کشتن لطیفه است **لطیفه اول** آنست که مراد از شیئا نکرا
چیزیست که در ظاهر منکر باشد اگرچه در واقع چنین نباشد **لطیفه دوم** آنست که مراد از شیئا نکرا عجبا

است

شبهه دوم آنکه کریمه لا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین شبهه اهل خلاف از این آیه بدو وجه است
که حق تعالی حضرت نوح را منع و نهی فرموده است از سوال چه که از روی علم نباشد و نهی دلالت به حرمت دارد دوم
کریمه انه عمل غیر صالح چه ضمیر منسوب راجع بسوال است یا راجع به ابن و دوم باطل است زیرا که ابن نفس عمل نیست بلکه صاحب
عمل است پس تقدیر و اضمار خلاف اصل است پس متعین شد که راجع بسوال باشد فلاجرم باید که این سوال خطا باشد
خطا بود پس ظاهر گردید که در هر دو وجه تکرار است جواب از این شبهه آنست که حضرت نوح به واسطه پسر مطلقا نبود
بلکه به شرط ایمان بود و این سوال خطائی نیست سوال اگر گوییده که منع و نهی حق تعالی آنحضرت را در این باب روا نیست و همچنین
تصدیق نوح انا که انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین جواب
گوییم که نهی چنانکه از فعل حرام میباشد همچنین از امر غیر واقع و جایز است که نهی حق تعالی نوح را علیه السلام از طلب چیزی باشد
که او را علم با او نباشد و اگرچه سوال از وی ظهور یافته باشد و استعاذه و ثناء بخدای تعالی جهت از آن سوال اگرچه از وی غایت
ظهور یافته باشد چنانکه حضرت محمد مصطفی از شرک استعاذه جهت تعلیم با اینکه از وی ظهور نیافته
باتفاق جمیع امت ظهور نیافته بوده و اما نزول انی اعظک ان تکون من الجاهلین با آنکه موعظه
از جهت آنست که از جاهلان نگردی و ظاهر است که در موعظه حق دوری از جهالت و تنزیه از سوال
فعل قبیح است و اما جواب از شبهه ثانی آنست که ضمیر انه راجع به پسر نوح است و اتصاف او بعمل غیر صالح از قبیل حالم
است مثل زید عدل و در این رتبه مجاز در اسناد است با آنکه ارتکاب اضمار و حذف و ابطال این احتمال اضمار
خلاف اصل است دلیل ضعیف است چه ظاهر است عربیه اکثر موصوف است در وقتی که اشتباه در معنی نباشد
چنانکه گفته فعلت صوابا و قلت حسنا که فعلت فعلا صوابا و قلت قولا حسنا چنانکه شایع گشته است
اینها القایل غیر الصواب اخر التقیح بازد دلایل عصمت انبیا علیهم السلام چنانکه مذکور گردید

منهی است ص

و حرام است

سهه اول

حذف مضاف شده باشد انه لطیفهٔ رابعه فی قصة ابراهیم علیه السلام بدانکه در باب حضرت ابراهیم هشت شبهه است شبهه اول در کریمهٔ فلما
جنّ علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی الایه وجه شبهه در این آیه آنست که حضرت ابراهیم در سه موضع این آیه هذا ربی را
اشاره یکبار بزهره و یکبار بقمر و یکبار بآفتاب نموده است [illegible] و در پی شرک گفت و آن بزرگترین گناهان است جواب
این شبهه چنانست که [illegible] یکبار بر سبیل فرض و تقدیر است و یکبار بر سبیل سرزنش و انکار [illegible]
[illegible] شبهه دوم در کریمهٔ [illegible] انت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم قال بل فعله
کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون وجه شبهه آنست که مراد کبیرهم بت بزرگتر است و چون مشرکان از آن حضرت سؤال
نمودند از شکننده بتان پس آن حضرت با آنکه خود متصدی شکستن آنها شده بود نسبت آن به بت بزرگتر داده فرمود که بل
فعله کبیرهم [illegible] این کلام کذب و دروغست جواب این شبهه [illegible] وجه روایت ظاهر
متصل به لطیفه شده است لطیفه اول این خبر مشروط است به تعلیق چه ظاهر است که متعلق [illegible]
ان کانوا ینطقون است و ظاهر است که بتان را قدرت بر نطق نیست بلکه نطق بتان از محالست و معلق
بر محال محالست و در این آیه اشارتست بلکه دلالت است بر سرزنش مشرکان در عدم قدرت بتان لطیفه دوم
جایز که این کلمه از روی استهزا باشد لطیفه سیم اسناد فعل به بت بزرگتر از قبیل اسناد فعل به سبب باعث
است چه تعظیم مشرکان بتان را سبب بت بزرگتر بوده است [illegible] بت بزرگتر سبب آن شده
که آن حضرت متوجه شکستن آن بتان گردد فلهذا شکستن را نسبت بآن داد شبهه سیم در کریمهٔ فنظر نظرة فی النجوم فقال
انی سقیم وجه شبهه اهل خلاف بر دو وجه است اول نظر در نجوم حرامست دوم خبر از بیماری خود دادن که انی سقیم
کذبست جواب شبهه اول [illegible] لطیفه است لطیفه اول آنست که اگر کواکب [illegible] حرام بودی اما اگر از این قبیل
که حق تعالی بکواکب خاصیت [illegible] بخشیده باشد مانند حلاوه در عسل و حدت در فلفل [illegible] وجه حرام نخواهد بود

۱۰۱

لطیفه دوم جایز است که حق تعالی بطریق وحی ابراهیم را اعلام نموده باشد که اگر کوکب فلانی طلوع کند یا غروب
یا مقارنت با کوکبی دیگر نماید تو بیمار خواهی شد و این از قبیل علامت گذاشته باشد نه علت و سبب و اما جواب از
شبهه دوم [illegible] لطیفه است لطیفه اول آنست که جایز است که آن حضرت در آن وقت بیمار باشد پس کذب و دروغ از چه وجه
باشد [illegible]
لطیفه دوم جایز که مراد از سقم بیماری دل از حزن و غم از عبادت مشرکان و براه نیامدن ایشان باشد شبهه چهارم کریمهٔ الم تر
الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان اتاه الله الملک الایه وجه شبهه آنست که آن حضرت منتقل از حجت بحجتی دیگر شده
[illegible] اول را تمام کرده باشد و جواب این شبهه [illegible] وجه مذکور گردید شبهه پنجم آیهٔ رب ارنی کیف تحیی الموتی
است وجه [illegible] و جواب از آن [illegible] شبهه ششم آیهٔ کریمهٔ سأستغفر لک ربی انه
[illegible] واغفر لابی انه کان من الضالین وجه شبهه اهل خلاف در باب حضرت ابراهیم علیه السلام آنست که آن حضرت طلب
استغفار از برای پدر خود نموده و حال آنکه او کافر بود به دلالت کریمهٔ واذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما الهة
و استغفار از برای کافر [illegible] وجه [illegible] است به دلالت آیهٔ ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولقد کان لکم
فیهم اسوة حسنة فی ابراهیم الا قول ابراهیم لابیه لاستغفرن لک و حق تعالی در این آیه از آن حضرت سالب [illegible]
با آنکه تاسی بابراهیم علیه السلام [illegible] در اینکه طلب استغفار از برای کافر نماید پس ازینجا معلوم گردید که این فعل خطا و معصیه بوده است
اما جواب از این شبهه [illegible] لطیفه است لطیفه اول آنست که پدر خواندهٔ آن حضرت وعده نموده بود بدلالت کریمهٔ وما کان
استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و چون اظهار ایمان در ظاهر حال نمود تا که آن حضرت باو ایمان آورده
[illegible] طلب غفران از برای آن نمود و چون ظاهر شد که با آن حضرت نفاق او و بجا [illegible] آن حضرت از استغفار رجوع
نموده بری و بیزار از او گردید چنانکه ظاهر قرآنست لطیفه دوم جایز است که استغفار آن [illegible] از برای [illegible] پدر خواندهٔ خود

از جهت توقع ایمان آوردن او بود و بعد از آنکه او را یأس از ایمان او حاصل گردید ترک استغفار نمود و تبرّی نمود قال تعالی فلما تبین
له انه عدو لله تبرأ منه **شبهه هفتم** دعای آنحضرت در آنکه حفظ او و ذریت او نماید از عبادت کردن بتان چنانکه
در کریمه و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام و حال آنکه بسیاری از فرزندان آنحضرت بت پرستی نمودند علاوه بر اینکه لازم آید
که دعای او در معرض اجابت در نیامده باشد و در قیاس طلب او در کریمه رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی
و جواب این شبهه محتوی لطیفه است **لطیفه اول** علما تفسیر تخصیص این دعا نموده اند با کسی که علم باری با ایمان
آوردن ایشان بود **لطیفه دوم** اراده کرده است آنحضرت از و اجنبنی و بنی الطاف که مقرب طاعت و دور کننده
از عبادت اصنام باشد و این واقعست نظر بجمیع **لطیفه سیم** آنست که فرزند کافر را پسر نمی نامند چنانکه در حق نوح
واقع شده انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح **لطیفه چهارم** حاصل که مراد از بنی فرزندان بلاواسطه باشد و این وجه بعید است
شبهه هشتم در کریمه و لقد جاءت رسلنا ابرهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ
وجه استدلال اشاعره از این آیه آنست که ملائکه چون از خوردن و آشامیدن منزه و مبرا اند پس چگونه ابراهیم از برای ایشان
طعام حاضر کردانید و باز چگونه در معرض جدال با ملائکه بصدد در آمده در امری که حکم کرده باشد چنانکه دلالت دارد بر این
کریمه فلما ذهب عن ابرهیم الروع و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط اما جواب از شبهه اول آنست که چون ملائکه
در صورت بشر آمده بودند گمان آنحضرت این بود که بشر اند [illegible] بنا بر عادت خویش احضار طعام نمود از جهت
ایشان کرد و چونکه امتناع از خوردن آن طعام نمودند آنحضرت را بیم از ایشان هم رسید پس ایشان اظهار نمودند
که ما از ملائکه ایم نه بشر فلهذا متوجه تناول طعام نگردیم و حق تعالی فرمود انا ارسلنا الی قوم لوط فرستاده است اما جواب از
شبهه دوم آنست که مجادله آنحضرت بر سبیل استعلام و استفهام بود نه بر سبیل انکار و استنکار و بالجمله غرض ابرهیم استعلام از نزول عذاب
بر ایشان بود که بر سبیل استیصال بتر سانیدن ایشان بود یا عام یا خاص بطایفه خواهد بود یا از نجات لوط و اهل او بود
از عذاب که بر قوم او نازل میکردید و آن را جدال نامیده از باب مجاز چرا که در آن مراجعه و استنباط بود [illegible] که مجادله
[illegible] مراد از این است که طلب خبر نزول عذاب بر قوم لوط [illegible] تا مبادا اینکه ایمان آورند پس حق تعالی
خبر داد او را که مصلحت در هلاکت ایشان است [illegible] **شبهه تاسعه** در آیه [illegible]
دعا و اطلاق جدال بر این [illegible] بر سبیل مجاز است

ما نحن

عجب است **موضع سیم** آنست که موسی خضر را گفت که مرا مواخذه بآنچه فراموش کردم مکن که لا تؤاخذنی
بما نسیت و حال آنکه انبیا از سهو و نسیان بری اند و باز خطاب او بحضرت خضر در آنکه تو نفس پاکیزه را کشتی
خالی نیست از اینکه این نفس زکی بوده است یا نه علی ای حال کشتن خضر ثابت و کذب و خطاء موسی **اما جواب**
از شبهه اول آنست که مراد از نسیت ترکت است چنانکه مراد از نسیان
نسی در کریمه و لقد عهدنا الی بنی آدم من قبل فنسی ترکت و این بوجه روایت از ابن عباس و از ابی
بن کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] **و اما جواب** از شبهه دوم آنست که مراد از اقتلت نفسا
زکیة کلامست بر سبیل استفهام نه بر وجه اخبار و باز اجرای کلام بر ظاهر حال بود که نحن نحکم بالظاهر و مفسران
را خلاف است در تعیین نفس زکیه اکثر ایشان برانند که مراد از او طفل است و موسی و خضر علیهما السلام دا[illegible]
افتاده و چون در سن نمو زیاد نشده بود او را نفس زکیه گفته بود چه زکیه ماخوذ است از زکاه و آن بمعنی [illegible]
نمو زیاد نیست فلهذا ارباب لغت گویند که زکت الارض زمین که گیاه بیرون آمده و بیش زیاد شود نه اینکه
مراد از آن طهارت دین است و بعضی از مفسرین را اعتقاد آنست که آن نفس شخصی بود کافر که موسی را علم
باستحقاق کشته شدن او نبود پس استفهام از حال آن نمود و منع نیست [illegible] در زبان
عرب [illegible] و وجه سوال موسی از این سبب بود که عالم بکفر او نبود و کشتن خضر او را بواسطه این بود که او
مستحق قتل از جهت کفر بود **لطیفه قدوسیه فی قصة داودیه** در قصه حضرت داود علیه السلام است در آیه کریمه که
[illegible] و هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا
علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق و لا تشطط واهدنا الی
سواء الصراط ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب قال لقد

خلطك بسؤال نعجتك الى نعاجه وان كثيرا من الخلطاء ليبغى بعضهم على بعض الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات

وقليل ما هم وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه وخر راكعا واناب فغفرنا له ذلك وان له عندنا

لزلفى وحسن مآب بعضی مفسران گفته اند که داود علیه السلام خطاب بجناب حق تعالی نمود که ابراهیم و اسحق و یعقوب را

داده … فرا توقع … که منع آن … داری حق تعالی فرمود که ایشان را مبتلا کردانیدم بچیزی که ترا ابتلا ان

مبتلا نکردانیدم پس اکر ترا اراده آن علیه باشد باید که … مبتلا شوی ابتلای ایشان … کردانیده شوی بعد از آن

داود گفت که عمل کن تا بلای ترا … پنج وجوه … بر او کذشت در حرب اشتغال عبادت داشت پس کبوتر طلا

داده از طلا … متوجه … باشد که … کرفته بود … تا قدرت حق تعالی … پس ان

کبوتر … در عقب آن داود ملاحظه نمود … زنی را دید که متوجه غسل کردن است

پس عاشق آن زن شده اراده تزویج کردن آن نمود و آن زن را شوهری بود که اوریا او را … پس داود

اوریا را بعضی از غزوات فرستاد … آن … تابوت که در آن سکینه بود …

… که نظر بروزنه کرد زنی اوریا را دید …

که در روض غسل کردن بود از حسن او تعجب آمده ملتفت او شد پس … موی سر خود جمع … خود را

بپوشانید پس تعجب او زیاده شد … آن حضرت شد … نود سال بود پس طلب …

که شوهر او کشته شود تا که او را در حباله عقد خود درآورد … اوریا که شوهر آن زن … خواهر داود علیه السلام

در لشکری … پس امر نمود … اوریا در پیش تابوت … شریعت الحوت این بود که هر که پیش تابوت بود باید

که رجوع ننماید تا فتح کند یا کشته کردد پس اوریا … نمود فتح … در دست او جاری کردید و بعد از آن امر فرمود حضرت

اوریا را … لشکر دیگر … فتح روی داد … مرتبه سیم … لشکر دیگر … کشته کردید و بعد از آن

[Margin notes, right page:] اکر مد — … اوریا … تزویج … زن او … — … مد

تزویج زن او نمود و سلیمان از او … بوجود آمد … پس … حق تعالی دو ملک را بصورت آدمی فرستاده

که با یکدیگر خصومت … نا که داود در آئینه … خطا … کنند ص … از زن … که این بادرا انود

و نه … بود … پس آن … را نیز کرفته پس آن حضرت فرمود که ظلم تو کرده تا آخر قصه جواب این شبهه

آنست که … آن ظاهر کریمه وظن داود انما فتناه تا آخر آیه است و حق … نیست که این آیه را دلالت بر صدور

معصیت از داود … نیست … آیه سابقه و لاحقه … الحرج

که … حق … بچندین وجه است اول کریمه اذکر عبدنا داود ذا الاید چه اید قوت است و ظاهر است

که مراد از قوت قوت در دین است زیرا که قوت دنیا در ملوک کفار حاصل بوده و بحسب آن مستحق هیچ رتبه مدح

نیستند پس ظاهر شد که سبب اتصاف مدح قوت دین است و نیست مراد از قوت دین مگر … به اداء واجبات

و ترک محرمات پس چگونه این وصف لایق باشد کسی را که مالک نفس خود نشود از میل بنجور و قتل دوم آنست

که حق تعالی داود را وصف نموده است باینکه اواب است و مراد از اواب رجوع کننده بذکر حق تعالی است پس چگونه

روا باشد که مواظبت بر … بزرکترین کبایر سیم آنست که حق تعالی مسخر کردانید او را جبال … پس

چگونه … سبب … گردانا اول کریمه انا سخرنا الجبال معه يسبحن بالعشي والاشراق والطير محشورة

كل له اواب چهارم کریمه وشددنا ملكه است چه مقرر است که مراد از آن احکام ملک با لشکر باشد تا اینکه

… حرام بود … چرا که این از صفات ملوک کفار است نه از صفات انبیاء پنجم کریمه وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب است

و حکمت … کمال … و حکمت عبارتست از کمال علم و عمل پس چگونه این صفت جمع می آید با این صفت

شهوت و غضب و اما بعد از این آیه را دلالت بر کمال … ذات … بچندین وجه است اول کریمه یا

داود انا جعلناك خليفة في الارض است چه ظاهر است که این صفت بزرکترین صفت کمال است پس اکر …

[Margin notes, left page:] و … خلاف … که عبارت از مبش کنایت از … که … ان دو ملک آنست که … او ریاست … بود … — … وجوه … — اول

در میانه آن صفات جلیله و این صفت عظیمه ذکر صفت معصیت آنحضرت شود جاری مجرای آنست که گوید

کسی عظیم الدرجه رفیع عالی رتبت در اطاعت رب العالمین است با آنکه کشنده و زناکار او بوده است — گو به که فلانی

با آنکه حق تعالی او را خلیفه روی زمین ساخته است و ارکاب انبیاء را با و واقعه او بوده است

و چون این کلام لایق آن نیست که از آحاد عقلا بظهور آید پس باری تعالی بطریق اولی — بتسبیل بر این افعال

بود دوم آنست که آیه انا جعلناك خلیفة فی الارض که رتب بر صلاح که داود علیه السلام نموده که

ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات ظاهر است که از گروه خلطا

است که ایمان او ربوده عمل صالح کمال او بوده از جمله خلطا باشد باید که بر نفس

موذبه ایمان کرده باشد سیم که آیه و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب است ظاهر است که از اعلامت — حکم

با فسق و قتل هیچ وجه نیست پس ظاهر گردید از آیات سابق و لاحق که این قصه بر نحوی که از اهل قصص

حکایات نقل نموده اند که نعت ما فوق است پس منتفی گردید که تفسیر این بنوعی دیگر است و آن گفتن و جه است

اول هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب حکایت از جمعی داخل قصر داود گردید که قتل آنحضرت ناحق کنند

با او دارند در حالی که غافل باشد و بعون ان خواهد اول هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب

علی دروغ گوید این اخبار ست و جه خطابست بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در بیان آنکه جمعی

داخل قصر داود شده اراده کشتن یا الم رسانیدن بآنحضرت داشتند در هنگامی که کار ایشان این بود که آنحضرت

غافل است و چون داود ایشان را دید خوفناک شد از ایشان گردید و چون ایشان دیدند که آنحضرت بیدار

دیدند تدبیر ایشان بر یکدیگر خورده پس در آن وقت حیله اختراع نموده که بعضی از ما زیادتی بر بعضی

دیگر نموده یکی بر دیگری دعوی مالی نموده گفت که این برادر من است نود و نه میش است و مرا یک میش پس داود فرمود که لقد ظلمك

اکرم

بسئوال نعجتك الی نعاجه و ظاهر است که حمل آیه بر تفسیر حمل کلام بر ظاهر معنی خود است و اما حمل آیه بر آن قصه مقتضی

عدول آنست از ظاهر خود بر گفتن طریق اول آنست که ملکه در هنگامی که گفتند از ما عداوت بر بعضی دیگر مستحضر

کذب است چه ظاهر است که بعضی از ملائکه بر بعضی دیگر از روی ظلم و بغی روا نیست چه حال مقدسان از آن است

شهرت معصیت و ظلم و سعی آن و منسوب گردانیدن بنسبت کذب و سعی گوی بهتر از آن اول است

از نسبت دادن بملائکه دوم ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة بیکر نیز کذب است و حمل سبیان نعجه را

بر زن عدول از ظاهر است و اما بر تفسیر ما نسبت دادن این بدزدان اولی است از نسبت آن بملائکه و باطله

در آن کریمه چند حال که دلالت بر صحت آن می کند یکی از قصه نقل کرده لفظ اول کریمه و ظن داود

انما فتناه است که لفظ فتنه بسبب توهم ابتلاء و امتحان است دوم فاستغفر ربه است که دلالت بر صدور ذنب

از و دارد سیم نغفر له ذلك است ظاهر است که هیچ یک از این امور دلالت بر مدعای ایشان نیست اما

اول جوابش آنکه مراد از کریمه و ظن داود انما فتناه آنست که چون حضرت داود را گمان به بایشان حاصل آمد که قصد

معرض فتنه و امتحان او در آمدند که بسبب آن ظن در معرض عقوبت ایشان در می آید یا نه پس آنحضرت با کمال سلطنت

و کثرت مملکت در معرض آن در نیاورده که انتقام کشیدن از ایشان بر دریا خلاص بسبب زیادتی او در حلم و دین

گردید و اما کریمه فاستغفر ربه را دلالت نیست بر آنکه این استغفار بواسطه صدور گناه بوده است یا غیر آن مثل آنکه

حق تعالی از ملائکه حکایت می کند استغفار ایشان از برای بندگان و بار فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام از آنحضرت التماس

استغفار از برای خود نموده بودند که یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا پس روا است که مراد از آن آیه این باشد که چون

آن دزدان جرأت در این فعل نمودند داود نموده اند پس آنحضرت در معرض انتقام در نیامده بلکه اظهار حلم نموده زیاده بر آن طلب

آمرزش ایشان از حق تعالی نموده و اما کریمه فغفرنا له ذلك حمل است بر آنکه طلب آمرزش برای ایشان بواسطه داود و طلب

وبنابراین تأویل باینکه ظاهر تنزیل و باطن تأویل را انطباق بر هست و حاجت نیست کذب بملائکه و حمل تعاریج
بر زنان کردن نیست و مناسب این تفسیر کریمه یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض است چه ظاهر است
که هر که را رحمت به غایت و شفقت بلا نهایه باین حد باشد صلاحیت آن دارد که خلیفه خدای تعالی در روی
زمین باشد و حضرت رسالت پناه را از ایذای مردمان و اهل الکتاب داد و داد
دیده که فاصبر علی ما یقولون واذکر عبدنا داود ذا الاید وجه دیگر لطیفه اخری باز جایز است که طلب
استغفار از جهت آن باشد که از انجمن که داخل محراب گشتند دیده آن بود که قصد کشتن او
دارند و بعد از آنکه از ایشان خبری که دلالت بر آن کار داشته باشد ندیدند استغفار
از آن ظن نمود لطیفه اخری باز جایز است که سبب استغفار آنحضرت آن باشد که چون آن دو کس
که یکی از ایشان میگفت که خواندن نه نه میش است و مرا یکی میش و با وجود این چه حال یکی آن طلب
آنحضرت پیش از آنکه اثبات دعوی خود نماید فرموده که به تحقیق ظلم کرده است در این طلب تو به الحاق بجهت
و در این جواب کلماتی جواب آنست که خاطر آنحضرت معلوم نمود که ظلم بر تو کرده است به آنکه تصدیق
با او نموده باید باشد حضور آورده باشد و الا خطا خواهد بود لطیفه اخری جایز است که آنحضرت بعد از آنکه
ایشان را دیده در خاطرش خطور رسانید آن ایشان باور سید و با آنکه قدرت تمام و قوت کامله بر انتقام
کشیدن از ایشان داشت در موض آن در حد با میل در خاطرش خطور نمود چیزی از عجب
[illegible] سبب استغفار او شد لطیفه اخری جایز است که مراد از ظن در کریمه و ظن
داود معنی گمان باشد نه معنی یقین چنانکه ظاهر است از کریمه و رای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها چه معلوم است
که اهل آخرت را یقین حاصل است به داخل شدن ایشان در آتش و اما فتنه در کریمه انما فتناه امتحان است و ا

استغفار

استغفار و سجود حضرت داود نه بواسطه گناهی است که از او بظهور آمده باشد بلکه بواسطه آنست که منقطع
از ما سوای حق تعالی شده متوجه کبریاء الهی شده بود و بسیار اتفاق که چاشنی جمعی را این حالت روی دهد و غفلت
شمار روی نهد در معرض تسبیح و استغفار در آید از روی شکر و تعظیم و عبادت و اما کریمه خر راکعا و اناب
محمولست باینکه مراد از انابه رجوعیست و حضرت داود رجوع بباری تعالی از ما سوا روی داده بود بجمله
مناسب حال او این کریمه بود و اما کریمه فغفرنا له ذلک مراد آنست که از و قبول آن مرتبه نمودیم و بواسطه در کتاب احتجاج
و ثواب جلیل نوشته شده و باز روایت از سید اوصیاء علی مرتضی علیه السلام که آنحضرت فرموده که لا اوتی برجل یزعم ان داود
تزوج بامراة اوریا الا جلدته حدین حدا للنبوة وحدا للاسلام لطیفه سبحانیه در قصه سلیمانیه و در بیان آنکه در باره حضرت سلیمان علیه السلام
شبهه است شبهه اول آنست که حضرت سلیمان علیه السلام را اشتغال [illegible] در باره
دیدن اسبان تا از ذکر باری تعالی غافل گردیده نماز او فوت شد و از حسن تربیت ایشان مشغول گشت که بواسطه کفاره
این گناه امر به اسبان نمود و امر به قطع کردن دست و پای ایشان نمود و ما ملک ساقه الله بکریم
کما قال الله تعالی و وهبنا لداود سلیمان
نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر
ربی حتی توارت بالحجاب اما جواب این شبهه بعد از ذکر تفسیر این آیه [illegible] به آنکه تفسیر
این آیه آنست که سلیمان علیه السلام در هنگامی که صافنات جیاد دیگر عبارت است از اسبان نیکو را جلو میزد که من دوست میدارم دوستی نیکو
دوست داشتن خیر از ذکر حق غافل و از امرا و نه از روی هوا و شهوت و اما ضمیر در کریمه حتی توارت بالحجاب محتمل
که بر ردوها احتمال که راجع با آفتاب باشد و محتمل که راجع بصافنات بر باشد بلکه این اولی است
بچند وجه وجه اول آنست که صافنات مذکور است و آفتاب مذکور نیست وجه دوم آنست که صافنات اقرب
است در ذکر از آفتاب لطیفه باید در این مقام چهار احتمال است اول آنست که از این مرد و ضمیر راجع بصافنات باشد
احتمال

~~چنین زیاده از غیر بوده است و بموجب الحضرت چنین ... از ... کمال ... از حیثیت محبت و عرض زیاده از غیر بود~~

و سید مرتضی رضی الله عنه تعالی در جواب این شبهه فرموده است که ان ظاهر الایة لا یدل علی اضافة قبیح الی سلیمان

علیه السلم و الروایة اذا کانت مخالفة لما تقتضیه الادلة لا یلتفت الیها و لو کانت قویة ظاهرة فکیف اذا کانت ضعیفة

واهیة و الذی یدل علی ما ذکرناه علی سبیل الجملة ان الله تعالی ابتدأ الآیة بمدحه و الثناء علیه فقال نعم العبد انه اواب

و لیس یجوز ان یثنی علیه بهذا الثناء ثم یتبعه من غیر فصل بما فیه القبیح الیه و انه یلهی بعرض الخیل عن فعل المفروض علیه

من الصلوة و الذی یقتضیه الظاهر ان حبه للخیل و شغفه بها کان عن اذن ربه و بامره ایاه لان الله تعالی قد

امرنا بارتباط الخیل و اعدادها لمحاربة الاعداء فلا ینکر ان یکون سلیمان علیه السلم مأمورا بمثل ذلک فقال انی احببت

حب الخیر عن ذکر ربی بمعنی من حضره ان اشتغاله بها و استعداده لها لم یکن لهوا و لا لعبا و انما اتبع فیه امر الله و آثر

طاعته **شبهه دوم** آنست که مخالفان دین تمسک شده اند بآیه وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا

ثُمَّ أَنَابَ و حاصل شبهه ایشان آنست که این آیه محمول است بر روایتی که مفادش اینست که جنی صخر نام بصورت سلیمان

علیه السلم شده بر کرسی الحضرت نشسته خاتم او را که در آن نبوت الحضرت بود گرفته در دریا انداخت پس نبوت او بر طرف

گردید ... لشکر الحضرت در انکار او بودند تا آنکه خاتم از شکم ماهی بیرون آمده بالحضرت رسید فلا جرم نبوتش عود

کرد **جواب** این شبهه آنست که این تفسیر بالکلیه ناصواب است چه ظاهر است که نبوت ... نیست که در خاتم

الحضرت باشد و بسبب دور شدن آن خاتم نبوت از و مسلوب گردد و باز هرگز روا نبود که حق تعالی جنی را متمکن ساخته گرداند

آنکه متمثل بصورت نبی شود و اما ظاهر این آیه زیاده از این نیست که جسدی بر کرسی الحضرت انداخته شد تا که فتنه باشد

که عبارت از امتحان است باشد و کلام در آنست که چه جسد بود ... و چگونه امتحانی بود این مشکل

و حق آنست که در تفسیر این آیه رجوع بحدیث ... شود و در آن حدیث لطیفه است **لطیفه اول** آنست که سلیمان

... ان اسبان حسن از نظر الحضرت غایب گردید ندا بر داد آن اسبان نبود **دوم** آنست که آن هر دو ضمیر راجع بآفتاب باشد

است ... چون آفتاب متواری گردید در حجاب گردید ... برد ... آفتاب ... و آن احتمال ما آنست ... سیما ...

اعتقاد آنکه چون نماز او فوت شد حق تعالی ... گردانید آفتاب ... و ظاهر است که گفتن طریق بجهت **اول** آنست که

رُدُّوهَا خطاب جمع است پس ... برد ما ... در ... آسمان اولی است از حرف او بحق تعالی **دوم** آنست

که انبیا و خطاب حق تعالی مخاطب ان که خطاب ... داند **سیم** آنست که در وقت گناه از ... چگونه لایق حال آن

باشد که خدای تعالی بان خطاب ... مخاطب گرداند **چهارم** آنست که رد آفتاب از اعظم معجزات است پس چگونه لایق

رسول عاقل کامل باشد ... متصدی گناهی عظیم ... که عبارت از ترک نماز باشد که حق تعالی ... آفتاب ...

... ~~احتمال آن ...~~ ... پس این احتمالات ظاهر گردید که این دو

ضمیر راجع بآفتاب نیستند **احتمال سیم** آنست که ضمیر ... توارت عاید بآفتاب ... و ضمیر ردوها بصافنات و این ...

... است و این ... است چه ... هر دو ضمیر ... واقعند و تفریق ... خلاف اصل است **احتمال چهارم**

آنست که ضمیر اول عاید بصافنات شده دوم با آفتاب باشد و کسی قائل باین احتمال شده است و بعد از آن ... و ...

که وَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ یعنی الحضرت ... شروع ... سوق که جمع ساق است و اعناق که جمع عنق است ...

~~... این ...~~ ... در آن ... الحضرت نشسته بود ...

... ظاهر شد که ملاحظه آن ... محبت دنیا نبوده است بلکه از جهت آنکه حق تعالی بان ... فرموده ...

و بعد از آنکه از ... ایشان فرمود پس شروع در مسح کردن ... ایشان نمود

... اظهار رحمت و شفقت ... ~~...~~ باری ... در جهاد ... ~~...~~

~~... در ... بجهت ...~~ ...

والسلام

کسی در این مجلس روزی غایب بود که امشب صد زن را صحبت خواهم نمود شاید که هر یک از ایشان فرزندی بوجود آید که مجاهد در راه خدای تعالی بجای آورد و بعد از آن از ایشان حاملی نگردید مگر یکی از آن که فرزند مرده آورد پس او را بر تخت سلیمان انداختند روح تنبیه بر اینکه اراده بوده بود و بعد از آن حضرت سلیمان استغفار نموده متوجه بعبادت گردید و این وجه مقتضی ضعف از دو وجه نیست تا نسبت استغفار و انابت باو دهند چه ظاهر است که محبت دنیا ذنب نیست که استغفار در عقیب این حال دلالت بر وقوع ذنب ندارد نه در حال و در زمان گذشته بلکه مجبولست بر انقطاع بسوی حق تعالی اگر گویند که ذنب او از جهت این بود که اراده جمیع بیرون مشیت الهی ساخته بود گویم جایز که استثنا در خاطر او باشد اگر چه بر فرضی که این نیز نباشد فادی ندارد و ارادهٔ او مقرون مشیت ساختن سنت است و ترک سنت ذنب نیست **لطیفهٔ دوم** آنست که چون سلیمان را فرزندی بوجود آمد جنیان گفتند در خوف افتادیم که اگر از سلیمان بما رسد از فرزند او نیز بما خواهد رسید پس او را کشتند و بر تخت او انداختند تنبیه بر اینکه ان الحذر لا ینفع مع القدر **لطیفهٔ سیم** آنست که سلیمان علیه السلم را مملکت بود که تمامی سلطنت باو داده حق تعالی استیلا بر بساط سلیمان نمود اگر مرضی عارض مزاج او شود چرا نیست حق تعالی اظهار کند در این امانت سلیمان نمود و دیگری را اعتقاد است که او را در امتش میرانید و بعد از آن سلیمان او را بر روی تخت از دامن خود نهاد **لطیفهٔ چهارم** آنست که آن جسد جایز که جسد سلیمان بوده باشد و این از جهت مرضی که عارض مزاج او شده بود که فتنا سلیمان و القینا علی کرسیه جسدا و این بواسطه شدت مرض جسد ضعیف و منحنی گردیده است **شبهه سیم** آنست که اهل خلاف استدلال نموده اند بر اینکه ظاهر است الحوت را اهل وحدت

استدلال نموده اند بر کمال وحدت الحوت چه سؤال مملکت از برای خود نمود بلکه اختصاص به منع غیر را از آن ملک نمود چنانکه ظاهر است از کریمهٔ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ **اما جواب** از این شبهه آنست که ثابت است که انبیا علیهم السلم سؤال از حق تعالی چیزی نمیکنند مگر که ماذون در مسئلهٔ او میشوند جایز که حق تعالی سلیمان علیه السلم را اعلام نموده باشد در اینکه ملکی از او خواهد که غیر او را روا نباشد و در آن ملک مصلحت دین او باشد و مصلحت غیر نباشد پس در حقیقت این دعا و طلب مصلحت از برای غیر است نه بخل و حسد **لطیفهٔ قدوسیة فی قصة یونسیة** در استدلال اهل خلاف بر خطاء حضرت یونس است چند آیه یک شبهه است و این چنانکه ظاهر است از کریمهٔ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و اینان استدلال بر ذنب الحوت از چند موضع این آیه نموده اند **اول** کریمهٔ اذ ذهب مغاضبا است چه غضب الحوت یا بر حق تعالی است باید فهمی که حق تعالی او را بهدایت کردن ایشان و هر تقدیر غضب الحوت ذنب عظیم است اما بر تقدیر اول ظاهر است و اما بر تقدیر ثانی چه ظاهر است که واجب بر الحوت صبر است بر ایشان بجهل خبر بر سبیل لطف و مدارا نه بر سبیل قهر و غلبه **دوم** فظن ان لن نقدر علیه است چه معلوم است که گمان الحوت در اینکه حق تعالی قدرت بر آن نیست و شک ارتیاب در قدرت واجب بالذات گناه عظیمست **سیم** کریمهٔ سبحانک انی کنت من الظالمین است چه معلوم است از این کلام اعتراف الحوت بصدور ذنب از او و باز حق تعالی عتاب الحوت رسالت پناه حاتمی صلعم نموده که لا تکن کصاحب الحوت چه معلوم است که الحوت نهی نمود از کرده یونس پس این دلالت بر اینکه کرده یونس گناه بود است و الا بایستی که حق تعالی او را از آن منع نمودی **جواب** اما از اول بدو وجه است **وجه اول** آنست که غضب الحوت بر قوم بواسطه اصرار ایشان بر تکذیب

الحضرت بعد از اقامت ایشان بر کفر و طغیان بعد وصول الحضرت مأیوس از رجوع ایشان از کفر و عناد و طغیان
پس از میان ایشان غضب بیرون آمد که آن شاید اراده کشتن الحضرت بود پس از حال ایشان ...
اینهم وصف از آن گروه و عصیان ... و اما از دوم آنحضرت که معنی کریمه فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ
آنست که الحضرت را گمان این بود که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت چه معنی نقدر نضیق است چنانکه در کریمه فقدر
علیه رزقه است یعنی در کریمه و یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ آمده و اما جواب از شبهه سیم آنست
که مراد از ظلم در کریمه انی کنت من الظالمین خلاف اولی است چه الحضرت را در شکم ماهی عبادت عظیمی روی داد
که او را قبل از آن روی نداده بود پس الحضرت فرمود که ... از ظالمین بوده ام ... از جهت ترک
مثل این عبادتی و معاتب این کلام الحضرت از بعضی ارباب کشف و عیان بظهور پیوسته است که الحضرت
را در آن وقت که در شکم ماهی بود قربی بهم رسیده که قبل از آن و بعد از آن او را حاصل نه وجه نبود چنانکه
مولانای معنوی در کلام مثنوی فرموده است که گفت پیغمبر که معراج مرا ● نیست بر معراج یونس اجتبا ●
آن من بر چرخ و آن او نشیب ● زانکه قرب حق برونست از حسیب ● قرب نی بالا و پستی رفتن است ●
قرب حق از حبس هستی رستن است ● و اما جواب از کریمه وَلَا تَکُنْ کَصَاحِبِ الْحُوتِ آنست که
صاحب حوت را چون قدرت بر صبر بر آن محنت که حق تعالی او را بان امتحان نمود نبود و لیکن شکایت
... نموده طلب خلاص از ایشان نمیکرد و اگر صبر بر آن محنت مینمود ... بواسطه او بهتر بود
پس حق تعالی نبی ما محمد صلی الله علیه و آله را ... نموده با آنکه او را ... نهی از عدم صبر بر بلایا فرمود لطیفه
دوستیه فی قصه لوطیه فالثانی در باره حضرت لوط علیه السلام یک شبهه است که الحضرت در مرض ... آمده
قوم خود خطاب نمود که دختران من از برای شما نیکوتر است از ذکور که ... در آمده اید

تمام

از روی ص

بعرضه کریمه فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون ص

چنانکه حق تعالی حکایت از الحضرت میکند که هؤلاء بناتی هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ فاعلین جواب این شبهه
آنست که غرض الحضرت این بود که قوم خود را از فعل ... شنیع ... نموده ترغیب بتزویج زنان
بوجهی که در شرع ... او ... باید فرمای که ... صغیره نیست ... الکبیره باشد
لطیفه ربانیه فی قصه زکریاویه بدانکه ... در باره حضرت زکریا علیه السلام یک شبهه است
که چون الحضرت از حق تعالی طلب فرزندی کرد و بعد از آنکه بشارت ... اجابت
دعای ... در مرض ... افتاد پس الحضرت بتعجب در آمده فرمود که اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ
الْکِبَرُ وَ امْرَاَتِیْ عَاقِرٌ اما جواب این شبهه آنست که غرض الحضرت از کلمه انی این بود که سبب وجود
فرزند از برای من چه چیز است آیا از جهت آنست که تزویج زنی دیگر نمایم یا آنکه بقدرت کامله از این زن من که عاقر
است بوجود خواهد آورد لطیفه الهیة فی قصه عیسویه بدانکه در باره حضرت مسیح دو شبهه است
شبهه اول آیه کریمه وَ اِذْ قَالَ اللّٰهُ یَا عِیْسَی بْنَ مَرْیَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِیْ وَ اُمِّیَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دُوْنِ
اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا یَکُوْنُ لِیْ اَنْ اَقُوْلَ مَا لَیْسَ لِیْ بِحَقٍّ اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ وَ لَا اَعْلَمُ مَا فِیْ
نَفْسِکَ اِنَّکَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ است بیان شبهه اهل خلاف در این آیه از دو وجه است وجه اول آنست
که عیسی بن مریم دعوی خدای با مادر خود کرده است ... اول گناه عظیمست و دوم استفهامی در کریمه ءانت للناس نماید
است وجه دوم آنست که اطلاق نفس بر باری تعالی نموده که لا اعلم ما فی نفسک و حال آنکه حق تعالی مقدس است
از نفس اما جواب از اعتراض اول آنست که کریمه ءانت للناس در صورت استفهامست و غرض از آن سرزنش
نصاری است و تکذیب ایشان چنانچه گفته میشود ... یا جارتی و اما از اعتراض دوم آنست که مراد از
نفس در کریمه نفسک ذاتست و اطلاق نفس بر ذات از باب مشاکله است شبهه دوم آنست که حضرت عیسی علیه السلام

طلب مغفرت از برای کافران نمود و این روایت خلاف ظاهر آیه کریمه إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ
لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ است **جواب** این شبهه تفویض امر است بحق تعالی و مرادت از آنکه او را
چیزی از کرده علم و وحشی شد **بیانات دوم** در دفع شبهات اهل خلاف درباره عصمت حضرت
نبی یا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن هجده شبهه است **شبهه اول** در کریمه وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى
است وجه شبهه دلالت اهل خلاف آنست که ضمیر منصوب در این آیه خطاب بحضرت رسالت پناه است پس این سبب
مراد از ضلالت آن حضرت ضلالت از دین است یا از راه حق و مانند این روایت آن حضرت را نه قبل از
نبوت و نه بعد از نبوت **جواب** این شبهه کنندش لطیفه است **لطیفه اول** آنست که مراد از ضلالت
غفلت از رتبه نبوت است چنانچه ظاهر است از کریمه مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ [illegible] یا مراد از ضلالت
غفلت از شریعت اسلام که مامور است بتبلیغ او یا غفلت از علم و احکام و بیان حلال و حرام **لطیفه دوم** آنست
که مراد از ضلالت غفلت از معیشه و طریق کسب است **لطیفه سیم** آنست که مراد از ضلالت گم شدن آن حضرت
در رهگذاری که در طریق شام بهمراه عمش ابوطالب رفته بود و شیطان زمام شتر ناقه آن حضرت را گرفته از راه میش
بیرون برد و آنش جبرئیل آمد و یک نفخ او را بحبشه انداخت و آن حضرت را هدایت نمود بهمگی بعمش ابوطالب رسید
لطیفه چهارم آنست که معارض با آیه کریمه مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى است و جه توفیق چنانست که مراد از ضلالت
در این آیه ضلالت در شریعتست نه ضلالت بمعنی مذکور **شبهه دوم** آنست که اهل خلاف روایت میکنند که
چون آن حضرت دوری قوم را از خود دید پس این معنی بر او شاق [illegible] و از حق تعالی آرزوی احکام
کرد چیزی که سبب نزدیکی ایشان باو شود حق تعالی بر او سوره نجم انزال فرمود پس آن حضرت تلاوت او
بجای اورد تا که رسید بکریمه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى پس شیطان بر زبان

الحضرت را جاری ساخت که تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی و چون قریش این کلمه شنیدند بغایت
خوشحال گردیدند گفتند که محمد خدایان ما را به بهترین وجهی مذکور کرد اینها تا که الحضرت [illegible] مومنان
و مشرکان سجده [illegible] زیرا که شفاعت خدایان خود را از الحضرت شنیده بودند و با وجود هیچ کس در
آن مسجد نبود که سجده نکرد یا در وقت ولید بن مغیره [illegible] که استطاعت سجده کردن نداشت پس مشت
ریگ از بطحا برداشته سجده بر آن نمود و [illegible] در همان [illegible] در مکان که قریش غایب [illegible]
چنین یافتن کلماتی که اسلام آورده بودند و بعد از آن جبرئیل علیه السلام بر الحضرت آمده فرمود که تلاوت چیزی بودی که
من نمیآورده بودم پس الحضرت اندوهگین گردیده ترس عظیم او را آرزو داد پس حق تعالی از تسلی خاطر آن سرور
انزال فرمود کریمه وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ **جواب** [illegible]
[illegible] تلاوت [illegible] باشد چنانکه حسان بن ثابت گفته است که تمنی کتاب الله اول لیله و جای دیگر مولا
[illegible] و تدبر این به دو وجه ممکنست اما اول آنست که هیچ رسول پیش از رسالت
نیامده که تلاوت چیزی نماید [illegible] که تحریف بآن روی نداده مثل آنچه در باب زیاده و نقصان
باب نقصان خداوند در انجیل و تورات و زبور ظاهر است [illegible] در کتاب مصدق صبا
در رد مذهب نصاری و کتاب صواعق رجمان در رد مذهب یهودان [illegible] منقدی بابن الشیداری چه ظاهر است
که مانند این تغییرات از وساوس شیاطین است [illegible] حق تعالی نسبت بشیطان داده پس جایز است که الحضرت
در وقت تلاوت این آیه این [illegible] کلمات نخوانده باشد و لکن قریش این کلمات را نسبت باو از باب افترا
داده باشند چنانکه یهودان و نصرانیان و مجوسان بموسی و عیسی و زرادشت نسبت به انجیل و تورات و زند داده
اند با آنکه همه [illegible] اما تحریف و تبدیل اند پس حق تعالی از باب تسلی آن سرور فرمود که نسبت مشرکان قریش این تلاوت

وبالجمله وجه شبهات آنست که الحضرت
هرگاه آرزوی چیزی کند شیطان در آرزوی او
[illegible] القا خواهد نمود ص ص

[illegible]

را آنحضرت از باب ... نسبت تلاوت یعنی از کلمات ناشایسته است که یهودان و نصرانیان هم‌سخن ... داده

اند سه آنکه ... بظهور آمده باشند اما دوم آنست که مراد از غرانیق ملائکه است و این کریمه در وصف ملائکه واقع بوده آن

وصف مشرکان توهم نمودند که مراد از غرانیق خدایان ایشانست تلاوت آن منسوخ گردید و به تقدیری که مراد از

غرانیق خدایان ایشان باشد جایز که استفهام انکاری باشد یعنی آیا شفاعت ایشان ... است و اما جواب صاحب

مواقف از این شبهه آنست که هرگاه مراد از تمنی تلاوت بود جایز که این عبارت از شیطان باشد با آنکه او از خود را

مخلوط با قرآن آنحضرت ساخته باشد تا [illegible] گمان این شود که کلمات آنحضرت است هرچند اگر از شیطان باشد

ملکه از آنحضرت بظهور آمده باشد [illegible] در نظر بصیر [illegible] است که این جواب

بغایت ناصواب است [illegible] است که اگر مانند این احتمال روا باشد [illegible] وثوق و اعتماد از گفته انبیا [illegible] خواهد

گردید جایز است که [illegible] هر حکمی که از آنحضرت بظهور آمده باشد از روی تلاوت مخلوط بکلمات شیطان [illegible]

جایی که هم [illegible] بکلام آنحضرت نباشد و باز آنکه ممکن است که اگر آنحضرت تلاوت آن کلمات نموده باشد [illegible] خواهد بود [illegible]

[illegible] گردید که مراد از غرانیق ملائکه است یا کلام بسبیل استفهام است [illegible] پس حق آنست که در جواب این شبهه اختیار

نمودیم و اما اگر مراد از تمنی آرزو باشد جواب این شبهه آنست که آنحضرت [illegible]

به تقدیری که مراد از تمنی تلاوت است [illegible]

~~[illegible]~~

اگر آرزو نموده از خیرات شیطان بعید [illegible] وسوسه او در آمده دعوت [illegible] باطل نمود پس حق تعالی [illegible] آنحضرت

[illegible] انبیا [illegible] با وسوسه شیطان [illegible] بود ولکن [illegible] این [illegible] نشد [illegible] ملاحظه این وسوسه را [illegible]

[illegible] شبهه سیم آنست که [illegible] اعتقاد درباره آنحضرت آن بود که اراده تزویج زن زید بن حارثه

که پسر خوانده آنحضرت بود داشت و او را از مردمان از آن پنهان [illegible] می داشت پس عتاب بآنحضرت شد

که پنهان می داری امری [illegible] آنست که وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق

أن تخشاه یعنی ای محمد پنهان می داری در نفس خود چیزی را که خدای تعالی اظهار آن خواهد کرد و میترسی از مردمان

و حال آنکه خدای تعالی سزاوارتر است که از وی بترسی جواب این شبهه آنست که خدای تعالی آنحضرت والا رتبت

را بطریق وحی اسامی زنانی که او را در دنیا بوده و اسامی زنانی که او را در آخرت خواهند بود که [illegible]

مادران مومنان اند اعلام نموده بود و از جمله آن زنان زینب بنت جحش بود که در آن وقت در حباله عقد

زید بن حارثه بود پس آنحضرت نام زینب را پنهان داشته تا که منافقان [illegible] نگویند که آنحضرت

از زنان خود [illegible] را که در خانه زید است [illegible] اند [illegible] پس حق

تعالی خطاب مستطاب بآن والاتبار نموده فرمود که وتخشی الناس والله احق ان تخشاه و باطله باری تعالی

آنحضرت را خبر از تزویج زینب و طلاق گفتن زید او را داده بود و بعد از آنکه زید بخدمت آنحضرت آمده

گفت که اراده طلاق دادن زینب دارم آنحضرت فرمود که امسک علیک زوجک یعنی نگاه داری

زن خود کن و عتاب مستطاب [illegible] شد در آنکه زید را آگاه داری زینب [illegible] پنهان داشتی

آنحضرت اعلام نموده بود [illegible] که زینب از جمله زنان تو خواهد بود و این را ظاهر خواهم کرد و آیه که وتخفی

فی نفسک ما الله مبدیه و بعد از آن اظهار این نمود [illegible] فرمود که زوجناکها یعنی تزویج نمودیم ترا

زینب پس اگر آنکه پنهان نموده بود محبت زینب یا طلاق دادن او بود بایستی که اظهار آن بنمود [illegible]

چه روایتی خبر دادن حضرت باری تعالی از اظهار آن امر پنهان و بعد از آن پس دلالت این آیه

بر آنست که عتاب بآنحضرت از جهت اخفای تزویج زینب و طلاق دادن زینب بعد زید [illegible] بود

از جهت [illegible] که [illegible] و اما آنکه مقصود بود از پیش را

میل بزینب بوده از آن منافقان از زنان پنهان داشتی [illegible] است [illegible] ظاهر است که [illegible] ضعیف

عدم اظهار آن نموده [illegible] صح

ولایت و مقربان بارگاه عنایت که کحل مازاغ البصر و ما طغی در چشم جان کشیده‌اند و در بساط قربت مولی
کوشش صورت دنیا معنی را باشارت فاخلع نعلیک از پای همت انداخته از مضیق ظلمات عالم ناسوت
خیمه انس در فضای بساحات لاهوت زده‌اند [illegible] ازمانند این گرد مقدس و مبرا اند **شبهه چهارم** آنست که عتاب
بر آنحضرت از جهت آنکه نهی را [illegible] که استیفای اسیران باید و متاع دنیا را اختیار [illegible] کند چنانچه ظاهر است از کریمه ما کان
لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الحیوة الدنیا والله یرید الآخرة والله عزیز حکیم
لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم **اما جواب** این شبهه آنست که ظاهر
این آیه انحصار [illegible] باید که عتاب بغیر نظر بغیر نبی معلوم است چه معلوم است که کریمه تریدون عرض الدنیا والله
یرید الآخرة خطاب بغیر آنحضرت [illegible] عتاب بصیغه جمع است پس [illegible] معاتب غیر آنحضرت است زیرا که
حق تعالی امر نبی خود نمود در اینکه اصحاب خود را امر نماید در قتل اعدای ایشان مثل فاضربوا فوق الاعناق
واضربوا منهم کل بنان و چون آنحضرت مخالفت اصحاب را در این باب بحد رسید چنانچه در روز بدر
مشرکان را اسیر نمودند طمع در اینکه ~~[illegible]~~
خلاص خون بها ایشان را از ایشان بازیافت نموده خلاصشان دهند پس حق تعالی انکار ایشان نمود
و بیان این فرمود که معاتب با عتاب غیر آن عالیجناب است اگر گویند هرگاه آنحضرت معاتب نباشد
پس چگونه در اول این آیه واقعست ما کان لنبی ان یکون له اسری گوییم وجه این ظاهر است زیرا که اسیران
صحابه اسیران آنحضرت بودند و داخل‌اند در تحت امر و نهی او نیند اگرچه خود بنفسه ایشان را اسیر نموده باشد
اگر گویند که آنحضرت در وقت اسیر کردن ایشان حاضر بود پس چرا ایشان را منع از آن نفرمود گوییم که
جایز که آنحضرت در وقت اسیر کردانیدن در موضع که حرب حاضر نباشد چه مرویست که نبی صلی الله علیه و آله …

در روز بدر در عریش نشسته از لشکریان دور بود فلهذا مشرکان را اسیر نمودند بی آنکه در حضور او مشورت
واقع باشد اگر گویند که بعد از اطلاع بر اسیران چرا امر بکشتن ایشان ننمود و در هنگامی که کشتن ایشان
واجب بود گوییم جایز که حکم بعد از اسیر کردن ایشان جزای باشد و در وقت محاربه کردن ایشان
جزای پس هرگاه اسیر کرده شوند مصلحت متغیر شده شده تبقیه ایشان سزاوارتر از کشتن ایشان
باشد فلهذا امر بکشتن ایشان ننمود و اگر مسلم داریم که عتاب در آن باب بآنعالیجناب است
ولکن بر ترک افضل و اولی است و اگر همچنین نهی بود پس چگونه با اصحاب خود در این باب مشوره می فرمود
چنانکه مرویست که بعد از مشورت [illegible] بعضی حکم [illegible] تبقیه ایشان مینمودند و بعضی بر کشتن ایشان [illegible]
[illegible] عمل برای جماعتی فرمود که حکم بر تبقیه ایشان مینمودند **شبهه پنجم** آنست که حق تعالی عتاب بآنعالیجناب در باره
اذن دادن جمعی را در تخلف از جهاد فرموده بجماعتی که اذن تخلف از جهاد با آنحضرت نمودند و حق تعالی بعد از عتاب خبر عفو از آن
نمود و عفو فرع ذنب است پس باید که آنحضرت را ذنبی بوده باشد چنانکه ظاهر است از آیه کریمه عفا الله عنک
لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین چه ظاهر است که عفا الله عنک را دلالت بر عفو حق تعالی
از آنحضرت است و همچنین لم اذنت لهم عتاب بر آنعالیجناب است **جواب** آنست که این آیه روایت نیست چنانکه از آیه وارد عتاب بآنعالیجناب بعد از عفو از وی
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ عرف عادة مستعمل در تعظیم مخاطب است و توقیر و چنانکه میگویند [illegible] رحمک الله و غفر لک و اگرچه
لذا گناهی نباشد و بنا بر آن کلام از باب [illegible] در حروب است و تارک افضل را گاه باشد که سوق کلام با او
مساق عتاب بیند و اما کریمه لم اذنت لهم [illegible] استفهامیست و مراد به آن ترغیب و استخراج ذکر علت اذن
اوست پس ظاهر شد که حمل آن کلام بر عتاب لازم نیست چه معلومست که گاه بود که کسی غیر را گوید لم فعلت کذا و کذا

کشتن ایشان چه

شبهه پنجم

و مانند این کلام نه خارج از استعطاف است پس یقین شد که مراد از عفو نوعیست از تلطف در خطاب چه معلومست که مثل این خطاب [illegible]

یکبار از باب عتاب ویکبار از قبیل استهزا ویکبار از مقوله [illegible] گرای لفظ را اختصاص بعتاب وانکار
منسبت وعنایت الهیه ممکن باشد در مقام انکار آن آیت که دلالت بر ترک افضل واولی [illegible] شده وترک اولی ذنب
نیست واگر چه ثواب بدان [illegible] ترک [illegible] از تو اولی وکار باشد که کسی گوید تحقی را
که ترک نمی‌بود باشد که لِمَ تَرَكْتَ الْأَفْضَلَ وَعَدَلْتَ عَنِ الْأَوْلَى واین را دلالت بر انکار واستقباح صحیح
وجه نیست شبهه ششم آنکه ایشان در معرض اثبات ذنب بآنحضرت در آمده گفته‌اند که أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ
وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ظاهر است که وزر ذنب است واعتراض [illegible]
جواب آنست که وزر در اصل لغت یعنی ثقل وگرانیست وحزن آنحضرت در اندوه شدید بسبب کفر وشرک
مشرکان وقوت [illegible] ایشان تا م آنحضرت واصحاب او در میان ایشان ضعیف بودند پس حق
تعالی تعبیر از آن ثقل بوزر کرد وبعد از آنکه شوکت آنحضرت شد بزوال آن بود که ثقل ووزر او برداشته باشد
ومؤید این تاویل آیه کریمه ورفعنا لک ذکرک است وهمچنین آیه إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا چه عسر عبارت از
شدائد وغموم ویسر عبارت از زوال وارتفاع آنها وباز وزر را اطلاق بر عصیان بمعنی [illegible] لازم میکنند
ومراد از وزر این کلام او نیست مثل اهانت مشرکان آنسرور را ومنع از دخول او در مسجد الحرام پس اضافت در این
آیه بادنی ملابست است وبعد از فتح مکه آنهارا [illegible] از او مرتفع کرده شبهه هفتم که آیه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ است وجه شبهه ایشان آنست که حق آمرزیده از حضرت رسالت گناه سابق ولاحق اورا فلاجرم باید که اورا
گناه بوده باشد جواب آنست که مراد از ذنب آنحضرت ذنبی است که باعتقاد مشرکان مکه آنسرور را بود از جهت
دعوت ایشان بتوحید حق تعالی وحکم ببطلان سیصد وشصت بت [illegible] ومراد از فتح در اول این آیه فتح
مکه است [illegible] واقع است که مشرکان میگفتند که اگر حق تعالی محمد را تمکن سازد از دخول

مکه [illegible] هرآینه اورا بینی حق خواهد بود واورا ذنبی وگناهی نه [illegible] از هجرت [illegible] وچون حق تعالی
فتح مکه را مفتوح ساخت [illegible] واکثر مشرکان بشرف اسلام در آمده گناه آنسرور که باعتقاد ایشان [illegible] منظور
گردید وانکار ایشان در دعوت آنحضرت بترک عبادت بتان زایل شد چنانکه در کتاب عیون اخبار الرضا از (ع) علی بن موسی الرضا علیهما السلام
[illegible] منقولست که لم یکن احد عند مشرکی مکة اعظم ذنبا من رسول الله صلى الله عليه وآله لانهم كانوا يعبدون
من دون الله ثلثمائة وستين صنما فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا اجعل الآلهة
الها واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا على آلهتكم ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا
في الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله على نبيه صلى الله عليه وآله مكة قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر عند مشركي مكة اهل مكه بدعائک الی توحید الله فیما تقدم وما تاخر شبهه
هشتم آنست که [illegible] آنحضرت عبوس روی شده متوجه [illegible]
[illegible] ابن مکتوم [illegible] اعراض از او نمود وحق تعالی از جهت عتاب [illegible] در این باب نمود که
عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى الایه جواب آنست که این آیه را نسبت بآنحضرت
صحیح وجه نیست چه این صفت [illegible] بآنحضرت [illegible] از صفات آنسرور نیست [illegible] در قرآن [illegible] مع الحضرت [illegible] خلق عظیم که انک لعلی خلق عظیم
فلهذا وارد است که این سوره در مردی از اصحاب [illegible] شبهه نهم [illegible]
حق تعالی خطاب بآنحضرت نموده بآنکه اگر شرک [illegible] عمل تو ضایع خواهد کرد [illegible] که این صفت
او را جایز بود تا خطاب بان [illegible] لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
است جواب از این شبهه بدو وجه است وجه اول آنست که مقدم شرطیه واجب الوقوع نیست بلکه جایز
الوقوع مانند کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا [illegible] بودن شریک [illegible] حق تعالی [illegible] بالذات [illegible]

ابن ابی طالب علیه السلم کجای آورده‌ام

وجه دوم آنست که چون الحضرت نص جلی در باب خلافت شاه ولایت علی نمود طایفه از قریش امر کنند
که یا رسول الله مردمان قریب العهد باسلام‌اند و راضی نخواهند شد که نبوت در تو و امامت در پسر عم تو باشد اگر
عدول از و بغیر او نمایی هر آینه اولی خواهد بود پس الحضرت فرمود که این بطلب خود نکردم تا مرا در باب اختیار باشد
بلکه حق تعالی مرا بان فرموده است [illegible] پس قریش گفتند [illegible]
[illegible] که شریکی از برای علی در امر خلافت نصب نمایی تا اطمینان خاطر
قریش که دو [illegible] مخالفت ایشان واقع نشود پس این آیه نازل گردید [illegible] و معنیش آنست که اگر فرضا
با امیر مومنان شریک گردانی هر آینه عمل تو باطل خواهد شد [illegible] و چون صدق شرطیه [illegible] صدق
مقدم [illegible] لازم ندارد م [illegible] شبهه دهم آنست که عتاب [illegible] بحضرت [illegible]
رسالت پناهی در باب حرام گردانیدن [illegible] از زنان خود بر نفس خویش شد که یا ایها النبی لم تحرم ما
احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم وجه این شبهه آنست که خطاب این
خطاب متضمن عتاب است و عتاب بسبب ذنبی باشد خواه صغیره و خواه کبیره جواب آنست که [illegible]
مباح [illegible] ذنب نمی‌گردد و عتاب گاه باشد که از جهت ترک اولی شبهه یازدهم آنست که کریمه سنقرئک
فلا تنسی الا ما شاء الله دلالت بر وقوع نسیان از الحضرت در وحی جواب آنست که مراد از نسیان ترک است
و معنیش آنست که ترک بعضی از احکام نمی‌نماید مگر منسوخ را شبهه دوازدهم آنست که الحضرت شک و ارتیاب در
باب الوحی داشته چنانچه ظاهر است از کریمه فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن
الکتاب من قبلک و باز لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین جواب آنست که صدق قضیه شرطیه
مستلزم [illegible] نیست [illegible] بر ترتب جزا [illegible] و باز در بیان این کلام [illegible]
انست بر شرط م

بلکه گاهی خود نماینده [illegible] باطل کتاب را م
اگر [illegible] در این باب باشد باید که مراجعت [illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] شبهه سیزدهم آنست که اهل خلاف استدلال [illegible] بروایت مشهور که الحضرت
در شب معراج چون [illegible] از حق تعالی [illegible] تا آنکه [illegible] پنج نماز واقع [illegible] در روایتی و تهمت
که موسی علیه السلم گفته حضرت صلی الله علیه و آله را اگر امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند [illegible] وجه شبهه آنست که چگونه
روا باشد که الحضرت [illegible] موسی [illegible] باید جواب آنست که این خبر از اخبار آحاد است
پس مفید علم نیست [illegible] سند این حدیث ضعیف است و اگر فرض صحت این حدیث نماییم [illegible] مصالح م
جایز است که مصلحت [illegible] اختلاف [illegible] که در ابتدا پنجاه نماز واجب باشد
و در ثانیه الحال پنج نماز و اما گفته موسی الحضرت را جایز که از روی الهام باشد [illegible] رسالت
پناهی [illegible] باشد چنانکه ظاهر است از کریمه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
شبهه چهاردهم آنست که ایشان شبهه نموده‌اند [illegible] از حضرت رسالت پناه [illegible]
[illegible] جبرئیل الحضرت خطاب نمود گفت که [illegible] اقرا
[illegible] شبهه آنست که سوال [illegible]
[illegible] جواب آنست که [illegible] مراجعت الحضرت [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] مراجعت و سوال [illegible] سوال الحضرت زیاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شبهه پانزدهم آنست که الحضرت [illegible]

عباس را در استثنائی که از و ظاهر آمد که مکر اذخر در باره حرم و حال آنکه تحریم و تحلیل تابع مصالح است
پس روا نیست که اختیار این استثناء بگفته عباس کند مادام که او را اراده آن استثناء باشد
جواب — از این شبهه بر دو وجه است اول آنست که نبی صلی الله علیه و آله
اراده همگی استثنائی که عباس از اذخر گفته بود داشت اگر چه در این باب سبقت بر او نموده بود
و بسیار است که کسی را اراده کلامی باشد و غیر سبقت نماید [illegible] دوم آنست که حق تعالی آنحضرت را
مخیر کرده بود در باب استثناء اذخر و بعد از آنکه عباس سوال آن نمود آنحضرت اختیار [illegible]
از قبیل اختیار یکی از دو فرد واجب شبهه شانزدهم آنست که اهل خلاف تمسک بروایتی که
از آنحضرت روایت که ان المیت لیعذب ببکاء اهله [illegible] و بروایات دیگر ان المیت یعذب
فی قبره بالنیاحة علیه و مغیره بن شعبه از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت میکند که من نیح علیه
فانه یعذب بما نیح علیه و وجه شبهه آنست که ظاهر این اخبار دلالت بر آنکه میت معذب میگردد
بجهت [illegible] ظلم [illegible] بر خدای تعالی قبیح است و به انبیاء مانند این نسبت روا نیست جواب آنست که
این خبر صحیح نیست [illegible] معارض بآیه لا تزر وازرة وزر
اخرى [illegible] از ارباب حدیث و [illegible] و اگر فرض صحت این خبر نماییم بنابر آنکه معارض
ثابت حاجت بتاویل [illegible] است وجه اول آنست که مراد این باشد که هر گاه کسی وصیت
نماید در آنکه نوحه از برای او کنند [illegible] بوصیت او عمل نمایند [illegible] معذب بوصیت خود [illegible]

بکاء غیر هم

وجه [illegible] در جاهلیة امر به بکاء و نوحه مینمودند و در این باب وصیت [illegible] آنحضرت رد کرده آن را
نمود و اما آنکه آن را مبالغه در این باب بود [illegible] طرفة بن معبد [illegible] گفته است شعر
فان مت فانعینی بما انا اهله وشقی علی الجیب یا ابنة معبد وجه دوم آنست که عربان بر مردگان
خویش گریه میکردند و در اثناء عبارتهای ایشان و کشتن اعادی خود را [illegible] میکرد [illegible]
متعدی دیگر معاصی ایشان [illegible] مانند آن معذب بودند [illegible] و آنها را از مناقب و مفاخر ایشان
میدانستند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که شما گریه مینمایید [illegible] که بآن عذاب دارد وجه سیم آنست
که حق تعالی هر گاه اعلام میت [illegible] گریه اهلش بر او [illegible] بآن خواهد شد و این عذاب [illegible]
[illegible] وجه چهارم آنست که مراد از میت کسیست
که محتضر شده و علامات موت [illegible] او را [illegible] از گریه دیگران بر او متاذی و متالم خواهد شد و این
بمنزله عذاب اوست [illegible] شبهه هفدهم آنست که روایت کرده اند از آنحضرت صلی الله علیه و آله
که انکم ترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی رؤیته [illegible] وجه شبهه آنست که این خبر
دلالت بر آنکه شما خدای خود را خواهید دید مانند قمر در شب بدر و این خلاف دارد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] آنست که این خبر صحیح نیست [illegible]
قیس بن ابی حازم [illegible] و این خبر [illegible]
معلوم نیست [illegible] که [illegible] این خبر [illegible] باشد
[illegible] ولایت علیه السلام [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] منبر کوفه [illegible] الی بقیة الاحزاب

زینب از [illegible]

حق هم

نبغضه حتى اليوم في قلبي آية و بالجمله معادات و مخالفت و نصب عناد و معادات مخصوص باهل بيت
او صلى الله در نهايت ظهور است پس حديث او مطرود و مردود ثابت و اگر قطع نظر از اين فساد كنيم گوييم كه
مراد از رويت علميت چنانكه ظاهر ميشود از كريمه أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ
الْفِيلِ و أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ پس معنى آن خبر اينست كه شما خواهيد دانست
خداى خود را چنانكه ميدانيد قمر را در شب بدر بى مشقت نظر و كلفت بصر **شبهه**
پنجم در آنست كه روى از آنحضرت صلى الله عليه و آله ثابت شده كه او فرموده كه ان الله خلق
آدم على صورته چه ظاهر است كه مضمون اين خبر اقتضاى تشبيه ميكند حق تعالى بصورت آدم
و حق تعالى مقدس و مبراست از تشبيه **جواب** از اين شبهه بچند وجه است
اول آنست كه حق تعالى چنانكه موصوف بصفات سبعه از علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و غيرها است همچنين او موصوف است باين صفات پس اگر انسان كامل نظر در خود نمايد
بآنكه از عالم امكانست [illegible] كه حق تعالى باشد اين صفات نمايد كه من عرف
نفسه عرف ربه و ثانيا آنست كه مراد از صورت چيزى باشد كه حق را بآن توان
شناخت و چون ما آنرا شناختيم آنحضرت [illegible] از جميع عوالم
چنانكه مكرر گذشت فلا جرم [illegible] صورت حق است چنانكه از علم آفاق و انفس است
سيم آنست كه انسان بالحقيقه عبارتست از جوهر مجرد لاهوتى مقدس از مكان و زمان
[illegible] فلا جرم در عالم امكان مناسب نحوى از ظلمات [illegible] ذات حق تعالى
كه مجرد صرف است دارد و مراد اينكه او بصورت آنست اينست والله در اين باب وجوه

بسيار است

بسيار است اكتفا ببعضى از آنها شد **ركن چهارم** در امامت مشتمل بر مقدمه و دو مبحث **مقدمه**
در بيان حقيقت ذات و احوال آن يعنى بر هيچ مسئله كه تعبير از آنها بكلمه ما و اى و هل و كيف و لم
ميشود **اول** سوال از شناخت و معرفت ذات امامت كه تعبير از آن بكلمه ماست مثل ما الامام يعنى
كيست امام و غرض از آن طلب تفسير معنى امام بحسب عرف و اصطلاحست پس جواب اين سوال آنست
كه امام عبارتست از انسانى كه او را رياست عام در دين و دنيا بخلافت و نيابت رسول باشد **دوم** سوال
از وجود امام است باينكه امام بايد كه هميشه باشد يا نه و اين كلمه هل است و بحث از جواز خالى بودن
زمان تكليف از وجود امامست يا امتناع آن بر آنكه دليل عقلى كه اقتضاء وجود امام ميدهد امتناع خلو زمان تكليف
از وجود او نيز ميدهد چه ظاهر است كه بقاء او در هر زمان لطف است و لطف بر خدا واجب
پس بقاء بودن امام در هر زمان واجب فلهذا حكماء كه مدار بحث ايشان بر براهين عقليه است
حكم بر آن نموده اند خواه اشراقيان حكماء و خواه مشائيان از ايشان چنانكه شيخ ابوعلى در كتاب
شفا و شيخ شهاب الدين سهروردى در حكمت اشراق گفته است كه لا يخلو العالم عنه و هو الذى
سماه ارباب المكاشفة و اصحاب السلوك بالقطب فله الرياسة و ان كان فى غاية الخمول
و ان كانت السياسة بيده كان الزمان نورانيا و اذا خلا الزمان عن مدبر الهى كانت
الظلمات غالبة ترجمه اين عبارت اينست كه عالم خالى از امام و خليفه نتواند بود و ارباب
مكاشفه از او قطب گويند و سردارى و اختيار دين و دنيا نزد ايشان نيز بدو تفويض
الهى است اگر چه آن شخص موصوف بامامت از كثرت [illegible] خمول
بوده ظاهرا ممنوع از تصرف باشد و اگر سياست [illegible]

بندگان بعضی از دولت ایشان و صلاح و فساد دین و دنیی بدست او باشد
زمانه نور اشنه مستقیم بعدل و حکمت باشد و اگر سیاست
در کسی دیگر بود ظلمات غالب بوده روی زمین تاریک و بی
نور باشد و باز در موضع دیگر ازین کتاب گفته است

که بل العالم ما خلا قط عن الحکمة ومن شخص قائم بها وهو خلیفة الله فی ارضه لکن الکون
ما دامت السموات والارض و در شرح فصوص مذکور است که فلا یزال العالم
محفوظا ما دام فیه هذا الانسان الکامل لان الخلیفة ظاهر بصورة مستخلفه فی حفظ
خزائنه والله یحفظ صورة خلقه فی العالم بصورته فانه ظل الحفظ من حیث مظهریته لاسمائه وواسطه
تدبیره بظهور تاثیرات اسمائه فیها و نظایر این عبارات در کتب حکما و ارباب ریاضات و مجاهدات
بسیارند که نهایت دلالت بر عنایت امارت دارند در آنکه زمان خالی از وجود امام نتواند بود

و باز در قرآن مجید اشارات صریحه و بلیغ بر این معنی واقع است و در آن چند لطیفه مذکور است **لطیفهٔ ذکریه** در بیان
این فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون [illegible] آنکه سعادت دو جهانی باشتغال اوامر و نواهی حضرت باری است در باب
عبادات و اقوال و افعال [illegible] ابن [illegible] اهل ذکر که [illegible]
~~[illegible]~~ و ظاهر است که زمانی خالی از وجود ایشان خالی باشد مردمان از زمان از امر اقسام بی خلاص
نیابند و درجات سنیه و مراتب علیه [illegible] جهل مرکب [illegible] پس ملک العین [illegible] فرقتین
بصاحبان دین و اهل ذکر است **لطیفهٔ نوریه** و آنکه مراد از نور در کریمه امنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا امام زمان است
و [illegible] لطیفه نوریه [illegible] که زمان خالی از امام نبود و الا لازم آید که حق
خالی نور [illegible] بوده باشد **لطیفهٔ [illegible]** [illegible] امام هر زمان است
سؤال از کلام [illegible] که موضوع است از برای طلب از سبب وجود امام [illegible] وجود او مترتب باشد
بر آنکه [illegible] حاجت به [illegible] برکت اطاعت او از مهلکات دین و دنیا نجات یابند [illegible] بعد از انقراض زمان حاجت
~~[illegible]~~ جانشینی که
آثار نبوت و احکام شریعت او از زیاده و نقصان [illegible] الهو ایشان است از مصالح
و مفاسد و منافع و مضار دینی و اخروی باز دارد **جواب** مطلب [illegible] سؤال است از مصاحب
که سزاوار منصب امامت و آن هشت است اول عصمت [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] خواهد بود [illegible] او را حاجت
[illegible] خواهد بود [illegible] باشد
لازم [illegible] **دوم** [illegible] و معرفت [illegible] مقاصد [illegible] تا اقوال

امور الهی الخ

و افعال او مطابق اوامر و اشاره ربانی باشد و وثوق بر کلام او حاصل شده الحه ... باید ... که موافق با فرموده

حق تعالی داشته باشد ... [illegible] ... **سیم** شجاعت ... سبب ... [illegible]

~~[illegible]~~

اهل باطل و شقاق ... [illegible] ... جهاد به ثبات قدم ... [illegible] ... عظیمت

... [illegible] ... اختیار ... نماید ... [illegible]

... [illegible] ... **چهارم** سخاوت ... آنکه امام ... [illegible]

صفت سخاوت نباشد ... [illegible] ... آیه که صاحب امامت ... جمیع الوجوه نداشته باشد ... پس ...

هر کسی که مساوی او در سخاوت ... باشد روا نخواهد بود **پنجم** آنست که امام باید که از جمیع عیوب ...

سبب نفور مردمان ... باشد خواه آن عیب ... خلقت باشد ... [illegible]

باشد خواه ... اصل ... [illegible] ... ظاهر است که ... [illegible]

~~[illegible]~~ **ششم** آنست که ... [illegible]

آلی او ... مردمان ... استحقاق ... باشد تا ... [illegible] ... بجمیع ... ایشان

باشد **هفتم** آنست که موصوف ... امامت و معجزات ... که دلالت بر امامت ... [illegible]

او داشته باشد ... طریق شناخت او ... بعض اوقات ... معجزات و خوارق عادات

هشتم آنست که امام در هر زمانی باید که یکی ... باشد ... [illegible]

دلیل ... آنست که کثرت ... [illegible] ... اختلاف ... [illegible]

و از مجموع این مطالب ظاهر شد تعریف امامت ... [illegible]

در نبوت گذارش یافت **چهارم** مطلب ... چنانکه در مبحث اول ظاهر ... شد

مبحث اول

مبحث اول در بیان مطلب ... الامامت

در نبوت گذارش یافت ... بعد از حصول مطالب چهارگانه که مطلب ... [illegible] ... مطلب ... سوال

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

... مردمان هر زمان ... تحصیل کمالات ... باز ربع قرآن مجید در اثبات ...

بیان صفات کمالیه ایشان و ربع آن در مذمت اعادی ایشان ... آنست که چهل آیه ... قرآنی ... که فعل ...

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

... موسی علیه السلام ... چهل شب ... که و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات

ربه اربعین لیلة و باز منقولست در اتمام خلقت انسان که چهل روز در رحم مادر نطفه است و چهل روز علقه و چهل روز

مضغه ... [illegible] ... چهل ... است **فاتحه** در ذکر فاتحة الکتاب ... اول قرآن و ام

قرآنست و در او ذکر صفات ذات و صفات افعال و ذکر احوال معاد ... [illegible]

عباد است اهدنا الصراط المستقیم از ... منقولست که ... عزت ... علی و اولاد اوست و باز منقولست

از ... این آیه که و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ... [illegible]

رسول ... صلی الله علیه و آله ... سألت الله ان یجعلها لعلی ... [illegible]

اسلمی و باز منقولست از ... که و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ... ولایت علی ابن ابی طالب ... [illegible]

... [illegible] ... در بیان آن آیات ... [illegible]

مطلب اول در اثبات امامت علی مرتضی علیه الصلوة والسلام و در آن چهل لطیفه است ص

حاکم ثعلبی گفته است که ابی صلیت مع رسول الله صلعم یوما صلوة الظهر فسئل سائل فی المسجد فلم یعطه احد شیئا فرفع السائل یده الی السماء وقال اللهم اشهد انی سألت فی مسجد رسول الله صلعم فلم یعطنی احد شیئا وکان علی راکعا فاومأ الیه بخنصره الیمنی وکان یتختم بها فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم من خنصره وذلک بعین النبی صلی الله علیه وآله ترجمه اش ص

است که ما بنده کمان عاصی صبح ساحت از حق تعالی در هر شبانه روزی درج نمایم است ... الحضرات نام و از فضیلت بر رکنی جمیع فضیلتهاست و مروی است از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که انما انت المنذر الذی امرکم الله ان تسالوا الهدی لدیه ثم علی بن ابی طالب من بعدی وکذا من بعده ایه یهدون بالحق وبه یعدلون الآیه

لطیفه اول ایه کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون اتفاق امت آنست که در باب حضرت امیر صلوات الله علیه نازل است و در بیان نزول این آیات و ایما به آیات ممهده میشود و بسیار حدیثی میرسد که ایه محکمه جهت بیان نیابت آن و خلافت رسالتمآب شرف نزول یافته است و سبب نزول آن ایه بیعت جای که در بسیار اهل خلاف مذکور است آنست که روزی سیدی کونین در مسجد مطهر نبوی باتفاق اصحاب مشغول نماز شده بود که شخصی به هیات درویشی مسکین گرد صفوف برآمده چیزی سوال نمود و هیچکس از اصحاب مسجد باو نپرداخته و در جهت مسکنت و دار رحم حسبتی و اعطای نگذاشته آن مسکین محروم ماند مسکین متوجه رفع حاجت ... بارگاه کبریاء الهی نمود و چون به عنوان بدرگاه رحیم متعال سریع الاجابه کرده به زبان مسکنت بیان شکوه نمود ناگاه از اصحاب شد الحق ... تحریک خاتم انگشتری که خفیکرده به سائل باخذ آن علم شد گشت خوشدل مراد حاصل برون رفت چون حضرت رسالتمآب از ماجرای شب به تصدیق مذکور واقف شد روی بجانب آسمان نموده اورده جوهر مقصود را حاصله تعلیم بعبر نمود فصل آن عبارت ساحت مناسب بوده در رشته ضمیر اسلاک داده که اللهم ان موسی سألک قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ظهری ... و احمد بن حنبل نقل نموده که حضرت رسالت صلعم فرمود که اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی ...

اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا حاصل ترجمه این عبارت آنست که حضرت رسالت پناه بدرگاه الهی جواب میخواهد و درخواست میکند که همچنانکه حضرت موسی علیه السلام از حق تعالی التماس نموده که هارون که برادر و از اهل بیت اوست خلیفه و شریک مهمات و امامی که در بیان حرمی ابواد و مشارکت او فوت کرده و استمرار و استقرار پذیرد و نصعد که آن قبول العینی از موسی نموده هارون که برادرش بود بخلافت او نصب نموده و بین موسی را از تزلزل و اضطراب محفوظ گردانید من نیز محمد تو مدعت توام استدعا آنست که علی که از اهل من و برادر و پسر عم و داماد منست خلیفه من گردانیده و شریک من در تبلیغ و ... ساخته و زیر و صاحب اختیار من گردان راوی گوید که هنوز کلام حضرت اتمام نیافته بود که جبرئیل ابن آیت نزول نموده حضرت را بشارت داد که انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون و ترجمه آیه شریفه آنکه معادی و انکاری برایمن حاظر خاف ... اهل تجدد طغیان اگر دانست که ولی شما نیست مگر دار و صاحب اختیار و حمایت کننده و نگاه دارنده شما از نقصان و خسران دنیا و آخرت و حاصل مجمل کلام آنست که اولی بتصرف از شما در کار شما نیست کسی الله خدای تعالی که اوست کارساز مصالح و مفاسد شما است و بعد از آن رسول او که شما را از زمان و مبین احکام و مرشد شما سازنده حلال و حرام است مگر دیگر کسانی که ایمان آورده اند و صفت ایشان اینست که نماز کننده و در وقت نماز در حالت رکوع صدقه به سائل دهند از آنست باعتراف دوست و دشمن و آشنا و بیگانه درباره امیر المومنین شریف نزول یافته حاکه صاحب کشاف که عمده علمای اهل سنت و حنفی متعصب است ذکر نموده و باین اعتراف آورده و علامه شیخ ابوری بزرگ که شعار شافعیه است تصریح بان نموده است و در بعضی دیگر از کتب مثل کتاب حلیه از تصانیف حافظ ابو نعیم که از اساطین آن طایفه است و کتاب ... منیر ... و بر صاحب بصیرت که دیده انصافش کحل توفیق بسرمه هدایت باشد پوشیده نخواهد بود که بعد از آنکه حضرت امیر علیه السلام

اشتغال نماز در حین رکوع صدقه به سایل داده باشد و این معنی پسندیده حضرت رسالت‌پناه شده تا از حق تعالی
مسئلهای خلافت آنحضرت مثل خلافت هرون از موسی نموده دعای آنحضرت فی الفور به اجابت قبول
موصول گردید پس این باب موافق التماس و خواهش خاطر نبوی این آیه شریفه نازل گشته خاطر مبارک را تسلیه از جهت
جهات متعدده بهم رسیده باشد با وجود این حالات منافقان نفوذ و در معانی محتمله لفظ مولی که قرینه مقام و انکس
حمل بر صارف دیگر معانی کرده به دیده عقل حکم بالکه معاد خلافت و امامت توانند نمود این قرینه واضحه و حجت عادله
است بر ترک متابعت اولیات و اطاعت وساوس شیطانی لطیفه شریفه به آنکه حق تعالی از نزول این
آیه اظهار عنایت بی‌نهایت بدان پادشاه ولایت نموده او را آنکه ذات خود را و نفس رسول را ستوده با این توصیف
یافته آنحضرت را نیز بیان کلمه ذکر نموده تا دانسته گاه اهل اسلام شود که همچنانکه حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیا و محیی
رسولش که سزاوار صد بیقرف امور مسلمانانست آنحضرت نیز سزاوار است و رتبه تصرف است حاکم و آمر و ناهی
و واجب الاطاعة و مفترض الطاعة بوده تخلف از اوامر و نواهی او و انحراف از متابعت آن والا ذات سرکشی از خدا و رسول
و مخالفت اوامر و نواهی ایشان است و مسطور است که حق تعالی ابتدای آیت از آن معنی از کلمه ولی جهت ذات ربوبیت
و رتبه رسالت نموده که مخالف آن از جهت امیر علیه السلام منفک باشد ملکه آن معنی ولی باشد در معاد ثلث متحد بوده
تا او قاری در آیینه ملاحظه صورت نه بیند و از جهت آنکه درین مقام از کلمه ولی تبادر ذهن باید بتحقق رساند و رای که اران وجوب
اطاعت و متابعت اوامر و نواهی بوده حاصله استحقاق حکومت عباد و تنسیق امور ایشان ظاهراً و باطناً صورةً
و معنیً دیناً و دنیاً که حق تعالی و رسول متعلق است بآنحضرت سبب توفی از عنق درین مقام تعلق پذیرفته و علامه نیشابوری
بعد از ذکر روز تصدق و بیان نزول آیه مبارکه و اطلاع بر دلالت اصحاب علاقه حسن الحال گفته است که
والمنافقه سفا امثال ذلک بطول الطائل معنی منافقه ... قسم از امور دراز نفی سعایه است لطیفه دوم که یم

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای رسول
برسان به بندگان آنچه از خدای تو نزول یافته و اگر بجای نیاوری آنچه مراد منست به بندگان نرسانیده پس تبلیغ
رسالت نکرده باشی و معنای آیه مشعر است بآنکه اگر تبلیغ این امر رسالت شده برحسب اراده الهیه وقوع
نیابد همانا که هیچ وجه تبلیغ نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ در بعضی از امور دانسته حکم عدم تبلیغ در کل دارد و اگر از
منافقان که همراه اند خوفی و وسوسه باشد خدای تعالی نگهدارنده تست از شر ایشان و بنابرین حضرت رسالت
پناه منزل فرموده اند و منبری از پالان شتر یا بعضی از احجار بنا به اختلاف اخبار مرتب ساخته و صعود بر آن
نموده خطبه بلیغ مشتمل بر حمد و ثنای الهی و نصیحت اصحاب و بیان خلافت حضرت امیر علیه السلام که از جانب حق تعالی
ادا فرموده به آنکه اتفاق علماست در اینکه آیه مذکور نازل شده است بر رسول درباره علی بن ابی طالب حاکم روایت کرده ابونعیم
حافظ باسناده عن عطیه قال نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلعم فی علی بن ابی طالب و ثعلبی در تفسیر ثعلبی نوشته که معناه بلغ
ما انزل الیک من ربک فی فضل علی علیه السلام فلما اخذ رسول الله صلعم بید علی قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه و ظاهر است
که حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله مولای ابی‌بکر و عمر و عثمان و باقی صحابه است بحکم این نص شد که علی ابن ابی طالب علیه السلام
مولای ایشانست فلاجرم امام خواهد بود و باز در تفسیر ثعلبی واقعست که چون قصه روز غدیر و جهان امام یافت و این
خبر باطراف و جوانب عالم انتشار یافت حرث بن نعمان فهری که از قبیله معتبره از قبایل عرب و سردار آن طایفه بود از
شنیدن این قصه آزرده شد باتفاق جمعی از العشیرة از جا بیسیه که مسکن ایشان بوده روانه جانب مدینه مقدسه
گردیده نمود حرث مذکور تنها به رفقای مذکوره از غایت قهر و غضب و غیظ [illegible] و غلظت داخل مسجد حضرت رسالت
پناه شده آواز برآورد که یا محمد و گفت یا رسول الله تو ما را به وحدانیت خدا و نبوت خود و بنماز و روزه و سایر
واجبات دینیه تکلیف نمودی و تمامی آن قبول افتاد و ادای آن بر خود لازم گردانیدیم و بعد از آن تو باین راضی نشده

امامت و خلافت و امیرالمؤمنی به پسر عم خود حواله نمودی و این فعل از طرف تو یا از نزد خود حق تعالی
است حضرت سه قسم یاد نمود که وقوع این حکایت به امر خدا و مبالغه خدای تعالی است و چون حرث مذکور جواب
ابی از حضرت شنود روگردان گشت و بجانب منزل خود میرفت و میگفت الهی اگر این حرفی که محمد به حقانیت و از
امامت علی بن ابیطالب میزند حق است عذابی بر ما از آسمان بفرست [illegible] که از آسمان سنگی بر
سر ما زند یا بعذابی دیگر معذب گردان هنوز سخن او تمام نشده بود که سنگی از آسمان بر سر او آمد
این
از مقعد او بیرون رفت به جهنم فرستاد و مقارن حال جبرئیل نازل شده سوره سائل به تحفه جهت
حضرت رسول همراه آورد بسم الله الرحمن الرحیم سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله
حاصل آنست که سائلی سوال از وقوع عذابی نمود که برای زمره کافران تواند بود و آن عذاب به وجهی که از جانب الهی [illegible]
بهمین وجه
از او دفع نمی نمود و آن واقع شد و شان نزول این آیه و سوره در کتب اهل خلاف نیز بوده [illegible] ملاحظه شده و اگر کسی زیاده
از این بهره میبایدش پیش از این باشد باز پوشیده نخواهد بود که غزالی که امام مخالفان و پیشوای ایشانست در کتاب سر العالمین
دعوی اجماع بر صحت حکایت غدیر مینماید و بعد از ذکر روز غدیر و عبارت عمر به کلمه بخ بخ چنین میگوید که هذا تحکیم و رضا
و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوی لحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و خفقان البنود فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام
الخیول و فتح الامصار سقاهم کأس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس
ما یشترون کلام غزالی با لطف آنکه عمر قبول حکم الهی نمود مدعا با آن داد و تسلیم نمود و بعد از آن هوای نفس که در روش غزالی از
کفران نعمت [illegible] و غالب گردید و سبب غلبه هوای محبت ریاست بندگان خدا و حمل ستون خلافت [illegible] خلافت
شعار نام برند و محبت آنکه علمهای خلافت [illegible] و محبت آنکه اسبها و دیگر حیوانات سواری دست با
از هم گذرانیده و صورت [illegible] از آن بنظر در آمده [illegible] خانه او جمع گردند [illegible] به روش جبابره و اهل ظلم است اینها بهره و سیله

آن شده که از جام هوای نفس آب عصیان و طغیان خورده بخلاف اول که زمان بت پرستی و تاریکی جاهلیت منقضی
آنست عود نمودند و عهد و میثاق روز غدیر را شکسته و پس پشت انداختند و در این باب سوادی مشتمل بر نقصان و خسران
ایشان واقع گردیده و با وجود این جوری که از اعیان مخالفان [illegible] غزالی را انکار نموده با نسبت داده است پس ظاهر گردید که حدیث
غدیر متواترست و دلیل روشن بر امامت آنحضرتست راوی روایت میکند که بعد از این مقدمات تا اصحاب بامر الهی [illegible] که بسیار است
تا آنکه بعضی گفته اند که صد و بیست هزار کس بودند و بعضی کمتر گفته اند بر آنحضرت بامیر المؤمنین سلام کردند بآن نحو که
السلام علیک یا امیر المؤمنین حالا که عمر از آن کلمه تجاوز نموده عبارت بخ بخ نیز اضافه نمود و بآن نیز اکتفا ننموده گفت اصبحت مولای
و مولی کل مؤمن یعنی امام و پیشوای من و همه مسلمانان گردیدی و از عبارت عمر نیز مفهوم میشود که معنی اولی بتصرف از مولی اراده نموده است
و مذکور است که شعرای عرب که در آن روز حاضر المجلس بودند بتخصیص حسان بن ثابت [illegible] چندین قصیده از جهت اثبات
امر ولایت نظم انشا کرده اند تا عمرو عاص ملعون نیز در آن روز قصیده گفت که دو بیت از آن قصیده اینست شعر بآل محمد عرف الصواب
وفی ابیاتهم نزل الکتاب و بعد از ذکر آنحضرت و بعضی القاب آن عالی نسب بیت دیگر املا کرده است شعر [illegible]
خم [illegible] الرکاب و این شعر بیست عاشره و در لهجه عرب [illegible] پسندیده و خلاصة الکلام آنست که جایی که
کل [illegible] اعیان تمیز [illegible] بعد از روز غدیر همان است یعنی وفا بآن ننمودند به گردن مردم لازم است
و روشن است که مقصود [illegible] این باشد که هر جا که تیغ او به گردن مردم [illegible] لازم شده از جمیع ما خشنود و آزرده بود
به این حکایت [illegible] که جای [illegible] که اگر از جماعت روز غدیر [illegible] و فرموده خدا و رسول را از روی صدق
و خلوص [illegible] اطاعت مینمودند بعد از آن روز واقعه غدیر [illegible] نموده و آن همه تاکیدات الهی و تردد
جبرئیل و وصایای نبوی را [illegible] گذاشتند [illegible] این آیه آنست که حضرت رسالت را از ادای
امر [illegible] بود [illegible] آنست که [illegible] الیک [illegible] به صدق [illegible] ظاهر است که [illegible] به نهایت
والله یعصمک من الناس حالا که مبالغه
و اهتمام حق تعالی در رسانیدن این حکم در غایت بود هم

حکم نه [illegible] متواتر شده که

از [illegible] ایشان [illegible]

اتمام آنکه در خلافت آنحضرت و اظهار رنجش از حضرت شد تا خبر آن را نه چه معلوم به شریفه آنست که کریمه اراده تو آنست که
بعضی از ائمه بوی بتو میرسیم تنک تابی و سینه تنک این ... بیم ماند که این قسم از امور را نجای کرد و این ... منفی
نهایت تاکید و تشدید و تهدید است و بعد از این حضرت رسالت صوت ... بعد از ... آیه ... موضع موسوم ...
خم رسید جبرئیل یکبار دیگر جهت تاکید و تکرار فرود آمد و این آیه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ الآیه لطیفه سیم
کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا روایت ... حافظ ابونعیم که از اعیان
اهل خلافت است روایت از ابی سعید خدری میکند که او از حضرت رسالت نقل نموده که آنحضرت مردمان را دعوت بولایت
حضرت امیر علیه السلام ... نموده ... آنحضرت را اوامر داد پس متفرق گردیدند ... که دامنه
که اصحاب بعث ... بحال حضرت رسالت را ... [روایت] نمودند ... هنوز متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد و بعد از ان
حضرت رسالت متوجه این عبارت گردید که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و بالولایه
لعلی من بعدی ثم قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
لطیفه چهارم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی الآیه در کتب اهل خلاف تخصیص کتاب ثعلبی
و کتاب احمد بن موفق المکی و همچنین در کتاب علی بن المغازلی مسطور است که ابن عباس روایت نموده که روزی در خدمت
حضرت رسالت جمعی کثیر از ... نشسته بودیم که ناگاه ستاره درخشان از آسمان هبوط نموده متوجه زمین بود و چون
حضرت رسالت را ... مبارک ... که این ستاره ... نزول نماید صاحب آن خانه بعد از
من خلیفه و وصی و جانشین من خواهد بود و ستاره مذکور ... منزل آن ... ساکن هدایت فرود آمده ...
موجب ظهور ... حسد حاسدان شد ... گفتند یا رسول الله در باره عزت و اعتبار علی بن ابی طالب
سخن بجای کشید که بطغیان ... ایام ... بود که جبرئیل علیه السلام ... این آیه کرده ...

آورد و حاصل مضمونش آنست که حق تعالی قسم یاد نموده است به راستی کلام حضرت رسالت مبالغه در آنکه آنحضرت گمراه نبوده
و ضلالت نیافته و خلاف فرموده الهی ... نگفته و هیچ ... نکرده بلکه در باره خلافت آنحضرت بمقتضای خواهش خود
چیزی نگفته تا وحی با و نیامده و جبرئیل پیغام گذاری نکرده او بخودی خود ذکر این خطاب ننموده پس مفاد آیه شریفه آنست که علی بن ابی طالب
بعد از حضرت رسالت خلیفه و جانشین آنحضرت بوده و بر بودن آن این منصب عالی بادو متوض گشته و بحسب مشهورست که امامت
امری منصوص از حق تعالی است که باید از جانب الهی بشخص از اشخاص متوض گردد و حضرت رسول بمجرد رای خود و بمقتضای
خاطر شریف رجوع بکسی ننماید و موید این دعوی آنست که در کتاب مسمی بمشارق انوار الیقین از ابو سعید خدری نقل نموده که او
از حضرت ... روایت می نماید که آنحضرت میفرموده که ما هم اهل بیت که حق سبحانه و تعالی ما را اختصاص برحمت و حکمت و نبوت و عصمت
و ختم رسالت داده و رایت دین حق و اعلام دین و بشارت مومنین و اخوت رسول الله تعلق یافته است ... که هان ... آنحضرت صدیق
اکبر و فاروق اعظم ... اگر کسی این کلمه گوید کذاب ... باشد و مفتری باشد لطیفه پنجم آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بدانکه احمد بن حنبل از واثله بن اسقع نقل نموده است که این کریمه هنگامی نازل شد حضرت رسالت
علی بن ابی طالب را بجانب چپ نشانده و فاطمه را در راست و حضرت حسن و حسین علیهما السلام را نزد خود نشانیده جامه بر روی ایشان
انداخته فرمود که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اللهم ان هولاء اهلی اللهم هولاء احق ...
... بدانکه این آیه دلالت بر عصمت اهل بیت است و غرض از اثبات ... استحقاق امامت ایشانست بنابر آنکه
گذشت که شرط امامت عصمت است و حق تعالی بیان عصمت ایشان ... نموده ...
... آنست که الف لام الرجس الف لام جنس یا استغراقست و بر هر تقدیر مفید عصمت است چه اگر حقیقت رجس ماهیت
آن اگرچه در ضمن فردی از افراد نفی آن در باره ایشان داشته باشد پس ماهیت رجس از و برطرف شده باشد خصوصا در این باره
تاکید نموده که و یطهرکم و بعد از آن به تطهیرا و بازآن علیه و الآراء اظهر ... ساخته پس متیقن شد عصمت در شان اهل بیت

[illegible]

و ساییه فرزندانش ... بس متعین شد امامت ...

... که ... اهل البیت ... علی ... افضل ... که الحضرت معصوم

است پس صادق در این دعوی خواهد بود و از انچه گفتیم که الف و لام الرجس جهت استغراق و سواء جنس باشد افاده عصمت

مینماید خصوصا تاکید آن بنکر بر لفظ تطهیر ظاهر شد بطلان انچه امام فخر رازی و سعد تفتازانی ... ایراد کرده اند که اهل بیت

را دلالت بر عصمت نیست بنابر آنکه ذهاب رجس ... نیز ... عاقل ... رفع

ماهیت رجس با رفع جمیع افراد وی مستلزم عصمت و طهارت ایشان ... از جمیع ... ما

... از شدت عبادات و مجاهدات متوجه ایراد دیگر کرده اند که ... آلهی بجزی

تعلق گیرد ... بمقتضی آیه و بنابر این شاید اراده ذهاب رجس شده و ... بنفل باید جوابش آنست که طلب چیزی ... اراده

چیزی و تعبیر از اول باراده عزمی میشود و از دوم باراده قصدی و اراده حق تعالی ... اولست عبادات

بندگان اراده خیرات کرده و از ... اذان ... می کند و ... اراده او ... خود ... است و ...

که مراد از اراده او تعلق کند و عصمت و طهارت از افعال اوست اگر چه ... اهل بیت است و اگر ...

... که عصمت از کردهای ایشان ... اراده حق تعالی از ... اول ... آلهٰ ... است در ...

که مقرون دعای حضرت رسالت شده باشد ... و در کتب اهل خلاف ... است ... که

فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله یخافون یوما

تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله ... و از ...

عباس ... که ایشان ... و از حضرت رسالت ... روایت میکند که کسی از الحضرت پرسید که مراد از این خانها

که حق تعالی اذن داده است که انها تعظیم نمایند چه خانهاند الحضرت فرمود که خانهای انبیاء اند بعد از ان ابو بکر سوال نمود که خانه

122

علی و فاطمه از جمله آن خانهاست حضرت رسالت فرمود که بهتر از آن خانهاست و هرگاه آن حضرت افضل باشد از خانهای انبیاء

پس آن حضرت افضل از انبیاء خواهد بود چه ظاهر است که تفضیل خانه بتفضیل صاحب خانه است و هرگاه آن حضرت افضل باشد

امام خواهد بود چنانکه در مطلب کیف الامام بحث کرده ایم چه وجوب تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و قایل از نجا به وان ابن

عباس در تفسیر این آیه گفته است که مراد از بیوت تعظیم است و از تسبیح نماز است که در صبح و شام بوجه کمال بجای آورند

رجال لا تلهیهم تجارة مراد آن که ایشان را تجارت و بیع باز نمی آورد از ذکر حق تعالی در هیچ ساعتی از ساعات و فهم یاد نموده است

که مراد از آن علی بن ابی طالب است ... که او بود که هیچ چیز او را مانع از ذکر حق تعالی ... باشد ...

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ... احمد بن حنبل در مسند خود از ابن عباس و ... وغیره در ...

... که ... نقل نموده اند که بعد از نزول این آیه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله

از الحضرت تعیین ذوی القربی که مودت ایشان از جانب حق تعالی لازمست استفسار نمودند الحضرت در جواب ایشان فرمود که مراد از ذوی

القربی علی و فاطمه و پسران ایشان است ... که در باب ... است ... که ...

که مراد آلست بمودت ایشان صدور یافته که علی و فاطمه و حسنین ... متوجه اصحاب شده فرمودند که الا ومن مات علی

حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل

الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة

کما تزف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد

مات کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله این عبارت بطریق روایت

از حضرت رسالت صلعم در کتب و رسایل اهل خلاف ... حاصل عبارت وافی هدایت الحضرت ... که هر که

بر محبت آل محمد میرد در جه او مثل درجه شهداست و در زمره توبه کاران داخلست و ظاهر ... آنست که ... تا ... مازنه

گروه مرده باشد و در دایره صاحبان کمال ایمان داخل باشد و مؤید این نوید بشارت کبری البشارت که شیخ طبرسی
در تفسیر مجمع البیان از حضرت رضا علیه السلام بترتیب تفسیر آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان نقل نموده که روایت
که هر که به عقیده صالحه بوده به ولایت اهل بیت رسالت باشد و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا بیرون رود او را
در برزخ که عبارتست از وقت نزع تا اوان الحشر معذب گردانند که چون داخل عرصه قیامت شود او را گناهی نمانده
باشد که از آن سؤال نمایند و دیگر پیشتر که این بشارت قرآنیه و بشارت آسمانی موقوف بر مقامات بشر
شیعه اثنی عشری است و در روایت سابقه متضمن آنست که اثنا عشری در وقت نزع ملک الموت او را بهشت بشارت
دهد و در قبر منکر و نکیر نیز او را بوصل الجنت بشارت و سرور گردانند و در روز قیامت تحت خاندان سلطنه ولایت
و امامت را زیب و زینت داده بهشت در آورند [illegible] فردوس [illegible] ایشان کرده بجانب شوهر
آورند و تحت خاندان را نامه اعمال او نویسند که این کسی است که [illegible] عمل نموده و ترک چیزی از مهمات [illegible]
الحضرت نموده و بعد از آنکه خصایص [illegible] را ذکر فرموده بلی از عداوت بعضی جاهل که کلاف امامت آل محمد [illegible] گشته
از جاده اطاعت و متابعت الحضرت منحرف شده باشند اشاره فرموده [illegible] که هر که به بغض آل محمد [illegible] از دنیا مرده
باشد در روز قیامت حین المحشر در آید بر پیشانی او نوشته باشد که این کسی است که محروم و نا امید از رحمت الهیست
تا اینجا که ترجمه عبارت وافی هدایت سید الانبیاست ~~که بهشتیان [illegible]~~ و از فحوای این روایت فهمیده میشود
که واسطه میانه محبت و عداوت اهل بیت رسالت نبوده چون محب نباشد عداوت حاصله بوده باشد اگر این دو صفت
متقابل یکدیگر بوده وجود احدهما مستلزم عدم دیگر است خصوصا آنکه محبت اهل بیت با طاعت و اعتراف با مامت و خلافت
ایشان است **لطیفه هشتم** در بیان کریمه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله است یعنی بعضی از آدمیان
هستند که جان خود را از برای رضای حق تعالی میفروشند ثعلبی به روایت میکند و محی السنه [illegible] از ابن عباس که آیه این در شأن

[illegible]

حضرت امیر علیه السلام است بیانش آنست که چون حضرت رسالت پناه اراده هجرت نمود از مکه به مدینه [illegible] الحضرت را خلیفه و نایب
خود کرد [illegible] امانتها که [illegible] نزد آن حضرت بود [illegible] در شبی که متوجه غار شده بود [illegible] کرد و گرد خانه
الحضرت را فرو گرفته بودند [illegible] بر فرش خود کرد و بعد از آنکه [illegible] حق تعالی وحی به جبرئیل و میکائیل نمود
که میان شما برادری [illegible] که یکی از شما به دیگری زیاده [illegible] کیست از شما که [illegible] حیات صاحب خود را [illegible]
[illegible] اختیار حیات خود نمودند [illegible] حق تعالی [illegible] وحی اعلام نمود که [illegible]
علیه السلام [illegible] حیات او را
حیات خود [illegible] جبرئیل [illegible]
و میکائیل [illegible] جبرئیل [illegible] ای پسر ابو طالب
که خدای [illegible] فرشتگان [illegible] این آیه با حضرت نازل شد در وقتی که متوجه [illegible] ولایت و ظاهر است
که در این فضیلت عظمی و کرامت کبری است که اختصاص با آنحضرت [illegible] صحابه [illegible] آنحضرت افضل جمیع صحابه [illegible] شد
[illegible] **لطیفه نهم** فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین [illegible] این آیه آنست که بعد از آنکه [illegible] علیه السلام معلوم شد بیانش آنست که
[illegible] آیات قرآنی [illegible] نصاری [illegible] عاقب و دیگری سید
نام [illegible] آیات را [illegible] که الا [illegible] لایق جلال حضرت
حق [illegible] اطلاق [illegible] آنست که [illegible]
اعتراض [illegible] رسالت [illegible] که ای محمد [illegible] صاحب [illegible] الحضرت
[illegible] فرمود که [illegible] ابوالحسن [illegible]

جوابهم

بس كلام حقايق انجام سيد انام عليه وآله افضل التحية واكمل السلام اشارت بآن است كه جنابان نصب ايشان كرده گفتند كه هيچ از ايشان
تصور آن نتوان كرد است ليكن چه به رحق تعالى جهت ابطال كلام ايشان آيه ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له
كن فيكون را بعد برسيلى كرشت اليه نظر بقدرت بالغه وقوت كامله حق تعالى ندارد چون ان ملائى بدر كه صفت وشان
آدم است كه او را بى مادر و پدر خلق نموده است وصورت بعد تمثالى بها پسنديد كه شبه به روح شبه اتوى از فتنه است
بايد كه بعد از اول ثبوت كى ميسر رسيده باشد وبعد از ان اى نموده كه فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع
ابناءنا آيه مكرمه است پس حق تعالى فرموده كه در آيه فمن حاجك نموده كه اگر نصارى ديگر مجادله كنند وقبول ننمايند الخ در حقيقت
عيسى كنيم خطاب بايشان نموده كه بيا بيد يعنى متوجه شويد با ما اتفاق كنيد ديگر بطلبيم فرزندان ما را و فرزندان شما و زنان
ما را و زنان شما را و بطلبيم نفس خود را و نفس شما را پس بگردانيم لعنت خدا را بر هر كه دروغ گفته باشد وبعد از نزول آيه مباركه حضرت
رسالت پناه اين حكايت خبر داده از مباهله به ايشان ديگر قرار يافت وبعد از آنكه روز ديگر شد سرور عالم كه از جانب الهى طلب فرزندان
فرزندان و زنان و هر كه بمنزله نفس نفيس آنحضرت تواند بود مامور شده بود از جهت با اتفاق نفس مقدس آنحضرت كه عبارت از
شاه ولايت است و فرزندان گرامى يعنى حسن و حسين عليهما السلام و حضرت فاطمه صلوات الله عليها سر از گريبان وحدت
وكساى عالم بيرون كرده وهمگى در تحت عباى نبوى جاى نموده بعد آن كرده تحسين ودين او كه بغير از ان كار به صفوت است كه حضرت
فرزندان حضرت حسين بن على عليهما السلام كه با جان شيرين شربت لبان و با حيات صدق همعنان است بر قلب جهاى يزاده بيخ
در آغوش الدرد وحسنه را به قدم نصرت اند امام الشرو العقل ابى محمد الحسن صلوات الله عليه از ان حسب حبة وصول پيروى
آنحضرت در ظاهر و باطن از شرايط خلافت است از جهت شاه ولايت را با تفاق سيده النساء در پس ستو قرار داده وشت
اميد بحجابت الحمايت ان عالى منزلت نمامكه و انبيه بان شوكت وجلال وهيبت واقبال بقصد ابتهال بسبكاه ملك متعال پيرون
زنعه دور نفير كشف از عايشه منكده است كه از قبل از توجه به مباهله حضرت عباى كه بعضى از ان سفيد و بعضى از ان سياه بود بركتف
مبارك داشت و حضرت شاه ولايت و فاطمه و حسنان عليهم السلام داخل شده جمعى بهم نزديك ند و صاحب كشاف مى‌گويد كه فانوا

رسول الله وقد غدا محتضناً الحسين آخذاً بيد الحسن وفاطمة تمشى خلفه وعلى خلفها وهو يقول اذا انا دعوت فامنوا فقال
اسقف نجران يا معشر النصارى انى لارى وجوهاً لو سئلوا الله ان يزيل جبلاً من مكانه لازاله بها فلا تباهلوا فتهلكوا
ترجمه اين عبارت آنست كه حضرت رسول در وقت مباهله حضرت امام حسين را در كنار خود در آورد و دست مبارك
امام حسن را در دست داشت و حضرت فاطمه پس سر مبارك آنسرور و حضرت شاه ولايت پس سر حضرت
فاطمه بدين ترتيب بيرون رفتند و حضرت رسالت پناه مى‌فرمودند كه چون من دعا كنم شما آمين گوييد چون اسقف كه سردار
ان طايفه نصارى بود ملاحظه اين حالت نمود جرات مباهله ننموده بطايفه خود خطاب نموده گفت كه بدرستى كه من روى چند
مى‌بينم كه اگر حق تعالى را بخواهند كه كوهى را از مكان خود ببرد او بوسيله ايشان بر خواهد داشت ترك مباهله كنيد كه هلاك
خواهيد يافت و ميان ايشان و آنحضرت مصالحه بر نحوى كه در كتب خود مسطور است قرار يافت اما طريق استدلال از آيه مباركه
بر استحقاق خلافت آنحضرت بدو وجه است وجه اول آنست كه بر عقل ظاهر بلند مرد از خفايى ندارد كه غرض از امر مباهله اظهار
اجابت دعا و غلبه بر اعداى دين و شعار بر حقيقت ملت سيد المرسلين و اثبات مقامات يكانگان درگاه صمديت و مقربان
بارگاه احديت و امثال اين قسم از امور است و درين هنگامه ناچار است از اتفاق جمعى كه بدوام حالات كمالات اختصاص
داشته مناسبت ميانه ايشان و ميانه سيد انبيا بر وجهى كه اكمل ذوات نفسيه و افضل هويات قدسيه بوده باشند
واحدى را با ايشان مشاركت در مناسب مع وجهى از وجوه از جهات هر است روشن ضمير دورمن را كه عقل بصيرش نقاب
انصاف كشيده باشد كه اصحاب مباهله اورع و اتقى و اعلم و اكمل و اقرب مقربان الهى بودند و اكمل حالات گيران هوان
ناشناسى بعد از كه شناسان هدايت ناسوت و شناسان ملكوت بوده اند فلهذا از شرف اختصاص ساحت كبريايى
سرافراز گشته نيلى از ماعد المتانه نه كه ديگرى از اشخاص برايشان امير و امام و معتقد و صاحب اختيار نتواند بود و بنابرين اختصاص
ايشان بمنزله خلافت رسالت مقدم ايشان در بنابر بسا بيانات است كه اهل عقل با دران قايل مجال تامل نبوده فلهذا

[illegible]

صاحب کشاف با وجود نهایت علطف و حمایت مذهب ابو حنیفه بعد از ذکر این آیت حسن عسکری گه و فیه دلیل لا نفی
اتوی منه علی افضلیة اصحاب الکساء **وجه دوم** آنست که چون حق سبحانه صمیمه را از مطلب یعنی بطلبه ذریه آن در آن زمان و نفس خود را از ...
[illegible] نه بلکه پس مراد از نفس غیر
نفس حضرت نیز اگر طالب غیر خدا مطلوبست و دعای غیر مدعو فلا جرم مراد از وی کسی خواهد بود که مساوات در جمیع صفات و حالات
با آنحضرت داشته پس واقف حقایق اسماء و صفات کمال الهی بکمال خواهد بود و غیر رتبت نبوت دخاطر هست که کسی را سیاه
آن چهار تن که صلاحیت این شبهه دارد ولی ای اعد ظالم است چه فاطمه در تحت زنان و حسنان علیهما السلام در دولت فرزندان
و هر کاه صح تمام است و ولایت پناه را نفس خاص گفته باشد باید که آنحضرت مطلع به اسرار ربوبیت و احکام شریعت و علت باشد
بلکه الحق خاتم انبیاء از درگاه الهی انبیاء را نه ماعدا با وقته عبر نبوت تا بی سایه او و حضرت امیر مشترک بوده از نجهت ولی معانی
مقصود با شد و چون سید انبیاء افضل نوع بشر است باید که حضرت امیر مومن نفس نفیس آنسرور است افضل از ما عدا او
مصطفی با رتبه عظیمه با شد و عقل دور اندیش را تا بی نیست که با وجود [illegible] اجتماع این کمالات غیر را سزاوار تقدیم بر آن
پنیست **لطیفه دهم** ایه ربیع خلق آدم در رتبه کلمات فتاب علیه نقیه ابن مغازلی شافعی از ابن عباس روایت کرده است از
حضرت رسالت که مراد از کلمات ذات شریف آنحضرت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و حضرت آدم این ذوات را وسیله
بارگاه الهی ساخته تا بت که بوده ظاهر است که این فضیلت کسی از صحابه را نبود و پس متعین شد خلافت ائمه ای انسرور هر او را
مساوات با حضرت رسالت در باب توسل بحق تعالی بود **لطیفه یازدهم** ایه شریفه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی
قال لاینال عهدی الظالمین است خطاب مستطاب الهی بحضرت ابراهیم علیه السلام و طریق استدلال ازین ایه آنست که حق تعالی خلیل را بشارت
با مامت و خلافت خود در روی زمین داد با ینکه ترا امام و پیشوای ادیان کی گردانم کلمه جاعلک للناس اماما یعنی گردانندهام ترا برای امامت بنی
آدم و ابراهیم بعد از شنیدن این نوید فرمود که و من ذریتی یعنی ذریت من نیز امام مردمان شوند بان مرتبه برسند حق سبحانه در جواب او فرمود که

لاینال عهدی الظالمین یعنی خلافت امامت که عهد خدا عبارت از آنست بظالمان نرسد و این جوابیست مشتمل بر کمال بلاغت و مبالغه
در بیکه کان ابراهیم ان بباشد که هر که در ذریت انحضرت سزاوار رتبه خلافت امامت مستنبطه باعتبار ولادت از آنحضرت تواند بود
بلکه کسی باین درجه تواند رسید که بصفت ظلم موصوف نباشد لاجرم ابراهیم که استحقاق ابنا را و را حاصل شده هیچ وقت از اوقات دامن
عصمتش آلوده غبار ظلم و معصیتی نشده و بقرینه مقام فهمیده میشود که مراد از ظالم ما لیس بمعصوم است نه اکه متبادر آنست که حق تعالی در جواب حضرت
خلیل اراده آن نموده که هر کسان ذریت تو که برصفت تو باشند که آن عصمت است مستحق امامت خواهند بود پس ادای مطلب از حیث عصمت بتعبیر
بلیغ بوده است **لطیفه دوازدهم** چون استحقاق امامت از طبقه ظالمان مسلوب شد مقید بوقتی دون وقتی و حالتی دون حالتی فلا جرم
محمول [illegible] جمیع افراد ظلم خواهد بود [illegible] در ماضی واقع شده باشد خواه در حال یا استقبال [illegible] در صغر سن صدور یافته باشد
یا در کبر خواه از روی عمد باشد و خواه از روی سهو و نسیان و مراد از عصمت همین است و از ینجا معلوم است که شایسته رتبه امامت
از حق تعالی شاه ولایت و فرزندان اطهار او بود چه با جماع غیر ایشان تا این صحابت ... که مانند ابو بکر و عمر و عثمان در روزگار بسیار
و او قات بیشمار به بت پرستی که اشد مراتب ظلمت است اشتغال داشته بلوازم آن عمل نموده فلا جرم صلاحیت امامت بهیچ وجه ندارند
ان الشرک لظلم عظیم
نداند چنانکه ظاهر کریمه لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار است فلهذا بیضاوی و غیره در تفسیر این کریمه نقل کرده اند که اختیار لفظ ماضی از جهت آنست که اشعار داشته باشد به اینکه میل و رکون را به آنکسی که در زمان گذشته ظلم بوده باشد [illegible] جمیع اهل اسلام ایشان
کسی که در وقتی از اوقات گذشته اتصاف بصفت ظلم داشته باشد فضلا عن الاتصاف بالحال
خلیفه اشتغال به بت داشته اند پس صلاحیت امامت و خلافت بهیچ وجه نداشته اند و از موئدات حسنه درین مقام آنست که ابن
مغازلی شافعی از عبد الله مسعود نقل کرده است که حضرت رسالت فرموده که انتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا قط لصنم فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا یعنی امر نبوت و ولایت بمن و علی منتهی شد و هیچکدام از من و او سجده بت بهیچ وجه ننموده پس خدا مرا
نبی و علی را وصی ساخت پس ازین جهت که عبادت بت از من و از علی صدور نیافته بود مرا مستحق نبوت و علی را سزاوار امامت و وصایت و خلافت ساخته
از نبوت من و خلافت او تعلق یافته شک نیست که این عبارت کثیر البلاغت از حضرت رسالت بظهور پیوسته مفید آنست که بت پرستی

مانع نبوت شد امامت بوده اگر کسی در وقتی از اوقات مرتکب ظلم شده باشد در بقیه عمر در درجه نبوت و خلافت نتواند یافت و بنا بر
سؤال حضرت ابراهیم از حق تعالی خلافت و امامت از برای ذریت خودش که و من ذریتی ~~...~~
ظالم باشند در خور نبینند که آن سؤال از برای ایشان در وقتی که اتصاف بظلم داشته باشند چه بطلان او ظاهر است پس متعین شد که مراد
از لا ینال عهدی الظالمین شامل ظلم گذشته است و از اینجا ظاهر گردید بطلان توهم معاندان که جایز است که مراد از ظلم در این آیه ظلم بالفعل باشد
نه مطلق ظالم از پس دقیقه عقلیه قرآن روایه نبویه **لطیفه دوازدهم** در آیه کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند زود باشد که حضرت رحمن خلقت فرماید و پدید کند برای ایشان محبتی روایت کرده است
حافظ ابونعیم در کتاب حلیة الاولیا و ابوالمؤید خوارزمی در مناقب از ابن عباس که این آیه در شان شاه ولایت نازل شد از برای او
موودتی و محبتی در دلهای مومنان پدید کرد و ثعلبی در تفسیر خود و ابن مردویه در مناقب از براء بن عازب روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام گفت یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی صدور المومنین مودة فنزلت ان الذین آمنوا الآیه
یعنی ای علی دعا کن و بگو ای بار خدایا برای من عهد و پیمانی در حضرت معبودی نزد یک خود بگذار و از برای من در سینهای مومنان مودتی
پدید کن بعد از آن این آیه در شان آن حضرت نازل شد و چون مثل این فضیلت هیچ یک را از صحابه ثابت نشده و آن حضرت را ثابت شد
پس افضل خواهد بود فلا جرم اهل امامت و خلافت او را ثابت گردید **لطیفه سیزدهم** آیه کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی ای
محمد تو جز این نیست که بیم کننده و بشیری و هر قومی را هادی بود راه یابنده است احمد بن حنبل در مسند خود و ابن مردویه در کتاب مناقب و شیرویه در فردوس
الاخبار و ابونعیم در حلیة الاولیا روایت از عبدالله بن عباس کرده اند که گفت انما انت منذر الآیه قال رسول الله صلعم انا المنذر و علی الهادی
و بک یا علی یهتدی المهتدون یعنی چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منم بیم دهنده و علی است راه
نماینده و بسبب تو ای علی اهل هدایت راه یابند و تقدیم کلمه بک دلیل حصر است یعنی بسبب تو راه یابند نه بسبب غیر تو و این نص صریح
است در ثبوت ولایت و امامت شاه ولایت و باجمله این حرفی است در سلک نظام احوال آدم متصور نبود و حصر به تنهائی

واز اینجا ظاهر گردید که مراد از خلیفه رابع که
اهل خلاف از آن حضرت نقل نموده اند که
فرموده باشد کن من لم یقل انی رابع الخلفاء
فعلیه لعنة الله خلیفه رابع از خلفائی
کاول آدم است کما قال الله تعالی و اذ قال ربک
للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و دویم
هرون کما قال الله تعالی و قال موسی لاخیه
هرون اخلفنی فی قومی سیم داود کما قال
الله تعالی انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق چهارم حضرت
علی علیه السلام و اولاد او کما قال الله تعالی
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم الی آخر الآیه
صح

نموده است بلکه هر طایفه را چاره از هدایت دهنده نیست که سبب هدایت آن طایفه بوده بحرکت او از خسران دین و نقصان
دین و دنیا مصون باشند و مذکور است که چون این آیه شریفه نزول یافت حضرت رسالت بحضرت شاه ولایت خطاب نموده فرمود که یا علی
انت ذلک یعنی هذه الامه و بک یهتدی المهتدون بعدی یعنی توئی که دین اسلام از تو درست می شود و بوجود تو هدایت خواهد یافت
هر که استعداد هدایت در او باشد و همین آیه مبارکه ایحسب الانسان ان یترک سدی صریح است در آنکه عاقل ادعا نتواند
کرد که ایشان بی سرداری و صاحب اختیاری گذاشته اند آنچه خواهند و مطلوب نفس ایشان باشد چنان کنند و این
نهایت مبالغه است در آنکه این گمان فاسد و خیال کاسد است و بی وجود امیری و سرداری متصاعد آگاهی از بندگان و مطالب
بندگان از حق سبحانه صورت نه بندد و اگر سیف الحقیقه از عبودیت بندد که معرفت و لوازم تکلیف مقصود تحقق موصوف بادی صاف
معینه انتظام یابد و تعصای عقل دین از کاینات نمودی بعثت انبیاء و ارسال رسل محتاج الیه نبوده فایده معتد بها برای ترتب بیابانی و چون این
علت احتیاج بوصی نایب است از حضرت صادق علیه السلام نقلست که اگر در زمانه نماند مگر دو کس یکی از ایشان حجت بر دیگری خواهد بود که منصف بصفت
امامت بوده دیگری رعیت باشد **لطیفه چهاردهم** آیه کریمه وقفوهم انهم مسئولون یعنی در روز قیامت از جانب حضرت عزت ایشان فرمان
رسد که خلایق را بازدارید و توقیف نمایید به درستی که ایشان پرسیده خواهند شد ابن مردویه از ابن عباس و حافظ ابونعیم از
شعبی از ابن عباس و احمد بن حنبل از ابوسعید خدری روایت کرده اند که او گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون این آیه
نازل شد فرمود مسئولون عن ولایت علی بن ابیطالب یعنی خلایق در روز قیامت پرسیده خواهند شد از ولایت علی بن ابیطالب
و شیرویه در کتاب فردوس روایت کرده از ابن عباس و ابوسعید خدری که ایشان هردو گفتند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فی قول الله تعالی وقفوهم انهم مسئولون عن الاقرار بولایة علی بن ابیطالب **لطیفه پانزدهم** والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات
النعیم احمد بن موسی مردویه و علی بن مغازلی شافعی هریک باسناد خود از عبدالله بن عباس روایت کرده اند که گفت رسول الله سبق یوشع بن نون
الی موسی علیه السلام و سبق صاحب یس الی عیسی و سبق علی الی محمد و هو افضلهم یعنی سابق شد یوشع بن نون در ایمان آوردن و گرویدن بموسی سابق

شد صاحب سبق درایمان اوردن بیعت و سابق شد علی ابن ابی طالب علیه السلام در ایمان اوردن بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم و علی علیه السلام
افضل است از ایشان و حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء روایت کرده باسناد خود که عبد الله عباس گفت سالت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم عن قوله تعالی والسابقون السابقون الایه فقال صلی الله علیه وآله قال لی جبرئیل علیه السلام ذاک علی وشیعته هم السابقون الی
الجنة المقربون عند الله بکرامته یعنی پرسیدم من حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که مراد از سابقان در قول حق تعالی والسابقون السابقون
چه طایفه اند رسول صلی الله علیه وآله فرمود که آن علی علیه السلام و شیعه او که سابقان اند ببهشت و مقربان اند نزد حق تعالی بسبب کرامتی
که حاصل است ایشان را نزد حق تعالی و درگاه الحضرت را این مرتبه کرامت باشد که شیعیان او در سبک او باشند بوسیله کرامت و فضیلت
او و این مرتبه حالت حضور و کرامت هیچ یک از صحابه را حاصل نشد پس الحضرت افضل از سایر صحابه و چون افضل باشد امام باشد و هم
لطیفه شانزدهم کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای کسانی که ایمان اورده اید چون
مناجات کنید و راز با حضرت رسالت کوئید پس پیش از مناجات کردن با الحضرت صدقه بدهید بفقیران و واحدی و بعضی از مفسران
گفته اند که سبب نزول این آیت آن بود که اغنیاء اصحاب با حضرت رسالت از بسیار سخن گفتند و مناجات با او اکثار می نمودند تا که فقرا و اصحاب صفه را
مجال مجالست الحضرت نماند و حضرت رسالت [illegible] از کثرت مناجات و طول جلوس ایشان کراهت داشت و حیا مانع بود که ایشان را
منع فرماید حق تعالی ازین حال اعلام کرد بر ایشان که با حضرت رسالت راز کوئید مکر که پیش از مناجات صدقه بدهند و این آیه فرستاد
پس اصحاب دیکر [illegible] و مساکین است [illegible] و وجه تصدق نداشتند و اغنیاء بسبب بخل و محبت [illegible] دنیوی ترک مناجات حضرت
نبوی کردند حضرت شاه ولایت در حینی که این نجوی نازل شد یک دینار طلا داشت [illegible] بده درم فروخت و بده دفعه بعد از [illegible] هر بار که درمی
تصدق می کرد با حضرت رسالت رازی میکفت و مناجاتی مینمود تا این حکم باقی بود [illegible] هیچکس با حضرت رسالت رازی نکفت بعد از آن حضرت
حق تعالی [illegible] ایشان را که از جهت بخل و محبت دنیا ترک مناجات کردند این آیه فرستاد که أأشفقتم ان تقدموا بین
یدی نجویکم صدقات یعنی ایا ترسیدید که پیش از مناجات رسول صدقه بدهید و حکم این نجوی منسوخ شد حضرت شاه ولایت فرمود که ان فی کتاب

الله لآیة ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی وهی آیة المناجات لما نزلت کان لی دینار فبعته بعشرة دراهم وکنت اذا ناجیت
الرسول تصدقت حتی فنیت فنسخت بقوله تعالی أأشفقتم الایه یعنی بدرستی که در کتاب خدا آیتی هست که هیچکس از من پیش
عمل نکرد و هیچکس بعد از من بان عمل نکند و آن آیه مناجات است الحمد که چون آیه نازل شد مرا یک دینار طلا بود ان را بده درم فروختم
و هر گاه که قصد مناجات رسول میکردم از آن دراهم تصدق مینمودم تا آن دراهم تمام شد باز آیه أأشفقتم الآیه و رزین بن معاویه روایت
کرده در جمع بین الصحاح از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود ما عمل بآیة المناجات غیری و بی خفف الله تعالی عن هذه الامة امر هذه الآیة یعنی عمل
نکرد بآیه مناجات کسی غیر من و بسبب من حق تعالی تخفیف فرمود از این امت امر این آیت را و این حکم را منسوخ گردانید و چون
هیچکس دیگر از صحابه بان آیت عمل نکرد و الحضرت بعمل آورده دال باشد بر افضلیت او بر سایر صحابه و افضلیت او دلالت
میکند بر امامت **لطیفه هفدهم** اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین واحدی در تفسیر اسباب نزول آورده و محمد بن کعب قرظی روایت کرده که سبب نزول
این آیه آن بود که امیر المؤمنین علیه السلام و عباس و طلحه بن شیبه افتخار کردند طلحه گفت کلید خانه کعبه در دست منست و اگر خواهم در خانه بیتوته
میکنم و عباس گفت من صاحب سقایه ام و نکاهبان آب زمزم حضرت امیر علیه السلام فرمود نمیدانم که شما چه میگوئید لقد صلیت ستة اشهر
قبل الناس و انا صاحب الجهاد یعنی بدرستی که من شش ماه پیش از مردم نماز گذارده ام و صاحب جهادم پس حضرت حق تعالی این آیه فرستاد
که اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الآیه یعنی ایا کردانیده اید ثواب انکسی را که آب میدهد حاجیان و عمارت مسجد حرام میکنند مثل ثواب
کسی که ایمان اورده باشد بخدای تعالی بعد از آن حق تعالی جهت ازدیاد بیان فرمود که الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها
ابدا ان الله عنده اجر عظیم یعنی بدرستی که انکسانی که ایمان اوردند و هجرت نمودند و جهاد کردند در راه حق تعالی باموال و نفسهای خود درجه
ایشان بزرکتر است از درجه دیگران و رتبه ایشان ارفع است و اعلی نزد حق تعالی و انجماعت که موصوفند بصفات مذکوره فایزان و رستکاران اند

الحرام

مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان به رحمت از خود و فضل خود و خشنودی و جنتهائی که ایشان را در آن جنات نعیم مقیم باشد حال آنکه
در آن جنات جاوید باشند ابد بدرستی که ایشان را نزد حق تعالی اجر عظیم آماده و مهیاست و مهیا است واحدی بعد از تفسیر این کلام
گفته فصدق الله علیا فی دعواه وشهد له بالایمان والمهاجرة والجهاد ورفع قدره بانزاله فیه واعلاه وکم من المزایا التی لا یبلغها احد سواه
یعنی حق تعالی امیر علیه السلام را در دعوی که نمود تصدیق فرمود و از جهت او بایمان و مهاجرت و جهاد گواهی داد و او را تزکیه نمود و ستایش
فرمود و بلند گردانید قدر و منزلت او را بسبب آنچه درشان او فرستاد از آیات بینات و او راست از فضایل و مزایا بسیار چیزها
که هیچکس بآن مزایا و فضایل نرسد غیر او و چون حق تعالی آنحضرت را بحسن فضایل و مزایا و کمالات داده و درشان او و مثل این آیات
که بمدح و ستایش او وارد شد از هیچ یک از صحابه مثل این آیات نازل نشده افضل باشد پس امام باشد لطیفه هژدهم وَتَعِیَهَا اُذُنٌ وَاعِیَةٌ
یعنی فرا یاد و فهم میکند کلام حق را گوشی که شنونده و نگهدارنده باشد ثعلبی و واحدی و دیگر مفسران و محدثان
روایت کرده اند از بریده اسلمی که گفت سبب نزول این آیه آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم با امیر المؤمنین علیه السلام
والسلام فرمود یا علی ان الله امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک لتعی وانزلت علی هذه الآیة وتعیها اذن واعیة اذن
واعیة للعلم یعنی ای علی بدرستی که حق تعالی مرا امر فرموده است که ترا نزدیک گردانم و دور نکنم و ترا تفهیم و تعلیم کنم و فرا یاد حق تعالی حق است
یعنی و حجت که تفهیم تو کند تو نیز [illegible] که در باب [illegible] با حضرت امیر علیهما السلام [illegible]
فرمود این آیه نازل شد وَتَعِیَهَا اُذُنٌ وَاعِیَةٌ [illegible] که رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی سألت
الله ان یجعلها اذنک یا علی فما نسیت اذنی واعیة [illegible] یعنی [illegible] حق تعالی [illegible]
واعیه را [illegible] علی [illegible] اجابت فرمود [illegible] هیچکس را حاصل نشده [illegible] آنحضرت را [illegible] و اعلم باشد از همه
و چون از همه اعلم و افضل باشد امام باشد لطیفه نوزدهم وَسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا یعنی بپرس ای محمد آنکه پیش از تو
برسالت فرستادیم از پیغمبران ما حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء [illegible] روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود

لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد علی ماذا بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة
ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب یعنی در شب معراج چون مرا باسمان بردند انبیاء نزد من جمع شدند
پس حق تعالی بمن وحی کرد که از انبیاء بپرس که بر چه چیز مبعوث گشتید [illegible] پس سؤال کردم ایشان گفتند که
مبعوث گشتیم بگواهی دادن که هیچ خدای نیست بحق غیر الله و باقرار نبوت تو و ولایت علی علیهما الصلوة والسلام و این حدیث
صریح است در ثبوت امامت آنحضرت لطیفه بیستم اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَّنَهَرٍ فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْكٍ مُّقْتَدِرٍ
یعنی بدرستی که پرهیزکاران در جنات و جویها [illegible] در نشیمن صدق نزد پادشاه بسیار قدرت
ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی [illegible] روایت کرده از جابر بن عبدالله انصاری که گفت کنا عند رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان اول اهل الجنة دخولا [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام فقال ابو دجانة الانصاری یا رسول الله
اخبرتنا ان الجنة محرم علی الانبیاء حتی تدخلها انت وعلی الامم حتی تدخلها امتک قال بلی یا ابا دجانة اما علمت
ان الله لواء من نور و عمود من یاقوت مکتوب علی ذلک النور لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة
علی صاحب اللواء و امام القوم [illegible] علی بن ابی طالب فتبسم رسول الله [illegible] علیا فقال الحمد لله الذی کرمنا
وشرفنا بک فقال له ابشر یا علی الحدیث یعنی [illegible] رسول صلعم [illegible] اصحاب او یاد کردند بهشت را [illegible] حضرت رسالت فرمود
اول اهل بهشت [illegible] علی بن ابی طالب است پس ابو دجانه انصاری گفت یا رسول الله تو ما را خبر داده
که بهشت بر انبیاء حرام است تا زمانی که تو به بهشت روی و بر امتها حرام است تا زمانی که امت تو به بهشت روند حضرت رسالت
فرمود که بلی ای ابو دجانه آیا ندانسته که حق تعالی را لوائی است از نور و ستونی است از یاقوت نوشته بر آن نور که لا اله
الا الله محمد رسول الله علی صاحب لواء و امام [illegible] حضرت رسالت
آنحضرت را بآن منقبت [illegible] رسالت [illegible] رسالت با امیر گفت

فقد اکرم صحابه الجنة فقال رسول صلعم

یعنی اوردم

بشارت باد ترا ای علی که هیچ مؤمنه نیست که محبت تو نکند و کشنده همی غایبه او را یا ما مبعوث کرده اند روز قیامت و با ما باشد در مقعد
صدق نزد پادشاه قادر. بعد از آن فرمود حضرت رسول با امیرالمؤمنین علیه السلام که تو امام اشقیا باشی حق تعالی فرموده که ان الذین
آمنوا و ... نصوص صریحه ثبوت امامت آن سرور لطیفه سی و یکم افمن کان علی بیّنة من ربّه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا کسی
آنکس که بر بینه و گواهی و راه روشن باشد از پروردگار خود و حال آنکه در پی او میرود شاهد و گواهی که از نفس او باشد
همچون کسی است که با هیچ باشد نه چنین است ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده از ابن عباس که او گفت مراد
از علی بیّنة رسول الله است و مراد از شاهد منه علی علیه السلام است که گواهی داد از برای رسول الله و از نفس رسول است و چون
آنحضرت از نفس رسول الله باشد اولی باشد بامامت و احق باشد بخلافت از غیر و موید این است حدیث نبوی علی منی و انا
منه یعنی علی از منست و من از علی لطیفه سی و دوم یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم
یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و الله واسع علیم یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما که مرتد شود و از دین اسلام برگردد زود باشد
که الله تعالی قومی را بیاورد که ایشان را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند نرم دلان و مهربان باشند بر مومنان و سخت
دلان باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده عمار یاسر و حذیفه و عبدالله عباس روایت
کنند حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفته اند این آیت در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده
و ثعلبی و دیگر مفسران در تفسیر آورده اند و در روایت آن حضرت علیه السلام که آنحضرت در روز حرب جمل این آیت میخواند
و میگفت و الله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم یعنی بحق خدا که تا امروز با اهل این آیه کسی قتال نکرد و دلیل دیگر بر آنکه این آیت در شان آنحضرت
آنست که الله تعالی وصف کرده آن کسانی را که این قتال کنند بصفتی چند که آنحضرت باین صفات متصف بود و آن صفات در
غیر او مفقود و یکی از آن صفات یحبهم و یحبونه دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند خدای را و این صفتی است که حضرت

صلی الله علیه و آله وصف نموده در روز خیبر و غیر آن آنحضرت را اذلة علی المؤمنین یعنی با مومنان ذلول و نرم باشند و ذلّی آنحضرت با اهل
ایمان بمرتبه بود که روایت کرده اند که روزی در کوفه زنی را دید که سبوی آب بر دست داشت و میگفت اتق الله یا علی بن ابی طالب
آنحضرت با آن زن گفت یا امة الله از علی بن ابی طالب چه شکایت داری گفت که شوهر مرا جهت مهمی بعضی از مواضع فرستاده و چون
او غایب است مرا این مشقت می باید کشید آنحضرت فرمود که این سبوی آب را بمن ده که بمنزل تو رسانم و بعد از آن علی را ...
که بر سند و شوهر ترا طلب نماید تا نزد تو آید و سبوی را از آن زن بستد و بدست مبارک خود برداشت و بخانه او رسانید و تمام همسایه
این ضعیفه چون این حال مشاهده نمودند او را ملامت کردند و گفتند این حضرت امیر علیه السلام است چگونه تجویز نمودی که آنحضرت خود
بخدمت تو قیام و اقدام نماید زن گفت که من او را نمیشناختم پس آن زن چون آنحضرت را بشناخت طریق معذرت پیش
گرفته دست و پای آنحضرت افتاد و گفت یا امیرالمؤمنین من ترا نشناختم از جهت ترک ادب نمودم امیدوارم که مرا عفو فرمایی پس
آنحضرت فرمود که هرگاه ترا حاجتی باشد قضا کنم و صله خود می باشد ... رسانم زن گفت جزاک الله خیرا افضل ما جزی اماما عن رعیته صفت
اعزة علی الکافرین سخت دلان و غلبه کنندگان باشند بر کافران در شجاعت و غلبه کردن و سخت دلی آنحضرت بر کفار هیچکس خلاف
نکرده و مشهور و معروف است که جمله ابطال و مبارزان کفار به تیغ او کشته شدند و ... کشته گشتند صفت دیگر یجاهدون فی سبیل الله
و لا یخافون لومة لائم جهاد کنند در راه خدا و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند و این نیز صفتی است که آنحضرت باین صفت متصف است
و مشهور و معروف است که آن مقدار جهاد که او کرده هیچکس دیگر نکرده خواه در زمان رسول و خواه بعد از وفات او و چون این آیه در شان
او نازل شده و آنحضرت جامع جمیع صفات حمیده و اخلاق مرضیه بود و در غیر او این صفات نبود لاجرم او افضل باشد از غیر و مفضول
باشد امام شک و تحقیق آنکه امام فخر رازی را دو سخن است یکی آنکه مراد از این آیه ابوبکر است زیرا که مقصود در این آیت بیان حال کفار و اهل
ارتداد و محاربه شاه ولایت با طایفه اسلامیان بوده و حرب ابوبکر با کافران بوده ... که این کلام ... است
است ... مخالف با این روایات وارد و مخالف با مدلول آیه اما اول ظاهر است و اما دوم بجهة آنست که حق تعالی با اهل ایمان نموده که جایی که صفت

[illegible marginal note]

ایشان اینست که اهل ایمان هر که مرتد شود از شما پس هر که در جریده شما داخل باشد و بعد از ایمان بازگشت نموده از ایمان برگشته
باشد مستحق [illegible] شود و در این خطاب اهل کفر اصلا دخلی ندارند و ظاهر است که محاربه آنحضرت با جمعی وقوع یافت که ایشان [illegible] الله و
قایل بکلمتین شهادتین بوده و از اهل قبله [illegible] و بعد از آن بواسطه مخالفت امام واجب الاطاعة و خروج بر او بصفت ارتداد موصوف
گشته از جمله جمعی بودند که مدلول علیه کلمه من است و ظاهر است که ارتداد را معنی آنست که از اسلام برگشته بکفر رجوع نمایند نه آنکه بر کفر ثابت
باشند و اگر گویند که ایشان را با وجود خروج بر امام زمان ارتداد حاصل نشده بلکه بر صفت ایمان باقی اند این نیز خلف و ناصواب است اما اولا از جهت
در معنی خارجی [illegible] که اصطلاح علما مطلقا آنست که از اسلام بواسطه خروج بر امام زمان [illegible] با [illegible] کفر محکوم اند در اکثر وجوه و اما ثانیا از جهت که جمعی
اهل سنت در معامله خالد ولید با طایفه مالک نویره و کشتن رجال و اسیر کردن زنان و اطفال و مصاحبه و مباشرت خالد ملعون با زن مالک
در مقام [illegible] آنست که ایشان مانع زکوة از اسلام ارتداد یافته [illegible] کفر شده بودند و [illegible] مخالفت خلیفه [illegible]
حکم بارتداد [illegible] مخالفت خلیفه [illegible] منصوص از خدا و رسول خدا [illegible]
او لا خلافت و امامت ابوبکر [illegible] ایشان [illegible] باشند
سیم آنکه حق تعالی در این آیت بشارت [illegible] از جمله اهل اسلام [illegible] باشند و [illegible] آنکه
ایشان کافر شده احکام [illegible] جاری کرده [illegible] گردد
محل [illegible] شده [illegible] و هذا اول دلیل
[illegible] مذهب الشیعه [illegible] که اصحاب رسول [illegible] آنحضرت [illegible] انکار
نص [illegible] ایشان انکار نص
[illegible]
[illegible] اعتقاد ایشان [illegible]

مضمون عبارت فی رای علامه [illegible] که [illegible] الی اخره خلاصه جواب [illegible] آنست که
طایفه معهوده که خروج [illegible] اهل ارتداد [illegible] باشند [illegible]
و مرتدان [illegible] باشند [illegible] و محاربه [illegible] باشند در حکم [illegible]
است [illegible] آنست که بعد از نقل روایات [illegible] و محاربه او با خارجیان حاجت [illegible] جواب
[illegible] اگر چه [illegible] حضرت [illegible] با مرتدان [illegible]
[illegible] که مراد از ارتداد [illegible] ارتداد ظاهری باشد [illegible] ارتداد است بعد
از رسول [illegible] اهل خلاف [illegible] ارتداد [illegible] خلاف [illegible] ارتداد [illegible]
[illegible] مرتبه کامل میشود [illegible] دیم الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنکسانی که
انفاق [illegible] ایشان [illegible]
ظاهر [illegible] ایشان [illegible] روایت کرده اند از
[illegible] این آیت در شان آنحضرت نازل شد و سبب نزول
آیه این بود که آنحضرت چهار درهم داشت [illegible] و آن چهار درهم [illegible] یک درهم در شب و یک درهم
و یک درهم در روز [illegible] آشکارا و یکی [illegible] در نهان [illegible] آنحضرت [illegible] کامل [illegible] افضل [illegible] باشد
لطیفه [illegible] یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا [illegible]
[illegible] طعام [illegible] حضرت حق تعالی [illegible]
الطعام [illegible] و واحدی [illegible] در تفاسیر
آورده اند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible] حضرت رسالت [illegible] ایشان [illegible]

ای ابا الحسن اگر نذری نمایی جهت آنکه حق تعالی حسنان را شفا دهد مناسب است پس آن حضرت و فاطمه و فضه که جاریه ایشان بود
نذر کردند که سه روز روزه دارند بعد از آنکه حق تعالی ایشان را شفا دهد و آن دو سید بزرگوار نیز نذر کردند که چون باری تعالی ایشان را شفا دهد
سه روز روزه دارند حق تعالی ایشان را شفا و عافیت کرامت فرمود بعد از صحت و عافیت محمد و آل اهل بیت نبوت و رسالت نیت
صوم کردند و بعد از آنکه روزه داشتند در خانه ایشان هیچ طعام موجود نبود که شب به طعام افطار نمایند آن حضرت به خانه شمعون خیبری رفت
و سه صاع جو از او به قرض گرفت و مقداری آنست که مقداری پشم از او گرفت تا حضرت فاطمه علیها السلام و فضه جهت او غزل نمایند و سه صاع
جو آن حضرت آنرا اخذ نمود و پشم و جو به خانه برد و کیفیت حال را با حضرت فاطمه علیها السلام تقریر نمود و حضرت فاطمه قبول فرمود و اطاعت
نموده به ضرورت و مقدار یک صاع جو آرد کرده و به دست مبارک خود پنج قرص نان پخت جهت هر یکی قرصی بعد از آنکه حضرت
امیر با حضرت رسالت صلوات الله علیهما از مسجد بعد از نماز مغرب مراجعت کرد و به خانه فرمود حضرت فاطمه علیها السلام آن پنج
قرص را نزد آن حضرت آورده و همه نزد آن حضرت نشستند تا هر یکی یک قرص تناول نمایند اراده افطار نمایند هنوز هیچ از ایشان افطار
نکرده بودند که مسکینی بر در خانه آواز داده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یا اهل بیت النبوة و الولایة انا مسکین من مساکین المسلمین
اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة ای اهل بیت محمد ای اهل بیت نبوت و ولایت من مسکینی از مساکین مسلمانانم طعام دهید مرا خدای تعالی
شما را از موائد بهشت طعام دهد حضرت شاه اولیا علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و فضه خادمه آل عبا آن پنج
قرص را که مهیا ساخته بودند که هر یک یکی از آن افطار نمایند به مسکین دادند و به آب افطار نمودند و باز نیت روزه کردند روز دیگر حضرت فاطمه علیها
یک صاع دیگر از آن جو به دست مبارک خود آرد کرده و پنج قرص نان پخت بعد از ادای نماز شام حضرت ولی الله به خانه تشریف آوردند قرصهای نان را
حاضر ساختند که روزه بگشایند هنوز روزه نگشوده بودند که اسیری آواز داد که یا اهل بیت محمد تأسرونا و لا تطعمونا اطعمونی فانی اسیر محمد
ای اهل بیت محمد ما را اسیر کرده و سیر نمی‌کنید و طعام نمی‌دهید طعام دهید مرا که من اسیر محمدم بعد از آن هر پنج قرص را به اسیر داده و به آب افطار نمودند
روز چهارم که نذر وفا کرده بودند حضرت امیر دست راست امام حسن و دست چپ امام حسین علیهم السلام گرفته جانب

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متوجه شد و چون حسنان علیهما السلام از گرسنگی به مرتبه‌ای رسیده بودند و سه روز هیچ طعام تناول ننموده بودند
ضعف حالی غریب به ایشان عارض شده حضرت رسالت پناه ایشان را بدان حالت دید با حضرت امیر مومنان گفت یا ابا الحسن فرزندان مرا
چه حالت است که چنین ضعیف و نحیف گشته‌اند آن حضرت صورت حال را باز نمود باتفاق آن حضرت امیر مومنان و حضرت حسنان علیهم السلام
متوجه خانه فاطمه علیها السلام شدند و حضرت فاطمه در آن وقت در محراب به عبادت رب الارباب اشتغال داشت و در آن حال جبرئیل امین
رسید آن حضرت را تهنیت گفت ... عبارت که ... هل اتی ... اهل بیت و سوره هل اتی را از اول تا آخر بر حضرت رسالت خواند
و این سوره بنا بر ... امیر مومنان علیه السلام ... و اهل بیت اطهار علیهم السلام نازل شده و این سوره دلالت بر فضایل بسیار
و فضایل بیشمار که هیچ یک را از صحابه ... آن فضل نبود پس آن حضرت افضل باشد از ایشان و چون افضل باشد امام باشد لطیفه
بیست و پنجم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اند پرهیزکاری کنید و با راستگویان باشید
ارشاد حق تعالی مومنان را که با کسانی باشند که صدق ایشان معلوم باشد مگر که صدق ایشان مطلق باشد معصوم باشند چه روا است که از غیر
معصوم کذب صادر شود و اگر حق تعالی ارشاد نماید به اطاعت آن واجب باشد و چون متفق علیه است که غیر علی معصوم نیست از صحابه پس آن حضرت
متعین شد از برای متابعت پس متابعت و اطاعت او واجب باشد پس آن حضرت امام باشد نه غیر او و حافظ ابو نعیم روایت کرده در حلیة الاولیاء
از ابن عباس که او گفت این آیه در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شده و این مردویه در مناقب خود از ابن عباس روایت کرده که او گفت
کونوا مع علی و اهل بیته و خوارزمی در مناقب روایت کرده از عبد الله بن عباس که او گفت که کونوا مع علی و اصحابه لطیفه بیست و ششم والذی جاء بالصدق
و صدق به حافظ ابو نعیم و ابن مردویه از مجاهد روایت کرده‌اند که گفت این آیه در شان امیر مومنان علیه السلام نازل شده و مراد از الذی جاء بالصدق
محمد و از صدق به علی است و روایت از امام محمد باقر علیه السلام که جاء بالصدق رسول الله و صدق به علی است و این فضیلتی است که کسی که به آن
متصف باشد و چون افضل باشد امام باشد لطیفه بیست و هفتم و ارکعوا مع الراکعین یعنی نماز گزارید و رکوع کنید با رکوع کنندگان حافظ ابو نعیم و ابن مردویه
روایت کرده‌اند از ابن عباس که او گفت هذه الآیة نزلت فی رسول الله و علی خاصة و هما اول من صلی و رکع یعنی این آیه نازل شد در شان حضرت رسالت و علی ابن ابی طالب

به تنهایی ایشان اول کسی که نماز گذارد و رکوع کرد و این را دلالت بر افضلیت آنحضرت است تا به که امام باشد لطیفه بیست و هشتم یا ایها النبی حسبک
الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای نبی کافیست بس است ترا در یاری کردن و مظاهرت نمودن حق تعالی و آنکس که متابعت تو کرد از
مؤمنان ابو نعیم محدث حنبلی گفته اند که این آیه در شأن حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده و مراد از من اتبعک اوست و او امام مؤمنان و پیشوای
ایشانست لطیفه بیست و نهم والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم یعنی آنکسانی که ایمان آوردند به خدا
و به پیغمبران او ایشانند صدیقان و مرتبت شهداء نزد پروردگار خود دارند و مر ایشان راست مزد و ثواب و نور احمد حنبل گفته است که این آیت در شأن
حضرت امیر مومنان علیه السلام نازل شده و روایت کرده باسناد از ابن ابی لیلی و او روایت کرده از پدر خود که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
که الصدیقون ثلثه حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال أتقتلون رجلا أن یقول ربی الله و علی ابن
ابی طالب و هو افضلهم یعنی صدیقان سه اند حبیب نجار که مؤمن آل یاسین است آنکسی که با اهل بلده انطاکیه گفت ای قوم متابعت پیغمبران کنید و مؤمن
آل فرعون آنکس که گفت که آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من حق تعالی است و علی ابن ابی طالب و او افضل ایشانست و مثل این حدیث
ابن مغازلی شافعی و در حلیة الاولیاء و شیرویه در کتاب فردوس روایت کرده اند و این فضیلت را دلالت بر امامت است بلکه بر افضلیت آنحضرت
لطیفه سی ام واعتصموا بحبل الله جمیعا یعنی چنگ زنید به رسن خدا همه ثعلبی روایت کرده از احمد بن محمد بن مردویه از جعفر اصلی که او گفت این آیت
در شأن ما نازل شده و چون این آیت نازل شد رسول الله فرمود که حبل الله علی و اهل بیت منند حق تعالی امر کرده اعتصام بایشان به حبل خدا و رسول
خدا نموده که حبل خدا علی و اهل بیت اوست و چون اطاعت امر خدا واجبست اعتصام بحبل الله که علی است واجب باشد و چون اعتصام واجب
امام باشد لطیفه سی و یکم هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی حق تعالی آنکسیست که مدد کرد و تقویت ترا بیاری و ازین مؤمنان حافظ ابو نعیم روایت
کرده باسناد خود از ابو هریره که گفت این آیه در شأن امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شده و مراد از مؤمنین امیر المؤمنین است
آنست که هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین مفسران اختلاف کرده اند در این آیه تمام اکرم ... اصل آیه ... آنست
که ابو هریره روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده مکتوب علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی ابن ابی طالب
[illegible]

و ایضا قوله تعالی کفی به هو الذی الا به یعنی ابن ابی طالب و این فضیلتی است که از اعلی فضایلست هیچ کس را غیر امیر مؤمنان علیه السلام
این فضیلت حاصل نشده و این دلیلی است واضح بر امامت آنحضرت لطیفه سی و دوم واجعل لی لسان صدق فی الآخرین یعنی
حق تعالی از ابراهیم علیه السلام حکایت میکند که او گفت واجعل لی لسان الآیه یعنی بگردان برای من ثنای نیکویی در آخر زمان ابن مردویه روایت
کرده از امام بالحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود لسان صدق علی ابن ابی طالب علیه السلام و اتم ... امامة و ولایة
علی ابراهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی فضل الله ذلک یعنی مراد از لسان صدق امیر مومنانست که عرضه کرده شد امامت و ولایت او بر ابراهیم آنحضرت
گفت بار خدایا بگردان او را از ذریت من پس الله تعالی دعای او را اجابت نمود و ائمه از ذریت او خواست ... لطیفه سی و سوم الا کما احد
حنبل و ابن مردویه هر یک باسناد خود روایت کرده اند از ابن عباس که گفت ما انزل الله فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا کان علی راسها
و امیرها و شریفها و سیدها و لقد عاتب الله تعالی اصحاب محمد فی آی من القرآن و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی یاد نکرد الله تعالی به خطاب یا ایها
الذین آمنوا الا که علی سر آن آیه و امیر و شریف و سید آن بود و مراد آنکه آنحضرت سرور و امیر و شریف و سید آنکسانست که با ایشان خطاب
الهی رسیده که عتاب کرد الله تعالی اصحاب محمد را در بعضی آیات قرآن و یاد نکرد علی را مگر بخیر و این دلالت میکند بر آنکه آنحضرت افضل از همه
اهل ایمان بود و چون افضل اهل ایمان باشد امام باشد به همه مومنان و نیز چون سید و شریف و امیر آنکسان باشد که خاطب اند بایمان
امام جمله ایشان باشد لطیفه سی و چهارم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگو ای محمد کافیست الله تعالی و آنکس که
علم کتاب نزد اوست که گواه باشند میان من و میان شما احمد ثعلبی و حافظ ابو نعیم هر یک باسناد خود روایت کرده اند از ابو سعید خدری
رضوان الله علیه که فرمود مراد از من عنده علم الکتاب حضرت علی مرتضی علیه السلام است و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده از عبد الله بن سلام
که گفت سألت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن قول الله تعالی و من عنده علم الکتاب قال ذاک علی ابن ابی طالب یعنی پرسیدم
من رسول الله را که مراد از من عنده علم الکتاب کیست در قول حق تعالی و من عنده علم الکتاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که آنکس برادر من علی ابن ابی طالب است عجب آنکه بغوی در معالم التنزیل گفته که من عنده علم الکتاب عبد الله سلام است و عبد الله بن سلام مکی بود که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفته بلکه حضرت آنکه کسی علی بن ابی طالب و این دلالت بر انحصار فضیلت در آنست و در این آیه که

این باشد **لطیفهٔ سی و دوم** یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَیٰ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ یعنی که روزی که خوار نکند حق

تعالی پیغمبر خود را و آنکسانی که با او ایمان آورده اند نور ایشان روان میشود در پیش ایشان و محدثان حنفی گفته که این در شان علی علیه السلام است

حافظ ابونعیم و ابن مردویه هر یک باسناد خود روایت کرده اند از ابن عباس که او گفت اول من یکسی من حلل الجنة ابراهیم خلیله من الله تعالی

ثم محمد لانه صفوة الله ثم علی بن ابی طالب یزف بینهما الی الجنان ثم قرا ابن عباس یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه قال علی

و اصحابه و الآیه نزلت فیه ... یعنی اول کسی را که از حلل جامه بهشت بپوشانند ابراهیم علیه السلام باشد از جهت خلت او

با حق تعالی بعد از آن حضرت رسالت پناه خاتم برای آنکه برگزیده باری تعالی است و بعد از آن علی علیه السلام زفاف کنند یا ایشان بجانب بهشت

بعد از آن ابن عباس این آیه را خواند یوم لا یخزی الله الآیه و گفت مراد از والذین آمنوا معه علی علیه السلام است و اصحاب او و این آیه در شان

او نازل شده و این دلالت بر نهایت فضیلت و کمال و غایت ارتباط و صدق و صفای آن حضرت به نبی میکند که امام باشد **و هی اللطیفة**

سی و سوم فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی بدرستی که حق تعالی و جبرئیل و صالح مومنان دوست و یار و یاور رسول خداوند

مفسران گفته اند مراد از صالح المومنین امیر المومنین علی علیه السلام است و این آیه در شان او نازل شده است حافظ ابونعیم و ابن مردویه روایت

کرده اند از ابن عباس و اسماء بنت عمیس که گفته شنیدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواند إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللّٰهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا

وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ بعد از آن فرمود که صالح المومنین علی بن ابی طالب است علیه السلام و حاصل آن که اولی

بکمال فضیلت او و افضلیت او و الست بر امامت او **لطیفهٔ سی و چهارم** یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا

یُحْیِیکُمْ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان برداری خدا و رسول او کنید چون بخوانند شما را بچیزی که زنده میکند شما را ابن مردویه

در کتاب مناقب روایت کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود که مراد از اذا دعاکم لما یحییکم امامت و ولایت علی بن ابی

طالب است و این نص صریح است بر امامت آن حضرت **لطیفهٔ سی و پنجم** مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

ومن بیانها ذکر الشیخ ابو علی بن سینا در رساله

معراجیه خود ... که

ان اشرف الناس و اعز الانبیاء و خاتم

الرسل علیه السلام قال ... و ذلک الحبیب دخرانه (؟)

العقل امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام الذی

کان بین الصحابة الذین کانوا ... اشرف الجبلی

فجعلی ... کالمعقول بین المحسوس اذا

تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر تقرب

الیه بانواع العقل ... و بالجمله آن حضرت

در علم و عمل سابق بر جمیع خلایق بود چنانکه اهل

سنت نقل میکنند که در روز خندق چون عمرو بن عبدود را ضربت زد حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ضربة علی

یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین باید

دانست که اعمال بر دو قسم است ظاهره مثل نماز

و روزه و حج و جهاد و زکوة و قرآن و باطنه مثل

رضا و توکل و صبر و باز اهل سنت نقل کنند که حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از بعضی از غزوات که مراجعت

فرموده بود رجوع کرد فرمود که رجعنا

از جهاد اصغر بجهاد اکبر و چون جهاد امیر المومنین علیه السلام که یکی از اعمال ظاهره است افضل از جمیع اعمال انس و جن باشد هر آینه جمیع افعال ظاهره آن حضرت اکمل و بهتر خواهد بود پس چون اعمال ظاهره او را

با عمل ... جمع کنند ظاهر است که فایق بر اعمال جمیع خلایق از جن و انس از مبدا خلقت تا انتهای عالم خواهد بود زیرا که است حضرت رسالت صلعم بهتر با امان ... و عمل انسان

بهتر از عمل ... است صح صح

از

از انس بن مالک روایت کرده که گفت مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام است و ثعلبی بطریق ابونعیم از ابن عباس روایت کرده که

گفت مراد از مرج البحرین علی است و فاطمه علیهما السلام بینهما برزخ رسول الله صلی الله علیه و آله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین علیهما السلام

است و این فضیلت فضیلتی است که هیچ یک از صحابه را نبود پس آن حضرت افضل باشد از همه و چون افضل باشد اولی با مامت خواهد بود

لطیفهٔ سی و ششم إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ یعنی آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشانند بهترین

مخلوقات حافظ ابونعیم روایت کرده باسناد خود از ابن عباس که گفت چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

با حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت بهترین مخلوقات توئی و شیعه تو بیا پس تو و شیعه تو روز قیامت در عرصه عرصات

در حالتی که راضی و خشنود باشید و دشمنان تو بیایند در حالتی که غضب کنند باشید و دستهای ایشان بسته باشند و خایب

و خاسر و نا امید باشند و ابن مردویه در کتاب مناقب خود روایت کرده از یزید بن شراحیل که گفت امیر المومنین علیه السلام با ما

گفت که حضرت رسالت با من حکایت کرده و فرمود یا علی آیا نشنیدی قول حق تعالی که إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ هم

انت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا جثت الامم للحساب تدعون غرا محجلین یعنی یا علی آیا شنیدی قول حق

تعالی ان الذین آمنوا تا آخر آیه توئی و شیعه تو و وعده گاه من و شما حوض کوثر است چون همه امتها برای حساب بدو زانو

در آیند خوانده میشوید در حالتی که پیشانی و دستها و پاهای شما سفید و نورانی باشد و ابو موید خوارزمی روایت کرده از جابر بن

عبد الله انصاری که او گفت کنا عند النبی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم که امیر المومنین علیه السلام نزد آن حضرت آمد رسول علیه السلام فرمود بدرستی

که برادر من نزد شما آمد بعد از آن التفات بجانب کعبه کرد و دست را بر دیوار کعبه زد و فرمود که قسم بآنکه جان من بید قدرت اوست

این کس یعنی علی بهترین خلایق است و شیعه او ایشانند که رستگارانند در روز قیامت بعد از آن فرمود بدرستی که او اول

شماست با یمان آوردن بحق تعالی و وفا کننده تر از شماست در حق رعیت و نیکوترین شماست در قسمت کردن برابری و سویت

و بزرگترین شماست نزد حق تعالی از روی فضیلت و مرتبت بعد از آن این آیه در شان آن حضرت نازل شد و اصحاب رسول هرگاه

که امیر المؤمنین را دیدندی گفتند جاء خیر البریة و معنی الخیر البریة باشد امام خواهد بود **لطیفه جهلم** ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون این معنی حدیث که اکثر آن که ایشان از علی آمده اند با خبرت پیغمبر در روایت اندراه است به کتاب احمد حنبل که مراد از این صراط راه محمد و آل محمد است و ابن مردویه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت عن الصراط لناکبون ... ناکبون عن ولایتنا و اما شیعه به کنار نه از ولایت و امامت ما و این دلیلی واضح است بر امامت آن حضرت **مبحث سیم** بعد از اثبات امامت ... ... اهل سنت بدین اوست آنکه هرچند از آنچه مذکور شده ظاهر است که ... ... الآخرة الا اختلاف ... قاضی ... با وجود تعصب ... ... آیه که گفته است که ان من الا اختلاف معنی فیها ... ... لا یکون العصر خالیا عن ... حدیث ... مردمان هر زمانی را که برای از شخصی که ترسانند ایشان را از عذاب آخرت باشد ... آنکه ... ... و این را انها ... بر مذهب اثنا عشری است ... در احادیث متواتره و اخبار از علمای شیعه و سنی مثل ائمه ... ... مروی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می کنند ... در صحیح مسلم مسطور است که ... که لا یزال هذا الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة و نیز در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ... روایت است که لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة ... ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنی عشر خلیفة و ظاهر است که مراد از آنچه ... ... خلیفه حضرت ... ... احادیث ... مذهب اثنی عشری ... آنست که زمانه تا انقراض دهر از امام خالی ... و امام زاید بر دوازده ... از این عدد ... ... عدد دوازده که به صفت امامت و خلافت موصوف باشند ... ... و متعبر گشت دانسته می شود ... حضرت علی که مراد حضرات ائمه معصومین است زیرا که ... ائمه ... خلافت اعتبار یافته ... ... و ... حکومت و دین خلافت ... ... حدیثی که اهل خلاف نقل کرده اند در اثبات خلافت ... ... که اقتدوا بالذین من بعدی ابا بکر و عمر افتراست و ... ظاهر گردید که مراد

کراد

کراد از فرقه ناجیه در حدیث ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة والباقی فی النار اثنا عشریه اند مدعی مقام آنست که نصیر الحق و الملة و الدین ... طاب ثراه در جواب سوال ... از مذاهب و از فرقه ناجیه فرموده اند که به موجب حدیثی ... معلوم گردید که فرقه ناجیه فرقه امامیه اند جهت آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده است که زود باشد که متفرق شوند امت من به هفتاد و سه فرقه یکی از آن فرقه ناجی باشند و باقی در آتش باشند و نیز فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی دیگر که تمام ارباب حدیث از مخالف و موالف برآن حدیث اتفاق نموده اند که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بر کشتی نوح علیه السلام رکوب نمود نجات یافت و هر که از کشتی نوح متخلف شد غرق گردید و هلاکت یافت و به مقتضای مفهوم این دو حدیث معلوم است که فرقه ناجیه فرقه امامیه اند جهت آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو حدیث فرقه ناجیه است ... در حدیث اول فرموده که فرقه ناجیه فرقه واحده اند ... فرقه امامیه اند جهت آنکه در مسائل اصول معتقد ایشان مباین جمیع مذاهب است و جمیع مذاهب دیگر مشترک اند در اصول عقاید و در حدیث ثانی بیان فرموده که هر که از اهل بیت متخلف باشد هالک باشد و هر که تابع ایشان باشد ناجی و فرقه امامیه اند که تابع اهل بیت رسول الله اند ... از طریق حافظ ابو نعیم که از اخبار اهل سنت است ذکر یافته که مراد از اهل ذکر در آیه فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ... ربانیه اند به وجهی که اکثر ارباب ... معنی یافته باشد ... ... ارباب کشف ایضا ... ... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ... ... طهارت ظاهر و باطن از کدورات ... ... حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة است و حدیث ... و آیات سابقه ... حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله

[illegible]

از اوصاف توصیف نموده که شمول آن نظر لطف بر افراد امت ثابت است تا دانسته شود که رضای الهی نظر بجماعه از جماعت بحث شده
محقق است که جامع جمیع امور مذکوره باشند چنانکه سیاق آیه که فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا و با جماع کافه عباد فتح خیبر است که
اسکن دعوی مذکوره شده تا درس اسلام را اساس داده اند و در وسیع بودی که در احادیث درست و رشن مسطور است شاه و لایت تیغ
ان اختصاص یافته ابواب فتوحات در جهانی و فتوحات اسمانی بر روی اقبال و اجلالش گشاده و بابت الحد از دستهای ابد
سر بلند ببعیه مشده رضای حضرت باری تعالی از آنحضرت و تا بعان ایشان در فتح خیبر است هست در لشکر و فتح خیبر و تحصیل غنایم
غنایم بسیار بخصوص آنحضرت بوده و اما توضیح این خطاب بطریقی که در کتاب احتجاج نوشته آنست که بعد از آنکه حق جل و علا نظر بمصالح
خفیه حکم حضرت سید الرساله با صاحب کاملی مورد کشف آنحضرت در حدیبیه باب ارتحال نموده اصحاب رسول که در آن وقت
زیاده از هزار و هفتصد کس بودند با آن صلح راضی نشده و بسالکی مسالک مخالفت کرده و همگی فسخ و نکث عهد جهت اعراب قریش
کردیدند و ایشان نیز چون این صورت مشاهده نمودند حمله آوردند اهل اسلام منهزم شدند و در آن وقت حضرت رسالت پناه شاه
ولایت را به نشین لحظه بودند و صوفی اصحاب مصدر مخالفت شده از جهت حفظ حضرت رسالت لند ممکن شد حضرت
امیر را جانب قریش فرستاده هوای آن ازل شکستن عهد و میثاق منع نموده از جانب و نجا حمایت آوردند و اصحاب نیز از کرده پشیمان بود
در باب مخالفت رسول در مصالحه مذکوره نادم شده بعضی از معاویه تشبیه توسل کرده بودند و چون مخالفی کردند حدیبیه نموده بودند شکستن
عهد و احراب شده از رتبه اطاعت نبوی بیرون رفته بودند تجدید آن در لفظ شجره بیعت نمود ملتزم رسیده در آن مذکور کردیدند حق سبحانه
دلخاصه که این امر و بیان آنکه رضای حضرت رسالت مستلزم رضای آلهیت و اظهار تجاوز از گناهی که از ایشان در صلح حدیبیه
گشته صدور یافته بود ایشان را بنزول آیه مذکوره مستبشر ساخت و بنا بر آن رضای آلهی که متعلق باهل بیان از حاضران لحظه شجره
شده بایشارت با اختصاص آن شاه ولایت و دو سه نفر دیگر از اهل ایمان که اصلا مخالفت نموده و در صلح حدیبیه موافق
فرموده نبوی عمل نموده صدور آن امر شنیده شده الی باعث خشنودی حق تعالی است از اظهار ندامت مخالفت رسول الله

[illegible]

و عنبر شیدا اهل حق و نظایر آن از اخبار و احادیث بسیار است و ثبت تکذیب طرق آن در کتاب تشیید تقدمه از مصنفات بعض
قدمای حکمت ابا شیخ و متقی اصول ایابت ادب ار حاله و در آن ما سیاس ایامه و عیاله بحث و کرد یافته
و محض صدیث که تاول الدین میزبان در کتاب منزل آن اصفهانی شیخ باب الصباح آنچه از ان کلام ظاهر شد از ایات کریمه
الی اخبار حضرت نبوی حقیت مذهب اثنا عشریه است بر سیاق تر ق طائفات دلکت اینه منسلکم بالاتر ساند
تا ولیکن هم الکافرون اند ما یعنی ذکر آن کتاب و در باب مطاعن ایشان بیاید آید شد **شکوک و جواب** ما طعنا
اعتقاد آنست که هر کول که به لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا
را دلالت است بر رضای حق تعالی از جماعت تحت شجره و از جمله ایشان ابوبکر و عمر و عثمان بوده اند و چگونه ملحقند آن را بجهه
باید که حکم به رضای حق تعالی از ایشان کنیم پس حکم به ایشان بر ملعونی و مطرود نمیتوانیم این شک جواب آنست که
وجه ثانی که تواند بود که در تعلیق رضا بمومنین اراده اخراج غیر مومن نموده باشد یا بعکس که در تحت شجره حاضر مومن و منافق
حاضر شده بودند غرض آن باین تعلیق یافته باشد که حضرت رسالت را از حیثیت جماعت کرده مطلع ساخته بیان ایشان
کرده آنست که حق تعالی از عامه حاضران تحت شجره راضی و خشنود است بلکه رضای آلهی مخصوص در مومنان ست ایمان
و الا ذکر علیه مومنین با آنکه اخصر از آن مثل الذین و امثال الدین بلا فایده باشد و آنچه در این آیه منصوص است بالحل که
طیبه فعلم ما فی قلوبهم است در ظاهر یا به دیگر بر آن ترتیب مشکرات رت کا عن ما فعال تحت شجره باشد و از حیثیت که
امام اهل خلاف باشند آن است لال جمیل کرده است که گناه مکلف مجاز نیست و متمسک کرده ان العصل کانت علی المومنین
کتابا موقوتا است که مفهوم دلالت بر اخراج کرده دارد و ما کلی فیه نیز از این قبیل است که ذکر مومنین بر حسب مفهوم منید اخراج
منافقان است و باجمله حصول رضای حق تعالی بر آن مقام موقوف بر تحقیق ایمان و وقوع بیعت در تحت شجره است و آنکه
عامه اصحاب بمومن متصف بوده باشند اول کلام است و از بحث است که حق سبحانه اهل بیعت شجره را

[illegible]

که در صحبت بوده نداری که آن تجدید بیعت در تحت شجره که صدور یافت پس معلوم شد که رضای حق سبحانه به تجدید و وقوع متعلق
بنده است نسبت که اصحاب را از نقض عهد بری نموده بود اما رضای الهی از عامه اصحاب بسر جمیع الوجوه بنحوی که شامل رضای ربانیه
انجام این حکم را باشد و نوعی چنانچه به تقدیم وقوع رضای الهی از اظهار ندامت عن رضا از مادام است و اگر واقع شده باشد که نشد
که باعتبار بیعت دوم است که بعد از ... شده تجدید بیعت بوده اند ... مرتب بر علو ... اصلا فهمیده نشود بنحوی که شامل
جمیع اوقات و ازمنه و حالتی تمام مراتب افراد و اشخاص در تحت شجره بوده منتهی بایام حکومت نکنه شده باشد کما که شکستن
عهد بعد و که در تحت شجره شده بود در بود آن مذکوره از ایشان به ... صدور یافته که اگر ... خلافت اشکوک اعتراف داشتی
که شده بر وضع آن در ... اعتراف ... **لطیفه ارشادیه** حق رضای باری تعالی به وجه علم و اطلاق شامل حال ایشان
نبوده علم الهی بشکستن عهد اصحاب احاطه نموده از این جهت در این ترکیب اشاره ها نموده که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما حق تعالی در این است طعن و تشنیع
و بیان ... طایفه ای باید از اصحاب که بعد حضرت رسالت مآب شکسته ... از ایشان صدور یافت و حضرت رسالت را
خوش نیامده ... که در ... که با تو بیعت ... نموده اند ...
... حالات ایشان و قدرت ... ایشان ... آنست که اگر ...
سبب ... اسلام و ضعف مسلمانان از کثرت و جمعیت مسلمانان ...
بر گشته ... شکسته ... نقصان و ... آن این عمل ...
... ان عهد را بشکنند شکسته ... باشد که اجر عظیم از حق ...
... ظاهر کرده که رضای الهی ... بیعت ...
... که از علماء اهل خلافت ... بیعت اصحاب در تحت شجره ...

تابه

تا به عهد ... اجتناب از گناه شده ... که در ... دیگر یافته ... ثانی
که از ابو بکر و عمر واقع شد ... از جنگ خیبر بود و بعد از فتح مکه در جنگ حنین ... نمودند و در جنگ احد ... گریختند که از
... که وارد احتیاج ... بوده اند ... غزوه حنین اصحاب رسول ده و از دو هزار کس بوده اند ...
... بیعت ... شجره که
بیعت رضوان ... در ... فرار و رسوخ ... ثبات قدم ... اصحاب
... که ... از بیعت ... و ... آمده ... حال
... حال ... حالات ... **الرکن السادس فی المعاد** ... معاد

... ان لذت ... جسمانی ...
و جسمانی اول ... معارف نفس ناطقه ... صاحب لذات ... باشد ...
... از عالم ... و معارف ... رجوع بوطن اصلی ... خود
... حکما ...
... از متکلمین ... نصیر الملة و الدین و شیخ ... نفس ناطقه ...
اگر چه قائل به معاد جسمانی باشد ... از ضروریات دین است ...
از معاد ...
نفس ناطقه ...

رکن ششم در بیان معاد است ... آنکه ... آخرت ...

... النهی م

۱۲۷

یادداشت

تاریخ ....

وزارت فرهنگ

۱۳۴ .... به ....

... شکل و تناسب ارکان و اخلاط و ... جوهر مجرد ملکوتی که از عالم تجردات و افلاک ...
معاد روحانی عبارت است ... در حق آنکه قول است ... که قایل باین قول اند قایل بمعاد روحانی هستند و هر کسی که
قایل باین قول نیست قایل بمعاد روحانی نیست و علی التقدیرین معاد جسمانی متفق علیه اهل اسلام است ولیکن بعضی از ایشان
اعاده را عبارت از جمع اجزاء متفرقه بعد از موت بدن میدانند و باعث این عقیده آنست که اعاده معدوم را ممتنع میدانند و بعضی
را اعتقاد آنست که اعاده عبارت از خلق شخص اول از بدن نیست و بعضی را اعتقاد آنست که اعاده عبارت از خلق
مثل بدن اول است و حق اینست که چون ماده بدن باقیست اگرچه بصورت خاک باشد اعاده معدوم نیست چه
اعاده معدوم بالمره که ماده از آن باقی نباشد حکما حکم بامتناع او کرده اند و اما در اعاده بدن اول که ... ماده او باقی
باشد از قبیل اعاده معدوم بالمعنی نیست فلهذا اعاظم از اساتید خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره با آنکه در امور عامه
تجرید حکم بامتناع اعاده معدوم ... حکم بر حقیت معاد جسمانی نموده است و سر این آنست که بعد
معاد جسمانی چون ماده بدن نزد او باقیست پس از قبیل اعاده معدوم بالمره نیست و آن ماده را نفس صورت شخصیه میداند
و در تفرق اجزاء و خاک شدن بدن جسم تعلیمی که از عوارض جسم طبیعی است معدوم نمیگردد نه جسم طبیعی چنانکه مذهب اشراقیان از
حکما است و اما بنابر ... که مرکب از هیولی و صورتست در حال تفرق اگرچه صورت شخصیه بر طرف میشود اما هیولی باقیست
پس اعاده بدن اعاده معدوم بالمره نیست چنانکه حکماء مشاء بیان کرده اند فلهذا ... قانون حکمت ... شیخ ابو علی سینا
طاب ثراه با ... اینکه در الهیات کتاب شفا حکم بامتناع اعاده معدوم نموده است در ... معاد این عبارت که ... فرموده است
ثم ان المعاد منه ما هو مقبول من الشرع ولا سبیل الی اثباته الا من طریق الشریعة وتصدیق خبر النبوة وهو الذي للبدن عند
البعث وخیرات البدن وشروره معلومة لا تحتاج الی ان تعلم وقد بسطت الشریعة الحقة التي اتانا بها سیدنا ومولانا محمد صلی الله
علیه وآله حال السعادة والشقاوة التي بحسب البدن ... ظاهر است از این کلام که قایل بمعاد جسمانی است و ...

... لطیفه اولی ... الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم

اما اجسام ... سکل و مناسب ارکان و اخلاط ... جوهر مجرد ملکوتی ...

معاد ... متعارفات است و حق آنکه ... هر کس که قائل باین قول است قائل بمعاد روحانی

قائل باین قول نیست قائل بمعاد روحانی نیست و علی التقدیرین معاد جسمانی متفق علیه اهل اسلام

اعاده عبارت از جمع اجزاء متفرقه بعد از موت بدن دانند و باعث این عقیده آنست که اعاده

را اعتقاد آنست که اعاده عبارت از خلق شخص اول از بدن است و بعضی را اعتقاد آنست که

مثل بدن اول است و حق اینست که چون ماده بدن باقیست اگرچه بصورت ... است

اعاده معدوم بالکلیه که ماده از آن باقی نباشد حکما حکم بامتناع او کرده اند و اما این اعاده بدن اول

باشد از قبیل اعاده معدوم ... نیست فلهذا اعاظم ... خواجه نصیر الدین طوسی در

تجرید حکم بامتناع اعاده معدوم ... حکم بر حقیقت معاد جسمانی نموده است

معاد ... چون

و در ... ق اجرا

حکما است و ا

پس اعاده

طالب ...

ثم ان المعاد منه ما هو مقبول من الشرع ولا سبیل الی اثباته الا من طریق

البعث و خیرات البدن و شروره معلومه لا یحتاج الی ان یعلم و قد بسطت الشریعة الحقه التی اتانا بها سیدنا و مولانا محمد صلی الله

علیه و آله حال السعادة و الشقاوة التی بحسب البدن ... ظاهر است از این کلام که قائل بمعاد جسمانی است و حکم بجانی ...

پس ظاهر شد که حکماء خواه اشراقیان و خواه مشائیان قائل بمعاد جسمانی اند و باطله مذاهب در معاد از پنج احتمال بیرون نیست

جسمانی فقط روحانی فقط مرکب از هر دو یا بطریق اثبات یا نفی یا توقف اول مذهب جمهور متکلمین است دوم مذهب

از حکماء طبیعیین است سیم مذهب حکماء مشائین خواه اشراقیین و خواه مشائیین و بعضی از متکلمین محققین متکلمین چهارم

مذهب دهریه از متفلسفین پنجم مذهب جالینوس که او از توقف کرده و لاجرم نفس ناطقه است ... دلیل

او را ... در خصوص معاد است اگرچه قطع در حقیقت مطلق معاد دارد و اما آنکه امام فخر رازی را اعتقاد آنست که

حکماء قائل بمعاد جسمانی نیستند افتراء محض است چنانکه ظاهر از عبارت شفا ... که مذکور ساختیم ... و لیکن حکماء را

مبالغه در لذات روحانیه از حیثیت عوارف و معارف ربانیه ... چنانکه شیخ ابو علی سینا

در آخر آن عبارت شفا فرموده است که و الحکماء الالهیون رغبتهم فی اصابة هذه السعادة اعظم من اصابة السعادة البدنیة بل

کانهم لا یلتفتون الی تلک و ان اعطوها ... رغبت حکماء الهیین در رسیدن بسعادت لذات روحانی عظیم تر است ... ترا از رغبت در رسیدن

سعادات و لذات بدنی ... حکماء ملتفت باین لذات با وجود این لذات ... اگرچه ... داده ... باشد

حدیثی که مشهور است بیان مردمان که ان اکثر اهل الجنة البله و الصبیان ... آنست که بیشتر مردمان

جنت جسمانیه که در آن مردمان اند چه جنت روحانی و لذات آنها ... جنت جسمانی و لذات آن جنت فلهذا ادراک ...

بلسبب تعبیر از آن برضوان الله اکبر شده است اللهم ارزقنا الحق و اهله لطیفه تفصیلیه ... دلیل عقلی ... ثابت

معاد روحانی منعقد است چنانچه در کتب حکمت ... مذکور است اما معاد جسمانی اگرچه حکماء تصدیق بآن نموده اند و لیکن از ...

... عقل و حق آنست که دلیل عقلی را بر دلالت بر آن ... چنانکه در کتاب مفصل ... در مذهب ...

... ثابت کرده ... فصل اول در معاد ...

... هر دو معاد ... لطیفه ...

که تعبیر از هر یک از آنها بلطیفه شود لطیفه اول که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم

يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ الْمُؤْمِنِينَ خطاب بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله است یا خطاب بهر یک از آنهایی که [illegible] در راه حق تعالی [illegible] این [illegible] باید که گمان
نبرد [illegible] شان نباشد که آنهایی که کشته در راه حق تعالی [illegible] مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود اند روزی میخورند و نهایت
خوشدلی از آنچه حق تعالی ایشان را از فضل خود مرحمت فرموده اند و مسرور [illegible] از یاران خود که ایشان را در دنیا گذاشته
اند و هنوز بایشان نرسیده اند بگمان آنکه ایشان شهید خواهند شد و بآن راحت عظیم و نعمت جسیم که حق با ایشان [illegible]
است و از ابن جریج و قتاده منقولست که لا خوف علیهم [illegible] و لا هم یحزنون [illegible] فوت محبوب [illegible]
هم [illegible] نیست و [illegible] از فوات [illegible] خواهند [illegible] آنست که ایشانرا
اندوهی نیست از آنکه [illegible] از اموال دنیا یستبشرون بنعمة من الله یعنی [illegible] و فضل یعنی خوشدل [illegible] خواهند بود
بنعمت [illegible] الله تعالی و فضل و کرامت او و ان الله لا یضیع الایه معطوف بر فضل [illegible] از جمله [illegible] اجر است که [illegible]
باو تعلق دارد یعنی ایشان اگرچه قبل از رسیدن بدرجه شهادت اذعان بآن امید داشتند و لکن [illegible]
اما بعد از [illegible] بآن [illegible] شد بیضاوی در تفسیر این آیه گفته است که و الایه تدل علی ان الانسان غیر الهیکل
المحسوس بل هو جوهر مدرک بذاته لا یفنی بخراب البدن و لا یتوقف علیه ادراکه و تألمه و التذاذه یعنی این آیه دلالت
بر اینکه انسان غیر هیکل [illegible] است بلکه جوهر [illegible] از ماده [illegible] که ادراک [illegible] بدن فانی [illegible]
و ادراک و تألم او موقوف بر بدن نیست [illegible] باشد [illegible] و التذاذ [illegible] حاجت ببدن نیست و اما در
لذات جسمانیه حاجت [illegible] آنست [illegible] بعد از [illegible] لذات عقلیه بجوارح و جسمانیه با شباح
مثالیه است و علی التقدیرین [illegible] صاحب [illegible] روایت [illegible] و ابن عباس و قتاده [illegible] و حسن [illegible]
[illegible]

لطیفه نخستین

بن عبید و واصل بن عطا و جبائی و جمع [illegible] اعتبار آن نموده اند چنانکه شیخ طبرسی فرموده [illegible] شیخ جلیل صدوق
از حضرت رسالت پناه [illegible] نقل نموده است که ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الی دار وانها فی الارض غریبة
و فی الابدان مسجونة یعنی ای مردمان شما را از برای فنا [illegible] بلکه بواسطه بقا خلق شده اید و شما از خانه ای به
خانه ای [illegible] خواهید شد [illegible] ارواح از اقلیم پاک [illegible] فرموده که در زمین غریب و [illegible] گرفتارند و جماعت [illegible] فرموده
کران اعتقاد [illegible] انها اذا فارقت الابدان [illegible] باقیة منها منعمة ومنها معذبة الی ان یردها الله تعالی بقدرته الی ابدانها و قال عیسی بن مریم علیهما السلام
للحواریین بحق اقول لکم انه لا یصعد الی السماء الا ما نزل منها [illegible] ولا تحسبن الذین قتلوا الایه وقوله سبحانه ولا تقولوا لمن یقتل
فی سبیل الله اموات الایه وقول امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] الموت [illegible] وهو احد ثلثة امور یرد علیه اما بشارة
بنعیم الابد واما بشارة بعذاب الابد واما تحزین و تهویل [illegible] لا یدری من ای الفرق هو [illegible] المطیع فهو المبشر بنعیم الابد واما
المبهم امره الذی لا یدری ما حاله فهو المؤمن المسرف علی نفسه [illegible] الخبر [illegible]
ازین کلمات بلاغت آیات آنست که ارواح بعد از فنای اشباح باقی اند خواه نیکوکار باشند و خواه بدکار [illegible] علیهم السلام
بسیار است [illegible] ارواح را تعلق بابدان مثالی برزخی [illegible] که شبیه بابدان عنصری دنیا باشد [illegible] آنست که
شیخ صدوق از یونس بن ظبیان نقل نموده است که کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین قلت یقولون تکون
فی حواصل طیور خضر فی قنادیل تحت العرش فقال ابو عبد الله علیه السلام سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طایر
اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه الله تعالی صیر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة
التی کانت فی الدنیا و ازینجا ظاهر گردید که ارواح مؤمنان تعلق [illegible] بهیاکل برزخی که شبیه بابدان عنصری است خواهد بود [illegible]
[illegible] لطیفه دوم إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ
این قول حبیب نجار است که [illegible] حضرت عیسی علیه السلام [illegible] رسیده [illegible] حبیب نجار از مردمان انطاکیه [illegible] اذعان ایشان نمود
[illegible] کان [illegible]

ما شاء الله

وچون مردمان آن ناحیه اراده کشتن فرستادگان عیسی داشتند پس حبیب در معرض اعتراض بر ایشان درآمده گفت که
یا قوم اتبعوا المرسلین تا گفت … شد که إني آمنت بربكم فاسمعون یعنی … بخدایی که شما را …
آورده ام پس ای قوم … گفته مرا … قبول … ناحیه و بعضی از اهل تفسیر را اعتقاد آنست که فرستادگان عیسی را خطاب
ساخته یعنی ای فرستادگان عیسی بشنوید این گفته مرا و شهادت … و بعد از آن … حق تعالی … مسعود
شدن است که فلما سمعوا ذلك القول منه وطئوه بارجلهم حتى مات فادخله الله الجنة وهو حي فيها يرزق وهو قوله قيل
ادخل الجنة فلما دخلها قال يا ليت قومي يعلمون بما غفر لي ربي تمنى ان يعلم قومه ما اعطاه الله من المغفرة وجزيل الثواب
ليرغبوا في مثله … وجعلني من المكرمين … اعطاء المنزلة الرفيعة على وجه التبجيل والتعظيم یعنی مردمان آن ناحیه چون
سخنان حبیب … بشنیدند پس او را در زیر پای خود … تا وفات یافت و حق تعالی او را
داخل جنت ساخت در حالتی که زنده بود و روزی میخورد … و بعد از آن حق تعالی … که مردمان او را
که سبب این شهادت … بدرجه عظیم … رسانیده است … پس ظاهر است …
معاد روحانی حق … و همین … جنت … از دخول بدن … شیخ طبرسی فرموده است
که این مراد … لطیفه سیم حتى اذا جاء احدهم
الموت قال رب ارجعون لعلي اعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون
یعنی آن جماعت که منکران حشر جسد بوده اند میگفتند که ءاذا متنا وكنا ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون یعنی در حالتی که ما …
… خاک … استخوان … در مقام انکار … حال …
… بود حتى اذا جاء احدهم الموت یعنی تا وقتی که … از حق تعالی طلب رجوع به دنیا میکند
که رب ارجعون … بعد از … از حق تعالی اعمل صالحا فیما ترکت

[illegible]

… ما مصدریه است … یا موصوله … بعضی را اعتقاد آنست که مراد از … دنیاست
و بعضی را اعتقاد آنست که مراد از آن طاعت است … آنست که مراد از آن ایمانست یعنی ایمانی
که ترک کردم … الدنيا التي تركته لعلي آتي بالايمان واعمل فيه …
… مرض استبعاد … كلا انها كلمة هو قائلها یعنی رب ارجعون …
طالبه از کلام … یعنی بعض … اینکه گوینده این کلام است … سخنان … حسرت
و ندامت ومن ورائهم یعنی پیش ایشان برزخ است تا روز قیامت برزخ در لغت فاصله میان دو چیز است و در
اصطلاح اهل علم … میان … شیخ طبرسی در بیان این آیه مرقوم است که في الآية دلالة على ان
احدا لا يموت حتى يعرف منزلته عند الله اضطرارا وانه من اهل الثواب او العقاب لطیفه چهارم وحاق بآل فرعون
سوء العذاب النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب
یعنی فرو گرفت آل فرعون را سوء عذاب … غرق شدن ایشان … آتش …
در صبح و شام … است که بعد از فوت ایشان عذاب … ارواح … بعد از خرابی اشباح
ایشان … تا روز قیامت و اما در روز قیامت حق تعالی … داخل گردانید ایشان را به سخت ترین
عذابی که … عذاب جهنم است … در تفسیر این آیه گفته است که … دلیل … النفس و عذاب
القبر … پس ظاهر گردید که معاد روحانی … برهان عقلیست … دلیل نقلیست … آن دارد
که از مسائل علم کلام باشد چنانکه … مسائل علم حکمت … موضوع اول موجود مطلق از آن جهت که موافق قانون اسلامست
… موضوع دوم موجود مطلق است پس اگر گوییم که بعض موجود مطلق از آن جهت که موافق قانون اسلامست معاد روحانیست
از مسائل علم اول … و اگر گوییم بعضی موجود … معاد روحانیست از مسائل دوم …

یعنی رب ارجعون م
برزخ الى يوم يبعثون م
بعضی را اعتقاد آنست که برزخ … است
…

[illegible] مسئله را اصلاحست آنست که از مسایل حکمت و کلام باشد و نظر آنکه بحث از احوال علوی است که باعتبار اول
علم هیئت است و باعتبار دیگر از مسایل فن سماء و طبیعی و مانند آن از آنکه بعضی از مباحث فن طبیعی است باعتبار [illegible]
از مباحث فن هندسه باعتبار اول ملاحظه کون و طبیعت است و اعتبار دوم ملاحظه مقدار و خطوط خارجه بسوی آن و مانند آن
[illegible] از مسایل حکمت الهی است باعتبار آنکه فیه از موجود مطلق است و از مسایل طبیعی باعتبار ملاحظه استعداد
آن حرکت و سکون او و موضوع طب باعتبار قابلیت صحت و مرض و مطلب آنکه (عالم ربانی) که معاد روحانی از مسایل علم
حکمت و جسمانی از مسایل کلام و معالی [illegible] که هر یک ابحاث را اصلاحست آنست که از مسایل هر دو
این علم باشد **فصل دوم** در اثبات معاد جسمانی است مشتمل بر چند لطیفه است **لطیفه اول** اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ
حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ
مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ یعنی بازگشت و رجوع شما بسوی حق تعالی است وعده او صدق و حق است
بتحقیق که او بدء خلق را و بعد از آن اعاده ایشان خواهد نمود تا جزا دهد آنکسانی را که ایمان آوردند و بجا آوردند کارهای خوب
که عدالت را [illegible] عدالت تکلیفات شرعی [illegible] است اعتقاد باشد که فعل جوهر ناطقه [illegible] است و علامات
که فعل او بوسیله قوی و ذریعه آلاتست اشارت باول [illegible] که الذین امنوا [illegible] و عملوا الصالحات است و اشارت
به بندگان فاسد عقیده کان که مستحق شراب حمیم و عذاب الیم اند فرموده در آخر این آیه دلیل که شراب حمیم اشارت به
عذاب جسمانی که فعل [illegible] تعلق ببدنست باشد و عذاب الیم بعقاید بد و [illegible] که ادراک آنها از جهت اعتقادات
فاسده است چه الم روحانی را در آثار رشت با [illegible] جسمانی است و لذا از آن تعبیر [illegible] بالم شده است چنانکه لذت
روحانی را لذت [illegible] جسمانی [illegible] و عد الله [illegible] که است [illegible] حق تعالی الیه مرجعکم (جزاء) [illegible]
[illegible] وعد الله [illegible] آنچه ظاهر است که الیه مرجعکم وعده از حق تعالی است و وعد الله منصوب بفعل مقدر است یعنی وعد الله وعدا [illegible]

آنست حقیقت است اِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ استیناف است و مبین آن تعلیل [illegible] بوجوب رجوع بحق تعالی و باطله
منتهای حکمت او [illegible] خلق [illegible] و اعاده ایشان جزا دادن [illegible] که این ابانست [illegible] (ایشانرا) [illegible]
[illegible] لانه است [illegible] آیه کریمه [illegible] مبالغه و نهست از حق تعالی در وفا [illegible] کردن [illegible] و انفست
[illegible] که [illegible] (اول) [illegible] است [illegible] (تحقیق) [illegible] است [illegible] بصدور که فعل او خود است
[illegible] که [illegible] باینکه [illegible] که حاجت بتصریح ندارد [illegible] است زیرا که
حقیقت آن نیز معلوم است [illegible] مصدر [illegible] است و [illegible] (تعلیل) که مستفاد از انه یبدؤا الخلق است در این جا [illegible]
اصلی و منتهای حکمت [illegible] و اعاده [illegible] خواهد بود که در این آیه اشارت به حقیقت معاد جسمانی [illegible] (اشارت بان به) با معاد روحانی
به دو وجه [illegible] که [illegible] (حدس) [illegible] وجدان [illegible] و انفست اول آنست که حق تعالی جمیع
خلایق [illegible] نفوس را مکلف [illegible] (دردنیا) [illegible] و [illegible] ثواب و عقاب [illegible] داده
داده است چنانچه حسن تکلیف و [illegible] اقتضای آن [illegible] واجبست قول [illegible] و اعاده ایشان
بعد از فنا [illegible] (حاصله آنست) [illegible] آنست که بندگان [illegible] در دنیا مشقت از جهت
تکالیف [illegible] ثواب جزیل و اجر جمیل [illegible] که این [illegible] وسعت [illegible] ندارد و خواهد
بود [illegible] که [illegible] اشکال [illegible] بر دفتر موجودات کشیده [illegible]
[illegible] نقش بر الواح [illegible] نوشتند [illegible] و [illegible] معالجه [illegible] و آلام [illegible]
[illegible] که از [illegible] آخرت [illegible] اشارت باول
کرده است که وعد الله حقا انه يبدؤا الخلق ثم يعيده [illegible] حق تعالی [illegible] تکالیف [illegible] که فعل جوهر
[illegible] که فعل او بوسیله قوی و آلاتست [illegible] رجوع [illegible] که [illegible]
[illegible]

ذو بعض از فارسیان [illegible] که [illegible]
[illegible] در این مقام [illegible] تعلیل است [illegible]
[illegible]

وان بعینه وعده دوم عوده است که لیجزی الذین امنوا وعملوا الصالحات یعنی تا جزا دهد کرد های ایشان را ده بالقسط یعنی بعدالت

[illegible] بر ترک جزا کردهای ایشان با آنکه مراد از قسط عدالت ... ایشان منه جه عمل

صالح از امتثال امرها و طاعات کرده [illegible] عدالت کرده اند بقرینه والذین کفروا لهم شراب من حمیم

وعذاب الیم بما کانوا یکفرون یعنی تا جزا دهد ایشان را که کافران بوده اند شراب حمیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از ... سعادی در تفسیر آیت آیه گفته است که والایه کالتعلیل لقوله تعالی الیه مرجعکم جمیعا

لما کان المقصود من الابدار والاعاده هو ... المکلفین علی اعمالهم کان مرجع الجمیع الیه لا محاله ... است که

جزا مکلفان اگرچه مقصود بالذات ... اعاده است ... از اسباب ... است

ان معرفت عبادت است ... عبادت جزا ... بقرینه ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

... لطیفه دهم کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة ...

در این ایت ... بدلیل دوم ... در دنیا که خانه ... است ...

از ثواب وعده عقاب ... که وانما توفون اجورکم یعنی داده میشود جزای کردهای شما ... خواه

شد یوم القیمة یعنی در روز برخواستن شما از قبرهای ... دنیا خانه عمل است نه خانه جزا ...

که دار جزا ... سعادی در تفسیر این گفته است که لفظ التوفیه یشعر بانه قد یکون قبلها بعض الاجور ویؤیده

قوله علیه السلم القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران ... است ...

ان

و لکن ... حق تعالی تفسیر ... ثواب مومنان ... لیجزی الذین ... والذین کفروا ... مقصود بالذات از خلق ... ایصال ... ثواب ... بواسطه مومنان ... تفضل و کرم حق ... نقد وقع اجره علی الله است صح

... از خواسته است لطیفه سیم وکانوا یقولون ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون او آباؤنا

الاولون قل ان الاولین والاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم یعنی اصحاب شمال ...

... و در آمده میگفتند که آیا ... که ... خاک و استخوان ... شده باشیم ایا ...

... همزه انکاری ... است که دلالت بر انکار ... در این وقت ... همزه انکاری

... و اباؤنا الاولون ... که معطوف ... مبعوثون ... یعنی ایا ...

شده ... دلالت بر شدت انکار ایشان ...

... که ای محمد ... خواه ... باشند و ... باشند ...

... در ... لطیفه رهانیه ... دلیل عقلی ...

... اثبات معاد ... عقل ... حجت ...

است ... که ... ازان ... جوهر ناطقه است ...

از ... آمده ... عقل ... عقل عملی و عقل نظری ... باشد

لازم ... باشد ... حکمت ... شده است ...

... عقل عملی ... ذات ... از صفات ...

... لطیفه ... از ... لازم ...

... از صفات ذاتیه ... بالذات ...

... واجب الوجود بالذات ... که هرگاه ماده ...

... از وجود ... نقصان ... باشد

و بیان نقلی صح

وجه دیگر آنست که این جوهر لا محالة خالی از عبادت نیست و از ارتباط باین هیکل محسوس نیست و الا لازم آید
که ان عالم انوار صرفه و مجردات محضه عبد از قابلیت ادراک لذات و شهوات جسمانی و از استعداد رسیدن
به مالوفات و مشتهیات جسمانیه [illegible] مقدس و منزه اگر [illegible] باشد فلا جرم از حضیض رتبت نفس بذروه رتبت
عقل صرف رسیده پس از حقیقت خود منقلب گردیده حقیقت دیگر گردیده باشد و معلومست که این
حالت مبدا امتیاز نفس از عقلست و نظیر ان مرعی حال هیولاست در حالتی که اقوی قابلیت قبول صورت
جرمانی بعد از مفارقت از ان خالی نیست بود چنانچه در حکمت بیان ان [illegible] است پس ظاهر گردید که نفس
ناطقه بعد از تقدس او از ابدان ش[illegible] خیفت تعلق و قابلیت ارتباط بابدان دارد پس اگر حق تعالی اعاده بدن [illegible]
لازم آید که مرتبه از وجود را افاضه کنند و روح را [illegible] بدن تعلق [illegible] باشد [illegible] اند از [illegible]
کردانند لازم آید که جواد علی الاطلاق دریافت بالاستحقاق منبع باشد [illegible]

تکمله در بیان احوال قیامت و اهوال آن بدانکه روز قیامت روز برانگیختن مردگان از قبور [illegible] و آن از دو جزا
اولی و روز بعث اکبر و روز نشور گویند و گاه هست که اطلاق قیامت بر نفس میشود مرگ و مفارقت [illegible]
چنانکه مشهورست که من مات فقد قامت قیامته و انجه آن نفس در [illegible] است [illegible] و بعضی
از اهل اعتقاد آنست که وجه تسمیه قیامت کبری جهت آنست که نفس کلیه مفارقت از جسد [illegible] واقع میشود چه
حرکه قیامت مشتق از قیامست و مهر کاه نفس کلیه مفارقت از بدن کرده قایم [illegible] و ظاهرا که مراد از نفس
کلیه همه مجرد و متعلق بجسم فلک [illegible] انا الفلک کل که بعد از بحث که محیط کل افلاک یا فوک کل افلاک است و گاه باشد
که اطلاق نفس کلیه بر مجموع نفوس متعلق [illegible] اجرام فلکیه میشود چنانکه عقل کل را و اطلاق اول عقل که مبدا ایجاد فلک اول
است و مجموع عقول که مبادی ایجاد افلاک اند و مراد که نفس کلیه [illegible] حرکات دوریه از آن [illegible]

وبعد از اینکه رفع تعلق از هیکل گشته و دراثر حرکات بطهور برپا باشد وانواع جسد قیام باشد و اما احوال قیامت از ح[illegible]
و ثواب و عقاب و صراط و میزان و انطاق جوارح و بر بودن نامهای عمل و اما احوال [illegible] و سوختن انس
و کرم شدن [illegible] لطیفه اول
و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات
و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربها و وضع
الکتاب و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون یعنی دمیده خواهد شد در صور که عبارت از
شاخیست که اسرافیل بران [illegible] خواهد دمید [illegible] در این [illegible]
[illegible]
که مردمان بسبب آن بدانند که آخر [illegible] در دار تکلیف [illegible] این [illegible] تشبیه شده است بالجرس که میان مردمان
متعارفست [illegible] از بوق در وقت [illegible] آمدن و برخواستن [illegible] قافله [illegible] باشد فصعق من فی السموات
و من فی الارض یعنی نیست شود از شدت آن آواز هر که در زمین و آسمانهاست مگر او را که حق تعالی خواهد که هلاکت
نیابد بعضی را اعتقاد آنست که مراد از ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است چنانکه منقول از سدی [illegible]
و روی از حدیث [illegible] آنست که ایشان بعد از نفخ صور وفات خواهند یافت و بعضی را اعتقاد آنست که مراد از ایشان
شهدا اند [illegible] بعد از ان نفخ دوم در صور واقع خواهد شد و بعضی را اعتقاد آنست که حق تعالی جمیع ابدان را بعد از [illegible]
[illegible] خلایق فانی خواهد ساخت و بعد از ان اعاده [illegible] خواهد فرمود فاذا هم قیام اجساد از سرعت [illegible]
[illegible] ینظرون یعنی منتظر [illegible] خواهند کرد [illegible] خواهند بود یا آنکه [illegible] خواهند داشت
که چه بر سر ایشان خواهد آمد و اشرقت الارض بنور ربها یعنی زمین روشن خواهد بود بنور عدالت حق تعالی یا بنوری که [illegible]
باری [illegible] و وضع الکتاب یعنی نامهای عمل [illegible] که ملائکه [illegible] نوشته [illegible] دست ایشان خواهند
داد [illegible] و جیء بالنبیین و الشهداء یعنی انبیاء و [illegible] و شاهدان [illegible] در [illegible]

الحی ثم اذنب ولم یتب فی الدنیا عذب علیه فی البرزخ ویخرج یوم القیمة ولیس له ذنب یسال عنه ودر (ابن بابویه) در رساله

اعتقادات میگوید که معنی سوال الکاتبان خصوص است بشیعه حضرت ائمه علیهم السلام و میگوید که هر که در موقف حساب در آید معذب

خواهد بود اگرچه بطول توقف باشد **لطیفه ششم** وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ وزن مقابله و معادله است و در

وزن که در این آیه واقع است حضرت فرموده است اول آنست که مراد از آن عدالت و در زمان در انشاء او گذشت حاکم عادل

دوم آنست که حق تعالی اعمال را از دو نیست عاده که دو از انسان و دو کفه باشد پس کسانی که اعمال از نیکوی ایشان را

وزن خواهند کرد دوم عبارت از ائمه معصومین علیهم السلام است چنانکه میگوید در این احتمال اول احتمال اول است در وزن

عمل که از قبیل اعراض است و انما وزن و ثقلی نیست و بنابر احتمال دوم صحایف اعمال موزون میشود بعضی را اعتقاد آنکه اشخاص مکلفان

موزون و بعض را اعتقاد آنست که وزن آن عبارت از حکم عدل است و بعضی را اعتقاد آنکه ظاهر گردانیدن مقدار مومن از بزرگی

و مقدار کافر و کوچکی باشد که مراد از وزن آن سنجیدن اعمال نجزا یا سنجیدن حسنات با سیئات است چنانکه بیت و مصراع قصیده

را اتساوی سنجند به بیتی دیگر یا مصراعی دیگر و به هر تقدیر واجبست اعتقاد بر او وزن حق و سنجیدن اعمال نیک و بد آن خواه

به معنی باطن هر یک از آن معانی که تقلت موازینه یعنی هر که حسنات او گران باشد و بیابد که نیکوی‌های او

آن را سنجند بلکه موازین جمع موزون باشد یا جمع میزان فاولئک هم المفلحون پس ایشانند یابندگان نجات آخرت و ثواب آن خواهند

رسید و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم و ایشانند که موازین ایشان کم است پس ایشانند که زیان کرده‌اند

بر زیان در نفس خود و فرقه‌ای که حق تعالی همه را بر فطرت حق نموده است چنانچه فرمایش کلام هدایت غایت نظام حضرت

سید انبیاء علیه الصلوة والسلام بر آن ناطق است حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه

و بعضی را اعتقاد آنست که در قیامت در پیشگاه عدالت صورت حال هر کافری گرفتار است بصورت حالی

و بیان آن که مشهور است از احضار عدول و شهود و خصم در مجلس حکم **لطیفه دوم** وَنُفِخَ فِي الصُّورِ

فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ

الْمُرْسَلُونَ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ یعنی دمیده خواهد شد در صور و مراد از آن

نفخه دوم است پس در این حالت ایشان از قبور خود بیرون برخاسته بسوی حکم الهی آمده و چون احوال قیامت را ملاحظه

کنند گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا یعنی بدا احوال ما چه کس برانگیخت ما را از خوابگاهی که در آن خواب بودیم هذا آن

که بیند هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون یعنی این بر انگیختن از قبور وعده حق تعالی و از عیان و تصدیق رسولان بود ان کانت

الا صیحة واحدة یعنی که نباشد این حالت مگر یک صیحه واحده و این کنایت از نفخه اخیر آخر است فاذا هم یعنی خلائق

همه اولین تا آخرین لدینا محضرون یعنی در عرصات قیامت جمع بوده در موقف حساب خواهند ایستاد **لطیفه سیم**

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی در روز قیامت مهر بر دهان ایشان زنیم

از سخن گفتن و حق سبحانه اعضای ایشان را بسخن گفتن در آورد از برای آنکه شهادت بر اعمال خود دهند **لطیفه چهارم**

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی خواهیم گذارد ترازوهای عدل را از ابن عباس و جمعی منقول است که مراد از میزان عمل

میزانیست که لسان و کفتان مانند میزان دنیا داشته باشد و بعضی را اعتقاد آنست که مراد از موازین انبیاء و اوصیا است

علیهم السلام اند و از علی بن ابراهیم منقول است که مراد از ترازوی عدل امام زمانست و در روز قیامت انبیاء همه و امت ایشان حاضر

خواهند شد چنانکه میفرماید ولنسئلن الذین ارسل الیهم الآیه و اما سوال از گناه مخصوص اهل حسابست و جمعی که بی حساب داخل

بهشت شوند از ایشان سوال نباشد و شیخ علی طبرسی در تفسیر آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان از حضرت امام

... علیه السلام نقل نموده که فرمودند لا یسئل منکم عن ذنبه انس ولا جان و در بیان معنی آیه مذکوره حسن افاده نموده که ان المعنی ان من اعتقد

او بیقرارانه پس ظاهر گردید که بعضی سرمایه فطرت اصلی را ضایع کرده مستحق عذاب عظیم و نکال شده بسبب جحود

و انکار دلایل و آیات آفاقی و انفسی و عدم تفکر و تدبر در آیات بینات در نفس و ادراک نفس که حق تعالی بایشان ارزانی داشته کرده اند **لطیفه هفتم** وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا یعنی صحیفهای نامه اعمال بندگان بدست ایشان داده خواهد شد و بعضی را اعتقاد آنست که کتاب عبارت از حساب است پس هیچ گناه کار ازین خوفناک اگر دلی به پس نترین به خود بهلاکت خواهند نمود که جیست این کتاب که هیچ خرد و بزرگ را ازگناهان فرو نگذاشته است

که انها ~~...~~ در آن کتاب ... شیخ طبرسی

در تفسیر این آیت گفته است که فی هذا دلالة علی انه سبحانه لا یعاقب الاطفال لانه اذا کان لا یزید فی عقوبة المذنب

فکیف یعاقب من لیس بمذنب **لطیفه هشتم** سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ در شأن اهل جنت

است به آنکه امر بعد از کم بهره یعنی فریق فی الجنة وفریق فی السعیر حق تعالی هدایت و راه های اهل جنت

مراد کرده شیخ طبرسی در تفسیر این آیه کریمه نموده است که سیهدیهم الی طریق الجنة والثواب ویصلح بالهم ای حالهم فی نعیم الجنة

ویدخلهم الجنة بعد اهدائه و ارادته طریقها عرفها لهم ای بین الله تعالی اهل الجنة الجنة وطریقها وهدایتهم الی طریقه ثم یدخلهم

الجنة بنفسه بان یعرفهم ویبصرهم طریقها ومنازلها فاذا دخلوا وتفرقوا الی منازلهم فکانوا اعرف بها من اهل الجمعة اذا

انصرفوا الیها الی منازلهم ... الطریق الآخر ... الملائکة ... اهل النار الی طریقه کما قال الله تعالی فاهدوهم

الی صراط الجحیم و بالجمله حق تعالی بنفسه هدایت و راه های اهل بهشت براه جنت هدایه کرده و اصلاح اصلاح حال ایشان

در نعمت او خواهد کرده نموده و در انکه بنفسه ایشد راه های بهشت نموده داده و راه های دوزخ بملائکه دلالت به اینکه حق

تعالی را کراهت هست در باره دخول بندگان بدوزخ نه رضا در گناه ایشان که سبب داخل شدن ایشان در آن است

اوراه

~~تعالی را رضا در دخول ایشان بدوزخ نیست است و از گناه ایشان که سبب دخول داخل شدن ایشان~~

~~در بهشت~~ و در اول این آیه کریمه احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ

و مراد از ازواج مانند و هم شان ایشان است چنانکه از ابن عباس و مجاهد منقولست فاهدوهم یعنی ببرید ایشان را

مانند فرستادن بعذاب الیم پس ظاهر گردید که صراط راه است یکی به بهشت و دیگری بدوزخ و بعضی را اعتقاد است

که یک طریق است بدوزخ و بهشت و آن جسریست که بر جهنم بسته اند و عبور جمیع خلایق بر و ست از غایت رقت

و باریکی که از موی باریک تر و بغایت تیز تر و بر نده تر است که از شمشیر بر نده تر و حق تعالی فرموده و ان منکم الا

وارد ها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی نیست یکی از شما بندگان که در آن راه مرور واقع نشود و این امریست که بر رب لازم و واجب

نه واجب و لازم نیست و لیکن اهل جنت که اصحاب یمین اند ایشان نامورند بهیچ درین صراط بر نحوی واقع است که هیچ

ترس و بیم بایشان نخواهند داشت و اهل دوزخ را نهایت خوف و بیم از آن صراط بود تا هر یک از ایشان بمکان

خود از جهنم خواهند رسید و در آن واقع خواهند گردید و واقع است که صراط مذکور مشتمل است بر بسیاری از عقبات

که محل توقف بندگان و سوال از ایشان است و هر عقبه را نامیست مثل عقبه صوم و عقبه صلوة و عقبه امانت و عقبه

ولایت و غیرآنها از عقبات و جمیع خلایق در عقبه ولایت توقف نموده از ولایت شاه ولایت مسئول گردند

چنانکه آیه وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی مفسر شده و همچنین این آیه کریمه أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ

و بعضی را اعتقاد آنست که مامور در القیا نبی و وصی است و کفار از منکران نبوت و عنید از منکران ولایت اند و در بعضی

روایات اهل خلاف منقولست از حضرت رسالت که با امیر المومنین توجه نموده ... میفرمود که

اذا کان یوم القیمة اقعد انا وانت وجبرئیل علی الصراط فلا یجوز علی الصراط الا من کانت معه براءة بولایتک و از طریق

ابو نعیم بحضرت شاه ولایت رسیده که انحضرت بر صراط نشسته از هر که استشمام رایحه طیبه محبت اهل بیت رسالت

ومغیره ... باطن ... اهل البیت ... رسالت ...

برابر ...

١٤٧

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ
يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ قِيلَ
ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ
زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ این کهه آیات
تمه آیات و تبیانی است که در وصف احوال قیامت است ... داده میشود هر نفسی اجزاء آنچه کرده باشد ...
... حق تعالی ... از هر کس آنچه کرده از طاعت یا معصیت ... کرده باشد ... و کتاب و احضار
... و اشهاد شاهدان ... آنست که ... ایشان ...

~~... ایشان ...~~

~~... آن ...~~

... بعد از فوجی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا ... آنکه خازنان جهنم ... کشوده شده ... ایشان ...
... واقع شود ... آن ... از روی توبیخ و سرزنش ایشان خطاب کرده خواهند
... أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ آیا نیامدند شما را رسولان از جنس شما ... يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ ... خوانند
... آیات ... شما را ... و بیم ... شما را از ملاقات این روز که روز ...
... قَالُوا بَلَىٰ ... گفتند که رسولی از جنس ... آیات و معجزات ... ولیکن
... عذاب ... قرار گرفته ... ازل ...
... وسوء استعداد ایشان ... آنست که دلالت ... باشد ...
... ازل الآزال ... قِيلَ ادْخُلُوا
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ ... داخل درهای جهنم ... بواسطه این جواب

تا به بهشت ... دوزخ ... که با ... تا ...
... درین باب ... و دوستان بهشت و دشمنان ...
... ابو حنیفه در مسند خود ... روایت ... از ابو سعید خدری میکند که ...
إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قَالَ اللهُ تَعَالَى ... عَلَى ... الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ... كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ...
وَعَنِيدٍ مَنْ عَانَدَ عَلِيًّا فِي خِلَافَتِهِ ... روایت صاحب کتاب ... علی ابن ابی طالب
... روز جزا ... و مالک ... بهشت ... کافر و مسلمان ...
... مؤمن و منافق و موافق و کاذب و صادق و دشمن و دوست ...

لطیفه تفصیلیه ... سؤال ... وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ... اول ... ابن جوزی
در ... سؤال ... اعمال ...
... سؤال از لا اله الا الله ... ابن عباس ...
... چهارم ... سؤال ...
... سؤال ... آن ...
... جواب ...
... روز ... سؤال ...

ختام مسکی ... دلالت ... دوزخ و جنت ...

... لطیفه است **لطیفه اول** وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ

کم نامه بانچه خواهد بعد از ان حق تعالی ایشان را داخل بهشت گرداند و این قول ابن عباس است و بعضی را اعتقاد آنست که مراد از این رجال فضلاء مومنان اند و بعضی را اعتقاد آنست که شهداء اند و عدول در شاهد قیامت اند و اصبغ بن نباته روایت میکند که این قول از حضرت امیر مومنان علیه السلام در تفسیر این آیت پرسید پس الحضرت فرمود که ویحک یا ابن الکوا نحن نوقف یوم القیمه بین الجنه و النار فمن نصرنا عرفناه بسیماه فادخلناه الجنة و من ابغضنا عرفناه بسیماه فادخلناه النار پس ظاهر این روایت آنست که حضرت امیر مومنان و سایر فرزندان صلوات الله علیهم اجمعین اند که دوستان و دشمنان خود را خواهند شناخت پس شما را مدفع دوستان را داخل بهشت خواهند کرد و این قول مروی است از حضرت رسالت که علی قسیم الجنة و النار و این زیر یعرفون کلا من اهل الجنة و النار بسیماهم یعنی ان مردان هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامت خواهند شناخت مثل سفیدی روی و سیاهی آن هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهر به ما فی بطونهم و الجلود و لهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق ان الله یدخل الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فیها حریر و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید

یعنی این دو فرقه مخاصمت کردند در دین پروردگار خود یعنی اهل کتاب که کافر اند با مومنان که گفتند ما نزدیکتر و ایشان ...
الله اند حق تعالی در روز قیامت میان ایشان فرق خواهد کرد و هر یک از این دو فرقه را جزا کرده ایشان را خواهد داد
فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یعنی بواسطه کافران جامه های از آتش بریده خواهند شد
از ابن عباس مرویست که کافران را هنگامی که داخل جهنم خواهند شد جامه های ... قطعه های آتش
پوشید خواهند یصب من فوق رؤسهم الحمیم یعنی ریخته خواهد از بالای سر ایشان آب گرم از آن ... پوشیده

بعد از این سوال ... امانت حال ایشان ... بعد از آن ... و قول جهنم ... واقع خواهد شد پس بشارت ایشان را در اول نوبت بخلود و بواسطه آنست که ایشان نزد امت ...
حاصل آنکه نومیدی از رحمت حق تعالی پس از این بشارت ... دیگر است الم اشهدا
فبشر عبادی الکبر ... ضلالت ... و سبق الذین ... اتقوا الی ربهم الی الجنة ...
راند و خواهند شد الهی که هر کارهای ... بسوی جنت و بعضی را اعتقاد آنست که ...
ایشان در جمیع ... فتحت ابوابها ... هرگاه ... بهشت
که نزدیک بهشت آیند ... از ان درهای بهشت از برای ایشان گشاده و قران بهشت
استقبال ایشان نموده ... سلام علیکم طبتم یعنی پاکیزه آمده از ... معاصی و ذنوب ... فادخلوها
خالدین پس داخل جنت شوید در حالی که مخلد ... باشید ... بشارت ... از بهشت
که پاکیزه از معاصی ... طلوات ... اللهم ارزقنا هذه المنزلة السنیة و الدرجة الرفیعة فانک مالک الاجابة
حدیث ... سلام علیکم ... وبینهما حجاب و علی الاعراف رجال
یعرفون کلا بسیماهم یعنی میان مردمان جنت و اهل جهنم حجاب و ستری است و اعراف عبارت از حصاری
میانه بهشت و دوزخ از ابن عباس ... فضرب بینهم بسور له باب
باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب بعضی را اعتقاد آنست که مراد از اعراف کنگره این حصار است و ...
و از ابن عباس مرویست که مراد از ... این کنگره جایی است و از حسن بن فضیل ... منقولست که مراد از اعراف صراط است و علی الاعراف ...
است در انکه مراد از رجال ... و علی الاعراف رجال چه کسانند بعضی را اعتقاد آنست که ... جمعی ...
و حسنات ایشان ... مساوی بوده باشد پس ایشان را در آن موضع ... تا حق تعالی ...

~~نقل طاعات در ایمان نیستند اگرچه بعضی از ایشان اند مثل اعیان حسنه واجب~~

نقل طاعات گفته شده از مجموع آن امور ثلثه را جدا نمیدانند و لکن بعضی از ایشان اعتبار نقل نوافل میکنند و مؤاخذ کرده اند
و بعضی از ایشان اعتبار نقل فرایض تنها کرده اند بشرط اجتناب از جمیع کبایر و بعضی را اعتقاد آنست که این مذهب
جمیع ارباب حدیثست بنا علی ذلک اگر کسی را اعتقاد نباشد منافق است و اگر اقرار بزبان نداشته باشد
کافر است و اگر اخلال بعمل کند فاسق است و لکن معتزله حکم بخلود ایشان در آتش میکنند و لکن خارج از ایمانش میکنند و خوارج را بر
اعتقاد آنست که عصیان ایمان عبارت از جمیع این امور ثلثه است و لکن فاسق را کافر میدانند اما مذهب دوم بجانب
ناصوابست زیرا که امامیه بعضی را اعتقاد بدین مذهب است چنانکه شارح تفسیر الکلام و المحقق در کتاب تجرید است
و بعضی را اعتقاد بدین مذهب چهارم است و حق مقام آنست که معتبر در ایمان کامل مجموع امور ثلثه است و اما در
مطلق ایمان تصدیق بجنان و اقرار بزبان یا بعدم انکار آن پس آنچه روایت از طرق خاصه و عامه از امام علی
علی بن موسی الرضا علیهما السلام ان الایمان هو التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان و العمل بالارکان و همچنین روایت
از آنحضرت که الایمان هو التصدیق با قول مقبول و عمل معمول و عرفان بالعقول و اتباع الرسول محمولست بر ایمان کامل
نه بمطلق ایمان همچنان دعوی ظاهر چندین امر است اول آنکه در دو طایفه من المؤمنین اقتتلوا چه ظاهر
که حق تعالی بر این دو طایفه که میان ایشان نزاع شده است اطلاق مؤمن کرده است و ظاهر است که هر دو قتال کردن
فلا جرم یکی از این دو قتال حرام بوده با هر دو دوم یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی وجه دلالت این آیت آنست
که حق تعالی خطاب به ایها الذین امنوا نموده جمعی که کشتن ایشان مطلوب آید و در مقابل او قصاص او باشد پس اگر معتبر
بود ایمان عمل بارکان نمیبود باید که ایشان مؤمن نبوده باشند چهارم و الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم وجه دلالت
در این آیت آنست که حق تعالی در مقام مدح جمعی را توصیف نموده است باینکه ایمان خود را بجامه ظلم نپوشیده اند پس اگر
از مؤمنان نبود او را وصف نه

عباس روایتست که این آیت در شأن حمزه نازل شده است از کفار ایشان بر کوهی دنیا ...
یصهر به ما فی بطونهم یعنی میگداخت آنچه در بطون ایشانست از شحوم خواهد بود و همچنین پوست و بدنهای
ایشان را و لهم مقامع من حدید یعنی آتشی را تازیانهای از آهن خواهد بود کلما ارادوا ان یخرجوا منها من
غم اعیدوا فیها یعنی هر چه ایشان قصد بیرون آمدن از آتش بسبب اندوه و غم نمایند پس باشد بان تازیانها
باز گردانیده خواهند شد در حالی که گفته خواهد ... و ذوقوا عذاب الحریق حریق فعیل بمعنی فاعل است یعنی
سوزاننده در حالت و الذین امنوا یعنی آنکسی که ایمان بخدا و رسول خدا و بجمیع آنچه رسول آورده است از اعتقادات
حقه و اعمال صالحه که ایمان را اعتقاد ... لازمست حق تعالی در باره ایشان میفرماید که ان الله یدخل الذین
امنوا جنات تجری من تحتها الانهار ~~...~~ یعنی باغهایی که نهرها از زیر درختهای
آنها یا بناها و قصرهای آنها روانست انهار جمع نهر است جویها از آب غیر متغیر در رنگ و طعم و بوی و انهار من
عسل مصفی یعنی غیر مخلوط بشمع و فضلات زنبور ... یعنی در جنت ... و هدوا الی
الطیب من القول یعنی هدایت کرده خواهند شد بسوی جنت بگفته ... از حق تعالی و ملائکه یا از بعضی ایشان ...
صراط حمید عبارت از راهیست که مستحق جمیع محامد باشد و بعضی را اعتقاد آنست طریق اسلام است و بعضی
را اعتقاد آنست که طریق جنت است و حق آنست که جمیع این اقوال یکی است لطیفة ایمانیة بدانکه اصل
ظاهر این آیه کریمه آنست که ایمان عبارتست از اعتقادات حقه نه مرکب از اعتقادات و اعمال صالحه بجهت عطف
بر این کریمه و عملوا الصالحات است چه اگر عمل صالح معتبر در ایمان میبود ذکر آن بعد از ایمان زیاده فایده نداشت و باطله مذاهب
در ایمان خالی از چهار احتمال نیست اول تصدیق فقط دوم اقرار بزبان سیم مرکب از هر دو چهارم تصدیق بدل با عدم
انکار بزبان پنجم مرکب از تصدیق بدل و اقرار بزبان و عمل بارکان اول مذهب اشاعره است و پنجم مذهب معتزله است که اعتقاد ایشان

مشهور در ایمان عمل بارکان نیز بوده در مقام مدح و وصف مؤمنان باین صفت در آمده نیز یا ایها الذین امنوا اطیعوا
الله و رسوله وجه استدلال بدان آنست که اگر عمل بارکان داخل در ایمان نبود پس خطاب بمؤمنان باطاعت
خدا و رسول عبث می بود ششم انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم حق تعالی اطلاق مؤمن برایشان نموده با آنکه
صاحب معصیت می دیدند هفتم کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المؤمنین لکارهون [illegible]
در این کریمه خبر از کراهت مؤمنان داده است با آنکه حق تعالی [illegible] کرده خاطب را از خانه [illegible] و نظایر این
بسیار است و همچنین بعضی از اخبار نیز دلالت بر این معنی است اول روایتیست از حضرت رسالت که روزی
جبرئیل الحضرت را آمده پس از او از ایمان پرسید جبرئیل گفت که ان تؤمن بالله و ملائکته و رسله و الیوم الاخر
دوم [illegible] با آن نمود و باز منقول از سید اوصیا علی مرتضی علیه السلام آنست که الایمان هو التسلیم والتسلیم هو
التصدیق اما دلیل بر مذهب چهارم آیه کریمه و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم است وجه استدلال آنست که ایمان
در لغت تصدیق است [illegible] چنانکه ظاهر از کریمه اولئک کتب فی قلوبهم الایمان
الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و ظاهر از حدیث است که من کان فی قلبه مثقال ذرة من حبة من خردل من الایمان
است و اما آنکه معتبر در آن عدم انکار [illegible] ظاهر از آیه و جحدوا بها [illegible] است و اشاره بان وجوه نمود
استدلال بر آنکه ایمان تصدیق بدلست [illegible] غافل از مضمون آیه جحدوا بها شده اند و [illegible] ایشان
آنست که اشاره کرده ایمان مجرد تصدیق [illegible] حضرت ابو طالب نموده اند [illegible] اقرار بزبان نموده
بود اگر چه تصدیق بدل داشته [illegible] آنست که ایمان عبارت از تصدیق است بشرط عدم انکار بزبان خواه اقرار
بزبان داشته باشد و خواه نداشته اگر چه اولی در آن آنست که اقرار بزبان داشته باشد [illegible] نزد حکما در [illegible]
اعتبار [illegible] است سؤال اگر گویند که لازم می آید [illegible] که ایمان مرکب از فعل و انفعال یا مرکب از فعل و کیف

باشد

باشد چه تصدیق انفعال است یا مقوله کیف [illegible] فعل خواهد بود [illegible] مرکب از آن و از فعل [illegible]
از مقوله انفعال باشد و مرکب از داخل و خارج خارج است جواب آنست که مراد از آنکه ایمان فعل است آنست که
متعلق قدرت است خواه از مقوله انفعال یا کیف [illegible] باشد و بالجمله فعل بحسب حقیقت [illegible] آنست که متعلق
اختیار باشد خواه بحسب اصطلاح حکما فعل باشد یا نباشد پس حقیقت [illegible] جزئیست و حقیقت حکمیه
جزئیست [illegible] انفعالات را مانند [illegible] و [illegible] را مانند [illegible] و [illegible] از [illegible]
باز داشتن [illegible] و همچنین [illegible] از مقوله انفعال را فعل میگویند مثل صلوة و حج و جهاد که مرکب از حرکات و سکنات اند
~~[illegible]~~ لطیفه در اصول
اعتقادیه
و در این حدیقه لطیفه ایست بدانکه اصول دین بنا بر مذهب اهل حق پنج است اول توحید که عبارت از تصدیق بوجود
واجب بالذات با جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه [illegible] دوم عدل [illegible] و آن عبارت
از اذعان و تصدیق بآنست که حق تعالی فاعل فعل قبیح [illegible] و ترک واجب و امر بقبیح و اخلال بواجب که مقتضای
حکمت بالغه است [illegible] و همچنین تکلیف بمالایطاق [illegible] بتصدیق بآنکه طاعات و معاصی [illegible] باختیار ایشان
صادر میشود [illegible] مستحق ثواب و عقاب خواهند بود سیم نبوتست و آن عبارت از تصدیق بآنست که حق
تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برسالت بر کافه خلایق فرستاده است چهارم امامتست و آن عبارت است
از تصدیق و اعتقاد بآنکه حق تعالی رسول خود را امر نموده است بآنکه جانشینی و خلیفه که حافظ دین باشد [illegible] باید که
نصب نماید [illegible] آنحضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] و همچنین [illegible]
بعد از خود که فرزند اوست نماید و همچنین او [illegible] تا قائم آل محمد علیهم السلام [illegible]
گردید پنجم اعتقاد است بآنکه حق تعالی مردمان را بعد از [illegible] خواهد [illegible] و مطیع را ثواب و عاصی را عقاب [illegible]

میان جمیع این بیان که بیان کرده شد که قایل باشد یکی از این امور نخواهد

بود اگر چه اطلاق مسلم بر او بعضی از اعتبارات توان نمود پس مسلم ام از مومن است و اما قایلیه از عرفای که قایل

بتناسخ باشند که اعتقاد ایشان اینست که خدای تعالی احیا اند و عقاب و ثواب طبیعی در این

نشات دنیا شده اند از انجهت که قدم عالم نشات باعث شده حاله ایشان را اعتقاد است

العالم هم به کوا کب ... از اسباب که قایل بقدم عالم اند و قدم عالم نشات دارد پس بیان لازم است

که هر که قایل به قدم عالمست قایل باشد بغیر تناهی ان نشات معنون بر ان قیامت که مقصود افراد غیر متناهی

بالطبع پس که عیش حق باشد که آنکه افراد غیر متناهی ان قایل در عرصه قیامت که متناهی است جمع اند

کرده اند و محالست که افراد غیر متناهی در مقدار متناهی جمع آیند و این کلام جواب باصواب است حکما که قایل بقدم

عالم اند حکم بر لا تناهی جمیع هر طبیعتی نکرده اند بلکه فرق میان انواع متوالده و متولده نموده اند حکم بر لا تناهی

افراد اول دون ثانیه کرده اند و اول عبارت از آنست که حصول هر فردی از افراد او موقوف است بر حصول فرد دیگر

دیگر نباشد و ممکن الی غیر النهایه و ثانی عبارت از آنست که حصول طبیعه را احتیاج توقف باشد

و افراد آن از این قبیل است چه امر ... شیخ ابو علی

سینا که مدون حکمت مشاییست اشارت بان فرموده است که فیه انه الکون فی العالم قیامات تتوالی

فی سنین لا تنضبطها التواریخ و لیس یستنکر ان ینشا الحیوانات و النباتات و اجناسها لا عن توالد بل تتولد

بالتولد دون التوالد ... آنست که قایل به قدم عالم اند ...

... واجب ... باشد ...

و با وجود شیخ شهاب الدین مقتول که از حکما اشراق است اشارت بآن نموده است که افراد آن از قبیل قسم

ثانی اند

اما بعضی از حکما که قایل بقدم عالم اند مومن نیستند چنانکه

از انجهت که منافات با ... اختیار و واجب بالذات است دارد نه از جهت

که مستلزم نفی حشر و معاد است چنانچه امام فخر را اعتقاد

آنست که هر که قایل بقدم عالمست قایل است باینکه

افراد هر طبیعت از طبایع کلیه غیر متناهیست چه

بیان ملازمه آنست که قایلند بقدم طبیعت انسی و تحقق

وجود طبیعت بدون فرد ممکن نه فلاجرم باید که اگر افراد

افراد حادثه باشد باید که غیر متناهی بود تا تواند که طبیعت

در ضمن آن افراد منحصر باشد و از جمله طبایع عالم طبیعت

انسانست باید که افراد آن نیز غیر متناهی باشد و لازم

بود این افراد را اعادات باعث انهاست چه

حق

دوم است که اول عالم بعد از حدوث سابقه انقطاع از طیور و اشجار و غیر ها گفته است که بعد ما دخل الالف السادس

فقد شارکه عطارد و تولد جنید الانسان و یتکون من الارض من غیر تناسیل و بالجمله ان لکل کوکب سلطنه سبعه

آلاف سنه واحده بانفراده و الباقی بالشرکه پس ازین مقدمات ظاهر گردید که قدم عالم مستلزم لا تناهی افراد

هر طبیعت از طبایع نیست تا منافات با حشر داشته باشد بلکه تمام قول بتناسخ مستلزم نفی حشر است سوال

اگر گویید که قول بقدم عالم مستلزم قول بقدم افلاک و لا تناهی دورات حرکات اوست و قول بلا تناهی حرکات

افلاک مستلزم لا تناهی افراد هر طبیعت از طبایع است جواب آنست که اگر میان این حرکات و دورات

نسبت علی عددی باشد مستلزم لا تناهی آن افراد است و اما اگر نسبت میان ایشان نسبت علی حتمی باشد چنانچه

در جانب که حکما قایل نسبت حتمی باشند نه عددی حاله در حکمت میان این شق است پس ظاهر گردید که قایلان

بتناسخ منکر اصل عظیم اند حاله قایلان بقدم عالم منکر اصل اول فلا محاله داخل مومنان نخواهند بود لطیفه دوم در بیان

اصول دین بنابر مذهب معتزله به آنکه ایشان اصول دین را پنج میدانند توحید و عدل و نبوت و امامت

و امر بمعروف و نهی از منکر و وعد و وعید و هر که اعتراف بیکی ازین امور نداشته باشد مسلمان نخواهد بود و هر که

اعتقاد بانها داشته باشد و لیکن گناه کبیره کند مومن نخواهد بود و این اعتقاد ایشان بنابر آنست که در ایمان عمل بارکان معتبر است

اعتقاد ... حاله ... و حق آنست که هر که کبیره کند او مومن خواهد بود اگر چه فاسق باشد

اینست ... لطیفه سیم در بیان اصول دین باعتقاد اشاعره بدانکه

ایمان را ... اقرار بزبان و عمل بارکان اصول دین نزد ایشان ایمان بخدای تعالی

است و اعتقاد بوجود و وحدت او و اتصاف بصفاتیکه لایق او باشد و تنزیه او از صفاتی که سزاوار

سزاوار نیست و ایمان به انبیا و ملائکه باینکه بندهای برگزیده و اطاعت کننده اند و منصف بذکورت

... بآنکه جزای ... داده خواهند شد

جزاء و وجود حوادث در عالم دو دورات و حرکات افلاک است

[illegible]

کتبه [illegible] ادله [illegible]

[illegible]

و حق آنست که [illegible]

ازین جهت متوجه ذکر دلیل [illegible] این امور شده بیان بطلان آنها نمائیم و بالله التوفیق

اما دلیل ایشان بر آنکه چیزی بر خدا واجب نیست آنست که واجب بر کسی آن بود که بترک آن

گناه کار شود و بنده را [illegible] که حکم کند که چیزی فلانی بر خدا واجب [illegible]

[illegible] بر خدا آنست که اگر لاین بحکمت بنده بروی اوست ترک او [illegible] روانیست

[illegible] بر خدای تعالی واجب [illegible] چون بعثت انبیاء و نصب اوصیاء

[illegible]

و او ثابت نیستند و تصدیق بکتابهای خدای با آنکه نزل از جانب خداست و جمیع احکام در آنها راست است

و همچنین تصدیق به روز قیامت و پاداش [illegible] جمیع چیزها باراده و قدرت اوست و خیر

و شر حاصل بقضا و قدر او [illegible] که تصدیق بکلی این [illegible] امور [illegible] نخواهد بود

بر [illegible] نکته دان که ظاهر از آیات قرآنیه و احادیث نبوی آنست که افعال و

اعمال بندگان بکسب و ارادت و قدرت ایشان شود و آنکه بقضا و قدر الله تعالی باشد [illegible]

[illegible] راجع بآنست که [illegible] ازلیه اجمالی ابدی [illegible] آنکه خلاف قدرت باری تعالی [illegible]

آنست که اگر کسی تصدیق باین [illegible] شاید از رفعت مومنان [illegible] خواهد بود

اگر چه مسلمان باشد چنانچه تفصیل مذکور گردید [illegible] در ذکر آیات که [illegible]

[illegible] و همچنین اگر کسی را اعتقاد بر بادی صفات کمالی بر ذات حق باشد [illegible]

[illegible]

پس ثابت شد که خدای تعالی عادل است یعنی که فعل قبیح نکند و اگر چه او واجب است

نکته اینجا نیز باید دانست که و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یعنی ما نیستیم که عذاب کنندگان

کسی تا رسول را برانگیزانیم و رسول در این آیت رسول عقل است [illegible] افعال حق

تعالی مشتمل بر اغراض و مصالح حال عباد است [illegible] و بیان حق نموده است و جمیع را او

شنیدن و دفع [illegible] و در این قیاس [illegible] بر خدای تعالی

اصلح واجب است پس اگر کسی را این اعتقاد نباشد مؤمن نخواهد بود اما دلیل اشاعره بر اینکه افعال عباد به دست

نه اختیاری ایشان ناصواب است [illegible] آنست که [illegible] ایشان در این باب [illegible]

جواب از بنای اول احتجاج ایشان آنست که اگر بنده فاعل فعل خود باشد پس اگر قدرت بر ترک آن

فعل نداشته باشد [illegible] جبر و این عین مطلوب است و اگر قدرت داشته باشد پس [illegible] اگر در

شرح [illegible] از دو طرف [illegible] لازم آید [illegible] و این محالست

[illegible] جبر و این عین مدعی است و بنا بر [illegible]

[illegible] و فعل محال [illegible] محالست [illegible] اما دلیل

دوم آنست که حق تعالی [illegible] فعل [illegible] و صدور آن [illegible]

وقوع آن فعل [illegible] خواهد بود [illegible] و این محالست [illegible] امتناع وقوع آن [illegible]

جبر است [illegible] وقوع [illegible] و اما دلیل سیم آنست که اگر چه بنده فاعل باشد [illegible] شریک با حق تعالی

در ایجاد فعل خواهد بود و این محالست [illegible] اما دلیل چهارم آنست که حق تعالی [illegible] ایمان

[illegible] پس [illegible] لازم [illegible] اراده کافر [illegible] واقع شده و ایمان که اراده حق تعالی است نشده

[illegible] واجب تعالی [illegible] محالست [illegible] خواهد بود [illegible] بطلان جمیع این ادله

[illegible] اما دلیل اول [illegible]

دلیل [illegible] حق تعالی [illegible] لازم آید که حق تعالی فاعل قبایح باشد [illegible]

نباشد و آنچه اشاعره در این جواب گویند جواب از اصل دلیل ایشان خواهد بود مثل آنکه وجوب صدور فعل از

حق تعالی منافات با قدرت کامله او ندارد چه وجوب باختیار منافی اختیار نیست [illegible] دلیل دوم از نقض

است [illegible] آنست [illegible] لازم آید که حق تعالی فاعل قبایح باشد [illegible]

[illegible] فعل [illegible] و جواب [illegible]

[illegible] منافات با اختیار ندارد [illegible] جواب از نقض [illegible] آنست که

اراده مشترک است میانه اراده یعنی عزم است و اراده یعنی قصد و اراده حق تعالی که به افعال حسنه [illegible]

[illegible] مختصر [illegible] بتوفیق واجب الصدور [illegible] رقم که [illegible] و بسیاری از دقایق این صناعت

که تا او وردر هیچ یک از کتب این فن [illegible] مندرج شده و [illegible] است [illegible]

[illegible] رجال و [illegible] امید که از هوس نفس و هوا [illegible] و ریا مصون باشد و از نظر [illegible]

ملاحظه [illegible] دار [illegible] حسنة [illegible] و خصلة مشکورة و استغفر الله واتوب الیه

من کل قول و فعل و عقید یخالف الایمان آنست با جاء به الرسول صلی الله علیه و آله من عند الله و مراد رسول الله و امیر المؤمنین

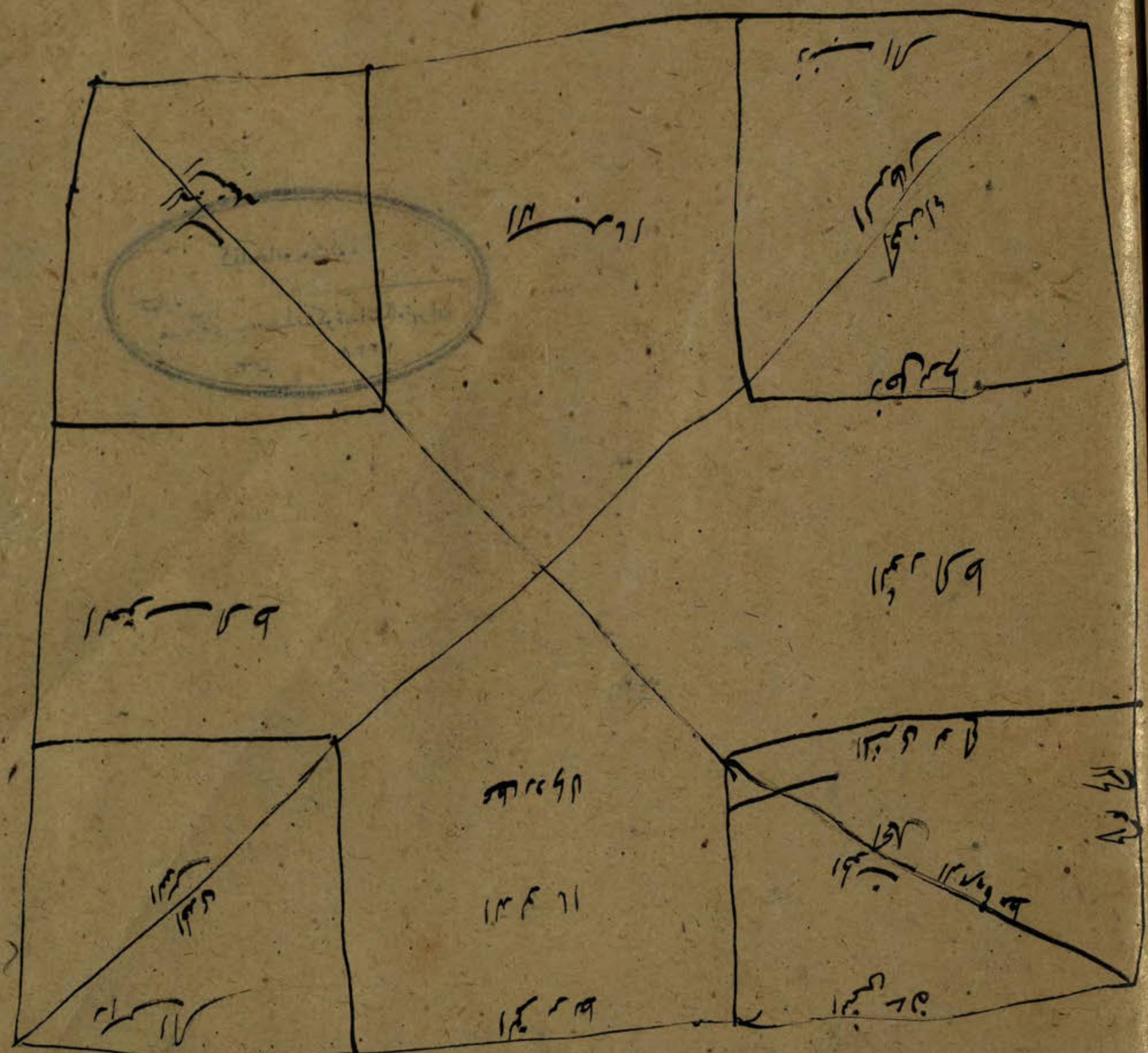
علی ابن ابی طالب ولی الله [illegible] الائمة [illegible]

مصنف هذا الکتاب احمد بن زین العابدین العلوی

حامداً لله

[illegible] مصلیا مستغفرا والحمد لله

رب العالمین حق



زایچه طالع میر محمد مجید متعه الله طول عمره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی نبیه و وصیه و بعد اتفاق افتاد ولادت مقرون سعادت نور
چشم عالم و عالمیان خلف اعاظم سادات العظام و علا اعاظم کبراء الانام میر محمد مجید طول الله
عمره در بهترین اوقات اعنی شب یکشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول سنه ۱۰۲۹ هجریه موافق ۲۰
شباط ماه رومی سنه ۱۹۳۱ اسکندریه مطابق ۱۷ اسفندارمذ ماه جلالی سنه ۵۴۱ ملکی چه از
سه از شب مذکور یازده ساعت و نه دقیقه تقریبا از ساعات زاویه ساعت
شد و بسبب موضع شمس را در آن وقت از رصد جدید استخراج نمودن بود با سنه
مطالع نظیرش از جدول مطالع البروج عرض بلد ولادت که گرفته بود و قبل از آن مطالع
را با داس جمع کردن شد [illegible] تا در جدول مطالع البروج بلدی مقوس کردن طالع
بیرون آمد دلو با باز همین مطالع را در جدول مطالع [illegible] مقوس کردن بیرون آمد دلو عاشر
برج عقرب [illegible] و دیگر کواکب [illegible] در زایچه ثبت شد

زایچه طالع شریف است

لطیفه جامعه عبادیه شیخ عبدالله عباسی که به[illegible] نحو باشد

اول نحو [illegible] اتیهوا الیها الغافلون [illegible]

لولک الصمت [illegible] صعق [illegible]

[illegible] فی الصور فصعق الا من [illegible] زبان [illegible]

العادیة [illegible] الابیة [illegible] فی الصور [illegible]

[illegible] بیابد [illegible] نحو [illegible]

نحی [illegible] دیگر چهل سال [illegible] بر ایم [illegible]

الشمس [illegible] جام خود [illegible]

جبرئیل [illegible]

[illegible]

المره

وبيني هو

غير الارض